



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استکبار و استضعاف در قرآن

نویسنده:

محمد سروش

ناشر چاپی:

واحد تحقیقات پژوهشکده تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه

فهرست

| | |
|----|------------------------------------|
| ۵ | فهرست |
| ۱۰ | استکبار و استضعاف در قرآن |
| ۱۰ | مشخصات کتاب |
| ۱۰ | پیشگفتار |
| ۱۲ | مقدمه |
| ۱۳ | فصل اول: کلیات |
| ۱۳ | اشاره |
| ۱۴ | مفاهیم |
| ۱۴ | اشاره |
| ۱۴ | ۱- استضعاف |
| ۱۶ | ۲- استکبار |
| ۱۸ | ۳- ملأ |
| ۱۹ | ۴- مترفین |
| ۲۰ | فصل دوم: استضعاف و استکبار در قرآن |
| ۲۰ | اشاره |
| ۲۰ | استضعاف و انواع آن |
| ۲۰ | اشاره |
| ۲۰ | ۱- استضعاف فکری |
| ۲۲ | ۲- استضعاف اجتماعی |
| ۲۴ | ۳- استضعاف سیاسی |
| ۲۵ | تقسیم بندی دیگر |
| ۲۵ | اشاره |
| ۲۵ | ۱- مستضعفان کافر: |

- ۲- مستضعفان معذور: ۲۷
- ۳- مستضعفان ستمگر: ۲۸
- ۴- مستضعفان صالح: ۲۸
- تقابل استضعاف و استکبار ۲۹
- انواع استکبار ۳۱
- اشاره ۳۱
- الف- استکبار پنهان و استکبار آشکار ۳۱
- ب- استکبار در برابر خدا، پیامبران، محرومان و مستضعفان ۳۳
- ج- استکبار عبادی، سیاسی، اقتصادی و علمی ۳۴
- اشاره ۳۴
- ۱- استکبار عبادی: ۳۴
- ۲- استکبار سیاسی: ۳۵
- ۳- استکبار اقتصادی: ۳۶
- ۴- استکبار علمی: ۳۸
- فرهنگ استکباری ۳۹
- اشاره ۴۰
- ۱- خودمحوری ۴۰
- ۲- فخر و مباهات بر امتیازات مادی ۴۰
- ۳- داوری بر اساس مادیات ۴۱
- ۴- عصیت ۴۱
- ۵- سرپیچی از حق ۴۲
- ۶- بی‌اعتنایی و تحقیر توده‌های مستضعف ۴۳
- ۷- بی‌بند و باری و فساد ۴۴
- ویژگی‌های فرهنگ استکباری از دیدگاه امام خمینی (قدس سرّه): ۴۴

| | |
|----|---|
| ۴۵ | شیوه‌های استکباری |
| ۴۵ | اشاره |
| ۴۵ | ۱- به بردگی گرفتن انسان‌ها |
| ۴۶ | ۲- تحمیق و استحمار |
| ۴۸ | ۳- فریب و خدعه |
| ۴۸ | ۴- رواج آداب و رسوم قومی |
| ۵۰ | ۵- سرکوب |
| ۵۱ | ۶- تفرقه و اختلاف |
| ۵۱ | فصل سوم: زمینه‌ها و عوامل پدید آمدن استضعاف و استکبار |
| ۵۱ | اشاره |
| ۵۱ | زمینه‌های استکبار |
| ۵۱ | ۱- برتری‌های توهمی: |
| ۵۲ | ۲- اقتدار و شوکت ظاهری: |
| ۵۲ | ۳- توانگری اقتصادی: |
| ۵۳ | ۴- غرور علمی: |
| ۵۴ | ۵- گناهکاری: |
| ۵۴ | عوامل استضعاف |
| ۵۴ | اشاره |
| ۵۴ | ۱- استضعاف پذیری: |
| ۵۶ | ۲- مستکبران: |
| ۵۶ | اشاره |
| ۵۷ | الف- حاکمان زورگو: |
| ۵۸ | ب- ثروتمندان زالو صفت: |
| ۵۹ | ج- عالمان مزور: |

| | |
|----|---|
| ۶۰ | د- مقدس نمایان کج اندیش: |
| ۶۲ | فصل چهارم: مبارزه با استضعاف و استکبار |
| ۶۲ | اشاره |
| ۶۲ | اصول بنیادین مبارزه |
| ۶۲ | اشاره |
| ۶۲ | ۱- خودباوری و اتکا به نفس |
| ۶۳ | ۲- برخورد تهاجمی با استکبار |
| ۶۴ | ۳- شکیبایی و پایداری در مبارزه |
| ۶۵ | شیوه‌های مبارزه |
| ۶۶ | اشاره |
| ۶۶ | ۱- در ابعاد سیاسی- نظامی |
| ۶۶ | اشاره |
| ۶۶ | الف- تحقیر مستکبران و شکستن شکوه دروغین آنان |
| ۶۷ | ب- حمایت از مستضعفان |
| ۶۸ | ج- وحدت و انسجام |
| ۷۰ | ۲- در ابعاد فرهنگی- اجتماعی |
| ۷۰ | اشاره |
| ۷۰ | الف- ارائه فرهنگ توحیدی و حیاتبخش |
| ۷۳ | ب- شناسایی و ابطال فرهنگ استکباری: |
| ۷۵ | ج- مقابله با مفسد فرهنگ استکباری |
| ۷۵ | ۳- در بُعد اقتصادی |
| ۷۵ | اشاره |
| ۷۵ | الف- دمیدن روح فناء و بی‌اعتنایی به ثروتمندان |
| ۷۶ | ب- ریشه کن کردن فقر و تنگدستی |

| | |
|----|---|
| ۷۷ | ج- کوشش برای استقلال اقتصادی |
| ۷۷ | فصل پنجم: بنی اسرائیل از استضعاف تا استکبار |
| ۷۷ | اشاره |
| ۷۸ | ۱- پیش از موسی (ع) |
| ۸۱ | ۲- بعثت موسی (ع) و حاکمیت بنی اسرائیل |
| ۸۲ | ۳- استکبار بنی اسرائیل |
| ۸۵ | ۴- نمودهای استکباری |
| ۸۵ | اشاره |
| ۸۵ | الف- شرک و بت پرستی |
| ۸۶ | ب- بهانه جویی |
| ۸۷ | ج- پیمان شکنی |
| ۸۷ | د- پیامبر کشی |
| ۸۸ | ه- تحریف و کتمان |
| ۸۹ | فصل ششم: جهت‌گیری کلی ادیان |
| ۸۹ | اشاره |
| ۸۹ | ۱- حمایت از مستضعفان |
| ۹۱ | ۲- عدالت اجتماعی |
| ۹۲ | ۳- مواسات و تعدیل ثروت‌ها |
| ۹۴ | وظیفه حاکم اسلامی |
| ۹۶ | وعدۀ الهی |
| ۹۹ | رمز پیروزی مستضعفان |
| ۹۹ | فهرست منابع |

استکبار و استضعاف در قرآن

مشخصات کتاب

نام کتاب: استکبار و استضعاف در قرآن

نویسنده: سروش، محمد

موضوع: موضوعی

قرن: ۱۵

زبان: فارسی

مذهب: شیعی

ناشر: پژوهشکده تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه

مکان چاپ: قم

نوبت چاپ: اول

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

موضوع: استکبار -- جنبه‌های قرآنی

موضوع: مستضعفان -- جنبه‌های قرآنی

رده بندی کنگره: ۱۰۴/الف ۵۵۵/۱۳۶۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۹

پیشگفتار

پیشگفتار

بی گمان انقلاب اسلامی ایران، بزرگ‌ترین و عمیق‌ترین انقلاب ارزشی و فکری عصر حاضر است.

بنیانگذار این نهضت مقدس، حضرت امام خمینی رحمه الله علیه با پیروی از حضرت سیدالشهداء علیه السلام و با کوتاه کردن دست ستم و سلطه قدرت‌های استکباری از کشور امام زمان (عج) به احیای سیره جدّ خود، رسول الله صلی الله علیه و آله، اصلاح امور امت و تحکیم پایه‌های حکومت اسلامی پرداخت و نهادهای پرثمری را یکی پس از دیگری در جامعه اسلامی ایران بنا نهاد. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از خجسته نهادهایی است که همزمان با شکل‌گیری نظام مقدس اسلامی، به دستور آن پیر عارف و دوراندیش تأسیس گردید و رسالت عظیم پاسداری از انقلاب اسلامی و ارزش‌های الهی آن و دفاع از حریم ولایت فقیه را بر عهده گرفت. تحقق این مأموریت خطیر، در گرو برخورداری این نهاد مقدس از «بینش اسلامی» و «آگاهی سیاسی» می‌باشد که «آموزش» یکی از راه‌های تأمین‌کننده آن است.

از این رو، ارتقای بینش اعتقادی-سیاسی سپاه و «تداوم آموزش» برای این نیروی نظامی-مکتبی، نیازی اجتناب‌ناپذیر است.

ولّی امر مسلمانان جهان، حضرت آیه الله العظمی خامنه‌ای، بر این امر مهم تأکید کرده،

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۲

چنین می‌فرماید:

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یک نیروی انقلابی است که بر پایه دین و تقوا و درک و عمل انقلابی به وجود آمده و وظیفه اساسی

نماینده این جانب در آن عبارت از نظارت مستمر بر حفظ و استحکام این پایه اساسی و برخورد با تخلفات و پیشگیری از آنهاست. (۱)

هر چند آموزش‌های عقیدتی-سیاسی از ابتدای تأسیس سپاه به شکل‌های گوناگون وجود داشته است، اما اهمیت و نقش زیربنایی آن موجب شد تا این مهم در چارچوب «نظام آموزشی» جامع و فراگیری- که در برگیرنده سطوح مختلف علمی و تخصصی‌های گوناگون باشد- تحقق یابد.

در پی این حرکت، آموزش‌های عقیدتی-سیاسی در قالب «نظام آموزشی» از سال ۱۳۶۴ شروع شد و بیش از نیمی از نیروی انسانی سپاه را تحت پوشش دوره‌های مختلف «تداوم آموزش» قرار داد. اما با گذشت بیش از شش سال و کسب تجارب مفید عملی و نیز با توجه به تحولات سالهای اخیر در این نهاد مقدس- از جمله تشکیل نیروهای پنجگانه سپاه، تصویب قانون استخدامی و اعطای درجات- ضرورت بازنگری در «نظام آموزشی» احساس شد و نظام آموزشی کنونی جایگزین آن گردید.

مشخصات «نظام آموزشی» عقیدتی-سیاسی

با توجه به تفاوت سطح تحصیلات رسمی نیروهای سپاه و تقسیم‌بندی آنان به دو سطح «سیکل» و «دیپلم»، نظام آموزشی در برگیرنده دو سطح زیر است:

۱- ورودی سیکل

۲- ورودی دیپلم

برای سطح یک، آموزش عمومی و سه مرحله آموزش ضمن خدمت (شامل دوازده دوره) و سه دوره آموزش تخصصی (تخصصی اولیه، تخصصی تکمیلی و سرپرستی) در نظر

(۱)- بخشی از حکم مقام معظم رهبری به نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران (۶/۴/۱۳۶۹).

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۳

گرفته شده است.

سطح دو، شامل دوره‌های کاردانی، کارشناسی، مقدماتی رسته‌ای، عالی رسته‌ای، دافوس، عالی جنگ و چهار مرحله آموزش ضمن خدمت (در دوازده دوره) می‌باشد.

برای هر یک از دوره‌ها کد و شماره مخصوصی در نظر گرفته شده که مشخص‌کننده سطح، مرحله، و دوره است. به عنوان مثال: در شماره «۱۲۱» رقم سمت چپ نشانگر سطح، رقم وسط بیانگر مرحله و رقم سمت راست گویای دوره است.

از آنجا که دوره‌های عمومی، تخصصی و سرپرستی مرحله ندارند، رقم وسط با صفر مشخص شده است. به عنوان مثال، شماره «۱۰۲»، نشانگر سطح یک و دوره دوم از دوره‌های غیرتداوم است.

موضوعات آموزشی شامل موارد ذیل است:

۱- اصول عقاید؛ ۵- تاریخ اسلام؛

۲- اخلاق اسلامی؛ ۶- دانش سیاسی-اجتماعی؛

۳- احکام؛ ۷- نظام دفاعی.

۴- معارف قرآن؛

با توجه به تنوع موضوعات، به منظور سهولت کار، برای هر موضوع نیز شماره خاصی قرار داده شده که در پی شماره هر دوره، پس از علامت (/) می‌آید.

برای مثال، عدد «۵» در شماره «۱۱۴/۵» بیانگر آن است که موضوع دوره یادشده، «تاریخ اسلام» است. در مورد دوره‌های تخصصی و سرپرستی برای رشته‌های گوناگون، شماره جداگانه‌ای در نظر گرفته شده که با گذاشتن خط تیره (-) پس از شماره گروه نوشته می‌شود؛ مثلاً، دوره تخصصی تکمیلی، ورودی سیکل از گروه عقاید در رشته بهداری با شماره «۵-۱/۱۰۳» مشخص می‌شود.

مرکز تحقیقات اسلامی، عهده‌دار تدوین متون آموزشی مورد نیاز حوزه نمایندگی

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۴

ولی فقیه در سپاه است که با توجه به سطح معلومات و تخصص نیروهای آموزشی و نوع و حوزه مأموریت آنان، متن مورد نیاز را تهیه و تدوین می‌نماید.

متون و جزوات این مرکز توسط گروه‌های تحقیقاتی، تدوین و پس از طی مراحل بررسی و نظارت به تأیید «هیأت علمی» - که جمعی از فضلا و استادان حوزه علمیه قم هستند - می‌رسد.

کتاب حاضر با شماره (کد) ۲۳۳/۴، شامل ۶ فصل از نظام آموزشی عقیدتی - سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است.

پیشنهادها و تجربیات مریدان ارجمند و برادران عزیز متربی راهگشا و مشوق ما در رفع کاستی های متون آموزشی خواهد بود.

از خدا می‌خواهیم که روز به روز بر بینش و آگاهیهای اسلامی ما بیفزاید و آنها را عمیق‌تر سازد.

اداره آموزش‌های عقیدتی - سیاسی

ستاد نمایندگی ولی فقیه در سپاه استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۵

مقدمه

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ ﴿۱﴾؛ به درستی که این قرآن به راهی هدایت می‌کند که استوارترین راه است.

قرآن کتاب آسمانی است که از جانب خدا بر پیامبر اسلام (ص)، برای هدایت انسان‌ها نازل شده است.

خداوند در این کتاب شریف آنچه برای هدایت و سعادت بشر لازم بوده، بیان کرده است:

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ ﴿۲﴾

و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است.

ما مسلمانان، افتخارمان این است که پیرو چنین کتابی هستیم؛ پس بر ما لازم است که هر چه بیشتر با قرآن آشنا شویم و از دریای معارف آن بهره‌برگیریم.

علاوه بر آن ما پاسداران انقلاب اسلامی، با پوشیدن لباس پاسداری، به پاسداری از قرآن و نظام جمهوری اسلامی که بر مبنای قرآن است، کمر همت بسته‌ایم؛ پس لازم است که خود در حد توان قرآن را بشناسیم و معارف آن را فراگیریم و بدان عمل کنیم.

در پی جامه عمل پوشیدن به این هدف، برای تدریس، در دوره ۲۰۱، روانخوانی، تجوید و علوم قرآن تدوین شده است. البته فرض بر این بوده که برادران پاسدار می‌توانند به راحتی قرآن را بخوانند.

و در دوره‌های ضمن خدمت انشاء الله در طول شش دوره نکته‌های تفسیری آیات منتخب، بیان خواهد شد و در طول چند دوره نیز موضوعات مهم به صورت تفسیر

(۱) - اسراء (۱۳)، آیه ۹.

(۲) - نحل (۱۶)، آیه ۸۹.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۶

موضوعی ارائه خواهد شد.

متن حاضر که برای کد ۲۰۵/۴ تهیه شده تحت عنوان «استضعاف و استکبار در قرآن» است و در آن به مباحثی پیرامون این موضوع پرداخته شده است.

معاونت متون آموزشی و کمک آموزشی

مرکز تحقیقات اسلامی استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۷

فصل اول: کلیات

اشاره

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۸

کلیات

هدف خلقت انسان، «عبودیت» است. اظهار بندگی به پیشگاه خدای جهان، پیشانی تواضع در محضر خدا بر خاک ساییدن و خودبینی و جبروت نفس را در هم شکستن و فرو ریختن، به امر خدا عمل کردن و بندگان خدا را گرامی داشتن و به آنان که عیال خدایند «۱» خدمت کردن و زمینه سعادت خویش و دیگران را فراهم آوردن، فلسفه خلقت و وظیفه انسان است. آنچه انسان را از انجام این وظیفه باز می‌دارد، استکبار، خودبرتربینی، بزرگی طلبی و هواپرستی است. نخستین موجودی که از عبودیت و اطاعت خدا سرپیچی کرد، شیطان بود و استکبار و خودبرتربینی، او را به سرپیچی از امر حق تعالی وا داشت:

«وَ اذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْسَ اَبٰی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ» «۲»

و هنگامی که به ملائکه گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» پس همگی سجده کردند، جز ابلیس که سرپیچی کرد و استکبار ورزید و او از کافران بود.

«قَالَ يَا اِبْلِیْسُ مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِیْدَیْ اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعٰلِیْنَ * قَالَ اَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنیْ مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِیْنٍ» «۳»
خداوند فرمود: «ای ابلیس، چه چیز مانع شد که بر مخلوقی که با دو دست خود

(۱) - قال رسول الله (ص): الخلق عیال الله، بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۱۶.

(۲) - بقره (۲)، آیه ۳۴.

(۳) - ص (۳۸)، آیات ۷۵-۷۶.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۹

آفریدم، سجده کنی؟! استکبار ورزیدی یا از برترینها «۱» بودی؟! گفت: «من از او بهترم، مرا از آتش و او را از خاک آفریده‌ای!» از آن پس، استکبار و تعصب، میراث شوم شیطان گردید و انسان‌هایی بشمار در اثر پیروی از راه شیطان به این رذیله دچار شدند و از بهشت و سعادت اخروی محروم گردیدند:

«تِلْكَ الدَّارُ الْاٰخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِیْنَ لَا یُرِیْدُوْنَ عُلُوًّا فِی الْاَرْضِ وَ لَا فِسَادًا»

این سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جویی و فساد در زمین ندارند.

در برابر استکبار، استضعاف است. ضعیف نگاه داشتن بندگان خدا توسط مستکبران تا بتوانند آنان را به بردگی بگیرند و تحمّل و

پذیرش این استضعاف از سوی مقابل، که آن هم خلاف بوده و مؤاخذه و عقاب الهی را در پی خواهد داشت:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» (۲)

کسانی که فرشتگان روح آنان را گرفتند، در حالی که به خویشتن ظالم بودند، به آنان گفتند: «در چه حالی بودید؟» گفتند: «ما در زمین مستضعف بودیم.» گفتند: «آیا زمین خدا وسیع نبود که در آن هجرت کنید؟!» آنان جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی دارند.

بنابراین، هر انسانی تنها باید بندگی خدا را بپذیرد و یوغ بندگی غیر خدا را از دوش بردارد و در برابر آن مقاومت کند و یا از حوزه ستم و ستمکاران هجرت کند:

«لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» (۳)

(۱) - گفته‌اند «عالین» مخلوقاتی می‌باشند که در توجه به ذات حق مستغرق هستند و به چیز دیگری توجه ندارند و امر به سجده شامل این گروه نشده است. المیزان، ج ۱۷، ص ۲۲۶.

(۲) - نساء (۴)، آیه ۹۷.

(۳) - نهج البلاغه، نامه ۳۱.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۲۰

بنده دیگری مباش زیرا که خداوند تو را آزاد آفریده است.

با توجه به اهمیت این موضوع در سعادت انسان و لزوم تبیین وظیفه ایمانی او، در این نوشتار به بحث و بررسی تفصیلی موضوع «استکبار و استضعاف» از دیدگاه آیات قرآن مجید می‌پردازیم و زمینه‌ها، عوامل، نظرگاه ادیان و مسائل دیگر را در این باره مطرح می‌کنیم.

مفاهیم

اشاره

برای بررسی «استضعاف» و «استکبار» در فرهنگ اسلامی و تحقیق در دیدگاه‌های اسلام درباره مستضعفین و مستکبرین، نخست باید مفاهیم این واژه‌ها را مورد کاوش قرار داد؛ زیرا در متون اسلامی، این دو واژه و کلمات دیگری که در ارتباط با آنهایند، همچون «ملاّت» و «مترفین» فراوان به کار رفته است. با درک صحیح و دقت در محتوای آنها راه آشنایی با منطق قرآن هموار می‌گردد.

۱- استضعاف

«استضعاف» از ماده «ضعف» است. لغت‌شناسان، ضعف را در برابر «قوّت» دانسته‌اند. «۱» از این رو، در زبان فارسی، که قوّت به توانایی تفسیر می‌شود، باید ضعف را مترادف با «ناتوانی» دانست. پس، میان «ضعف و قوّت» تقابل است، از نوع تقابل «عدم و ملکه»، مانند دانایی و نادانی؛ به این معنا که ضعف در صورت «نبود قدرت» با وجود استعداد آن، استعمال می‌شود. مثلاً در انسان، دو مرحله ضعف (کودکی و پیری) است و بین آن دو، یک مرحله قوّت (جوانی) هست که خداوند در قرآن می‌فرماید:

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً...» (۲)

خداوند، همان کسی است که شما را از ناتوانی آفرید. سپس بعد از این ضعف، قوت و قدرت بخشید. پس از آن بار دیگر ضعف را جایگزین قوت کرد.

(۱) - العین، ج ۱، ص ۲۸۳؛ المصباح المنیر، ج ۲، ص ۸؛ لسان العرب، ج ۹، ص ۲۰۳.

(۲) - روم (۳۰)، آیه ۵۴.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۲۱

ناتوانی، دایره وسیعی دارد و شامل ضعف در بدن، نفس و حالات گوناگون می‌گردد.

راغب اصفهانی می‌نویسد:

ضعف در مقابل قوت است و کسی که ناتوان می‌شود، ضعیف است. ضعف گاه در نفس و گاه در بدن و گاه در حال است. برخی ضَعْف و ضِعْف را دو لغت دانسته‌اند.

خلیل می‌گوید: «ضَعْف (با ضَمِّ میم) ناتوانی بدنی است و ضِعْف (با فِتح میم) ناتوانی در عقل و اندیشه. (۱)»

«استضعاف»، مصدر باب استفعال است و این وزن، دارای معانی گوناگونی است. دو معنای شایع آن، یکی «طلب» است؛ مثل

«استغفار» به معنای طلب آمرزش، و دیگری «مفعول را بر وصفی یافتن» است؛ مانند «استحسان» به معنای خوب و نیکو یافتن. (۲)

واژه استضعاف را نیز به یکی از دو معنا یا معانی نزدیک به آن، تفسیر کرده‌اند. لغت شناس قدیم عرب، ابو عبدالله خلیل زاهدی (م.

۱۷۵ ق) می‌نویسد:

«استضعفته» یعنی او را ناتوان یافتم و در اثر ناتوانی‌اش، به ناروا بر او مسلط شدم. (۳)

در صحاح اللغه «استضعفه» «عده ضعیفاً» معنا شده است؛ یعنی او را ناتوان شمرد و ضعیف به حساب آورد. (۴)

ابن اثیر در معنای مستضعف می‌نویسد:

مستضعف کسی است که دیگری او را ضعیف کرده و به واسطه فقر و بیچارگی‌اش، بر او قلدری و گردن کشی می‌کند. (۵)

در کتاب المصباح المنیر نیز برای استضعاف دو معنا ذکر شده است: «رأیته ضعیفاً او جعلته كذلك»، یعنی او را ناتوان دیدی یا او را

ناتوان نمودی. (۶)

نتیجه این که هیچ یک از لغت شناسان مستضعف را به معنای ضعیف ندانسته‌اند. از

(۱) - مفردات، ص ۲۹۶.

(۲) - المنجد، مقدمه، صفحه (ز).

(۳) - العین، ج ۱، ص ۲۸۱.

(۴) - الصّاح، ج ۴، ص ۱۳۹۰.

(۵) - نهاییه، ج ۳، ص ۸۸.

(۶) - المصباح المنیر، ج ۲، ص ۹.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۲۲

این رو، صرف ناتوانی و ضعف به عنوان یک واقعیت عینی، استضعاف نیست و هر فردی صرفاً به دلیل آن که در یکی از ابعاد

جسمی، فکری، مادی و اقتصادی، قدرت و توان کافی ندارد و ضعیف است، مستضعف شمرده نمی‌شود.

دیگر آن که استضعاف وقتی رخ می‌نماید که چنین حوادثی پیش آید:

الف- گروهی، مردم را در چنگ قدرت خود فشار دهند و توان و نیروی آنان را ربوده، آنان را ضعیف کنند.

ب- قلدری و زورگویی جباران باعث استضعاف گردد.

ج- استضعاف مولود نوعی «بینش» و «محاسبه» است. دیگران را ضعیف شمردن و آنان را ناتوان به حساب آوردن و توان و

شایستگی آنان را نادیده انگاشتن. و چنین بینشی است که زمینه سلطه و قلدری مستکبران را فراهم می‌آورد.

۲- استکبار

«استکبار»، از ماده «کبر» است. از این رو، باید معنای «کبر» را در فرهنگ نامه‌ها بیابیم. جوهری، در الصحاح «کبر» را بزرگ شده و

«کبر» را عظمت و کبریا معنا کرده است «۱» و فیومی در المصباح المنیر «کبر» را به معنای «عَظُم» دانسته است «۲» و احمد بن فارس

در معجم مقاییس اللغة، اصل ماده این کلمه، «ک-ب-ر»، را مقابل صِغَر و کوچکی دانسته و «کبر» را به پیری و «کبر» را به عظمت

تفسیر کرده است «۳». لغت شناسان و فرهنگ نویسان دیگر نیز تفسیرهایی چون همین تعبیرات آورده‌اند.

«استکبار»، مصدر باب استفعال است که آن را چنین معنا کرده‌اند:

تکبر و استکبار، به معنای تعظم و بزرگی کردن است. «۴»

راغب می‌نویسد:

(۱)- الصحاح، ج ۲، ص ۸۰۱.

(۲)- المصباح المنیر، ج ۲، ص ۲۰۸.

(۳)- معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۱۵۳.

(۴)- الصحاح، ج ۲، ص ۸۰۲.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۲۳

کبر و تکبر و استکبار، معانی نزدیک به هم دارند. «۱»

مجمع البیان نیز «استکبار، تکبر، تعظم و تجبر» را نظیر یکدیگر دانسته و آن‌ها را در مقابل «تواضع» قرار داده است «۲» و در جای

دیگر ضمن آن که استکبار، تجبر و تکبر را به یک معنا دانسته، می‌گوید:

و آن نفس را بالاتر از حد خود بردن و به عبارت دیگر خود بزرگ بینی است. «۳»

و در جای دیگر استکبار را «طلب بزرگی کردن بدون شایستگی» تفسیر کرده است «۴» و در واقع معنای طلب را، که در باب

استفعال شایع است، در این جا مورد توجه قرار داده و استکبار را «بزرگی طلبی بدون شایستگی» دانسته است.

در بررسی واژه استکبار، تحقیق دو تن از واژه شناسان دقیق، سزاوار توجه است.

راغب اصفهانی در توضیح این لغت می‌نویسد:

«کبر» از حالات و ویژگی‌های روحی انسان است که در دیگر موجودات نیست و آن، خوش آمدن از خود و در نتیجه خود را برتر و

بزرگتر از دیگران دیدن است. «استکبار» دو گونه است، یکی تلاش برای بزرگواری، به این که آنچه را می‌خواهد و می‌طلبد و

شرایطی که برای تلاش خود در نظر گرفته است، پسندیده و زیباست؛ و دیگری، خودنمایی و اظهار کمالاتی است که در او نیست

و البته این مرسوم است و استکبار در قرآن در تمام موارد استعمال آن به معنای دوم است ... «تکبر» نیز بر دو قسم است:

یکی افزونی شایستگی‌ها و بیشتر بودنش از شایستگی دیگران که به این معنا حق تعالی به «متکبر» توصیف شده است؛ و دیگری به

معنای با زحمت و مشقت، کمالات را به خود بستن و خود را متصف به آن‌ها نشان دادن، که در عموم مردم، تکبر به این معناست و «کبریاء» به معنای «برتر از انقیاد و تسلیم» است و هیچ کس جز

(۱) - مفردات، ص ۴۲۲.

(۲) - مجمع البیان، طبرسی، ج ۱، ص ۸۱.

(۳) - همان، ج ۳، ص ۳۰۹.

(۴) - همان، ج ۲، ص ۱۴۶.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۲۴

حق تعالی سزاوار آن نیست «وله الکبریاء فی السموات و الارض» (۱).

ولی امین الاسلام طبرسی، تقسیم «استکبار» را به «پسندیده و ناپسند» نمی‌پذیرد و می‌گوید:

استکبار به معنای «به ناروا طلب بزرگی کردن» است، بر خلاف «تکبر» که ممکن است بزرگی همراه با استحقاق و سزاواری باشد، چه این که در مورد حق تعالی «تکبر» صحیح است. (۲)

علمامه طباطبائی نیز تصریح می‌کند که استکبار همیشه نارواست و قید «به غیر حق» در آیه «فَأَسْتَكْبِرُوا فِي الْمَآرِضِ بِغَيْرِ حَقٍّ» (۳) توضیحی است، نه آن که استکبار به حق نیز وجود داشته باشد. (۴)

اینک در پرتو توضیحات لغت شناسان به این نتایج می‌رسیم:

۱- استکبار، ریشه در یک بیماری روحی دارد؛ بیماری خود بزرگ بینی و دیگران را به حساب نیاوردن.

۲- مشخصه آشکار استکبار، «بزرگی طلبی» است و مستکبر تمام تلاش خود را به کار می‌گیرد تا با فراهم آوردن اسباب و مقدمات، به «بزرگی» دست یابد.

۳- استکبار، چیزی جز خود را برتر از دیگران دانستن، و همه را زیر دست خویش دیدن و در یک کلمه «سلطه بر مردم» نیست.

۴- هر چند برخی لغت شناسان میان تکبر و استکبار فرق نگذاشته‌اند، امّا با تأمل در مجموع آنچه از فرهنگ نامه‌ها نقل کردیم، می‌توان تفاوت را به شرح ذیل به بیان آورد.

متکبر، خود را بزرگتر از دیگران می‌داند، ولی «مستکبر» با تظاهر به آن، در پی دست یافتن به بزرگی است. تکبر، از حالت نفسانی شخص حکایت می‌کند که خود بزرگ بین است و استکبار از رفتار او حکایت می‌کند که برای رسیدن به بزرگی، دست و پا می‌زند.

متکبر، خود را جلوتر از دیگران می‌داند و مستکبر تلاش می‌کند تا همه را پشت سر بگذارد و جلودار شود. از این رو، ممکن است، متکبر در انزوا باشد و تلاشی برای جلو

(۱) - مفردات، ص ۴۲۲.

(۲) - مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۴۶.

(۳) - سجده (۳۲)، آیه ۱۵.

(۴) - المیزان، ج ۱۷، ص ۳۷۶.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۲۵

افتادن و سروری کردن از خویش نشان ندهد، ولی مستکبر در پی تحمیل خود بر دیگران و اظهار بزرگی خویش است. علمامه

طباطبایی در این باره می‌نویسد:

مستکبر کسی است که می‌خواهد به بزرگی دست یابد و در صدد است که بزرگی خود را به فعلیت برساند و به رخ دیگران بکشد و متکبر کسی است که بزرگی را به عنوان یک حالت نفسانی در خود سراغ دارد و برای خود پذیرفته است. (۱) افزون بر آن، امین الاسلام طبرسی نیز تفاوتی دیگر را ذکر کرده و آن این که تکبر، بزرگی کردن است چه شخص سزاوار آن باشد و چه نباشد، ولی استکبار، طلب بزرگی و سروری بدون شایستگی است. (۲)

۳- ملأ

برخی لغت شناسان، «ملأ» را به معنای «جماعت» دانسته‌اند (۳) و هیچ گونه قید و توضیحی برای آن نیاورده‌اند، ولی برخی دیگر معمولاً قیودی در معنای آن ذکر کرده‌اند.

مثلاً صاحب مقاییس اللغة، لغت شناس قرن چهارم، ملأ را به «مردم اشراف» معنا کرده است (۴) و دائرة المعارف قرن بیستم نیز ملأ را اشراف معنا کرده‌اند. (۵) در قاموس اللغة، معانی متعددی برای ملأ ذکر شده است. یکی «جماعت» و دیگری «اشراف» و شارح قاموس اللغة در توضیح معنای دوم می‌نویسد:

ملأ عبارت از اشراف، چهره‌های سرشناس و رؤسای هستند که سخن آنان مورد توجه دیگران است. او در ادامه می‌افزاید:

ویژگی دیگر ملأ، تجمع و به هم پیوستگی آنان در اداره امور است. (۶) در مجمع البیان نیز ملأ به «اشراف» تفسیر شده است. (۷) راغب اصفهانی نیز به این

(۱)- المیزان، ج ۱۲، ص ۲۳۴.

(۲)- مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۴۶.

(۳)- صحاح جوهری، ج ۱، ص ۷۲.

(۴)- مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۳۴۶.

(۵)- دائرة المعارف القرن العشرون، ج ۹، ص ۳۷۹.

(۶)- تاج العروس، ج ۱، ص ۱۱۹.

(۷)- مجمع البیان، ذیل آیه ۲۴۶ سوره بقره.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۲۶

ویژگی در مفهوم ملأ تصریح کرده است که ملأ گروهی‌اند که بر رأی و نظر یگانه‌ای اتفاق داشته باشند. (۱) از مجموع کلمات اهل لغت استفاده می‌شود که شایعترین معنای ملأ-اشراف است؛ جماعتی که از قدرت و موقعیت در جامعه برخوردارند به طوری که هیبت آنان چشم و قلب توده مردم را پر کرده و به پیروی از آنان واداشته و کسی را یارای مخالفت با آنان نیست. در روایتی نقل است که پیامبر (ص) به یکی از اصحاب خود که اظهار داشت: «در بدر، گروهی پیرمرد را کشتیم.» فرمود: «آنان، ملأ قریش بودند.» و سپس توضیح دادند که:

اگر آنان دستوری می‌دادند، شما توان مخالفت نداشته و اطاعت می‌کردید و کار و فعالیت شما در برابر کارهای آنان ناچیز بود. (۲) این کلمه در قرآن، به معنای خواص، بزرگان، اشراف و کسانی است که امور حکومت با رأی و نظر آنان می‌چرخد و حاکم معمولاً برای تصمیم‌گیری از آنان مشورت می‌خواهد و برای نظر آنان ارزش و احترام قائل است. معمولاً در معنای کلمه ملأ یک معنای

منفی نیز لحاظ است و بیشتر به اطرافیان حاکمان مستکبر، ظالم و ستمگر یا اشراف و مستکبران مخالف پیامبران گفته می‌شود، ولی استعمالش در قرآن، عامتر از این معناست و به خواص و اطرافیان عاقل یا مؤمن نیز اطلاق می‌شود. مثلاً اشراف و اطرافیان ملکه سبا را «ملاً» خوانده است با این که آنان در عین کافر بودن، اشخاصی منطقی و فهیم بودند و چون بلقیس از آنان مشورت خواست، او را به طغیان، فساد و استکبار دعوت نکردند:

«قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ أُنَى الْقَيْ إِلَى كِتَابٍ كَرِيمٍ* ... يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ افْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ* قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَ أَوْلُوا بِأَسْ شَدِيدٍ وَ أَلْمَرُّ إِلَيْكَ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ» (۳)

(۱) - مفردات، ص ۴۷۲.

(۲) - مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۴۹.

(۳) - نمل (۲۷)، آیات ۲۹ - ۳۳.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۲۷

ملکه گفت: «ای اشراف، نامه پرارزشی به سوی من افکنده شده ... ای اشراف، نظر خود را در این امر مهم برایم بازگوید که من هیچ کاری را بدون حضور [و مشورت شما انجام نداده‌ام.» گفتند: «ما دارای نیروی کافی و قدرت جنگی فراوان هستیم، ولی تصمیم نهایی با توست، بین چه دستور می‌دهی!»

این گونه سؤال و جواب، نشان از حکومت منطقی و عاقلانه حاکم و اطرافیان اوست.

حاکم، به ادب و احترام از نامه سلیمان یاد می‌کند و محترمانه از اطرافیانش رأی و نظر می‌خواهد و اطرافیان نیز گرچه او را به پشتیبانی و قدرت خود دلگرم می‌کنند ولی او را به جنگ و طغیان تشویق نمی‌کنند، بلکه به تصمیم‌گیری مدبرانه و صحیح باز می‌خوانند.

اطرافیان حضرت سلیمان و مشاورانش نیز که مردمی مؤمن بودند، «ملاً» خوانده شده‌اند:

«قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ» (۱)

ای اشراف و بزرگان، کدام یک از شما تخت او را برای من می‌آورد پیش از آن که به حال تسلیم نزد من آیند.

۴- مترفین

این کلمه از ماده «تَرْفَه» گرفته شده است که به معنای نعمت فراوان است. «۲» مترف به کسی می‌گویند که در نعمت‌های فراوان دنیوی قرار گرفته و سرگرم لذات و شهوات است. «۳» چون افراد رفاه طلب و غرق در لذت، معمولاً به انجام وظایف الهی و انسانی توجهی ندارند و برای عیش و نوش بیشتر، به واجبات و تکالیف پشت پا می‌زنند، برخی در معنای مترف گفته‌اند: کسی که برای رفاه بیشتر، از انجام واجبات سرباز می‌زند. «۴»

(۱) - نمل (۲۷)، آیه ۳۸.

(۲) - مفردات، ص ۷۴.

(۳) - نهاییه، ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۸۷.

(۴) - مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۲۰.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۲۹

فصل دوم: استضعاف و استکبار در قرآن

اشاره

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۳۰
استضعاف و استکبار در قرآن

استضعاف و انواع آن

اشاره

گفتیم که ضعف و ناتوانی در بدن، روح و فکر و در صحنه‌های مختلف زندگی بشر خود را نشان می‌دهد. از این رو، استضعاف نیز پهنه وسیعی دارد و کسانی که به ضعف کشیده می‌شوند و نیرو و توانشان رفته می‌شود، دارای گروه‌هایی گوناگونند: برخی ضعف مادی و اقتصادی تحمیل می‌شود، از گروهی قدرت و قوت سیاسی گرفته می‌شود و برخی دیگر به استضعاف فکری دچار می‌گردند.

از سوی دیگر، همه مستضعفان، از نظر فکری و بینش اجتماعی در یک سطح نیستند: برخی در حدی بالا از آگاهی قرار دارند و برخی نادانند. همچنین، مستضعفان از نظر ایمان و عقیده نیز متفاوتند: گروهی مؤمن و گروهی دیگر کافرند. اینک انواع استضعاف را بر اساس آیات قرآن مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

۱- استضعاف فکری

کسانی که از توان تفکر و شناختن بی‌بهره‌اند و یا در اثر تبلیغات گسترده دشمن نیروی تفکر و امکان تحقیق از آنان گرفته شده است و توان جسمی و مادی برای هجرت و تحقیق ندارند و یا در غفلت کامل به سر می‌برند. اینان «جاهل قاصر» نامیده می‌شوند و مستضعفان فکری اند. قرآن درباره آنان می‌فرماید:

«... أَلَا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۳۱

يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» (۱)

... مگر آن گروه از مردان و زنان و کودکان مستضعف که به راستی توان گریز و چاره‌ای نداشته و راهی برای نجات خود [از دار کفر] نیافته‌اند.

مستضعف فکری مانند کسی که در منطقه‌ای به سر می‌برد که به دلیل نبودن عالم دینی، راهی به معارف دینی ندارد یا کسی که در سرزمینی است که به واسطه حاکمیت مطلق ظلم و کفر، توان شناخت حق و عمل به وظایف خود را ندارد و از توانایی و تحقیق در اثر ضعف فکری یا جسمی یا فقر مادی بی‌بهره است و یا کسی که از نظر فکری و روحی در وضعی قرار دارد که نتوانسته است حق را تشخیص دهد، ولی در یافتن حق نیز استکبار و عناد از خویش نشان نمی‌دهد. در مورد استضعاف فکری چند نکته قابل تذکر است:

اول- استضعاف فکری بر اثر دو گونه عوامل است:

الف- عوامل بیرونی، که مانع رسیدن حق به مردم می‌شود؛ مثل این که مردمی دور از تمدن و فرهنگ زندگی کنند و اصلاً علوم و

معارف بشری به گوش آنان نرسد یا قدرت‌های سلطه‌گر و جبار با تحریف حقایق و سانسور، از رسیدن معارف نجاتبخش به مردم جلوگیری کنند و آنان را در بی‌خبری نگه دارند.

ب- عوامل درونی، که قدرت تشخیص حق از باطل را از افراد می‌گیرد و به واسطه این ناتوانی، توان فهم و درک از آنان گرفته می‌شود؛ مانند افراد ابله. حضرت علی (ع) در روایتی به این دو عامل اشاره کرده و فرموده است:

«لَا يَقَعُ اسْمُ الْأَسْتِضْعَافِ عَلَى مَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ فَسَمِعَتْهَا أَذُنُهُ وَوَعَاها قَلْبُهُ» (۲)

به کسی که حجت و برهان به او رسیده و با گوش شنیده و با عقل درک نموده، مستضعف نمی‌توان گفت.

دوم- استضعاف فکری، زمینه ساز پدید آمدن ابعاد دیگر استضعاف است.

مستضعفان فکری، چون توان تشخیص حق و درک صحیح و اقیات را ندارند، زمینه

(۱)- نساء (۴)، آیه ۹۸.

(۲)- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۳۲

پیروی از دیگران در آنان، بسیار است و به راحتی مورد سوء استفاده‌های مادی قرار می‌گیرند و به واسطه ضعف فکر و اندیشه نمی‌توانند از حق خود دفاع کنند. در روایتی، سلیمان بن خالد از امام باقر (ع) می‌پرسد که مستضعفان چه کسانی هستند؟ حضرت می‌فرماید:

ابلهان و پیشخدمت‌هایی که چون بداندان می‌گویند: «نماز بخوان!» می‌خوانند و جز آنچه تو می‌گویی، نمی‌فهمند و سالخورده‌گان و اطفال صغیر، مستضعفند. ولی مردان گردن‌افراشته و توانمندی که می‌توانند با دشمن جدال کنند و خود خرید و فروش می‌کنند و نمی‌توان آنان را مغبون ساخت، مستضعف نیستند. (۱)

پس، با استضعاف فکری نمی‌توان از حق خود در برابر دشمن دفاع کرد (استضعاف سیاسی) و در مسائل مالی ثروت انسان ربوده می‌شود و با فریب، اموالش به غارت می‌رود (استضعاف اقتصادی).

سوم- استضعاف فکری دارای مراحل مختلفی است:

همان‌گونه که توان فکری افراد در یک سطح نیست، ضعف و ناتوانی فکری نیز دارای درجات و مراحل مختلفی است. از این رو، مستضعفان فکری در مراتب گوناگونی قرار دارند:

اول- افرادی که هیچ‌گونه قدرت فکری ندارند. از این رو، به طور کلی تکلیفی ندارند.

این گروه، در ردیف دیوانگان و کودکانند، در روایتی از امام باقر (ع) کلمه «مستضعفین» در آیه ۹۸ سوره نساء چنین تفسیر شده است:

کسانی که نه توان کفر دارند تا کافر شوند و نه راه ایمان را یافته‌اند تا مؤمن گردند و هر کس از مردان و زنان که در عقل، چون کودکان باشند، قلم تکلیف از آنان برداشته شده است. (۲)

دوم- افرادی که حقایق ساده و روشن را درک می‌کنند، ولی از درک مسائل دقیق و معارف عمیق عاجزند.

این گروه، در محدوده توان عقلی خود تکلیف دارند و در همان محدوده ثواب و

(۱)- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۶۲.

(۲)- همان، ص ۱۵۹.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۳۳

عقاب خواهند داشت و فراتر از آن وظیفه‌ای ندارند. امام باقر (ع) در پاسخ به سؤال اسماعیل جعفری که پرسید: «مستضعفان کیانند؟» فرمود:

زنان و فرزندان شما ... آیا ام ایمن را دیده‌ای؟ من گواهی می‌دهم که او اهل بهشت است، در حالی که آنچه را تو شناخته و پذیرفته‌ای، او نمی‌شناخت. «۱»

رابطه استضعاف فکری و کفر

استکبار سردمداران، با تحقیر توده‌های محروم جامعه همراه است و این تحقیر، به مرور زمان باعث می‌شود که در بسیاری از مستضعفان زمینه‌های کوچک دیدن خود و بزرگ دیدن مستکبران فراهم شود، البته، نتیجه این احساس حقارت و خود کوچک‌بینی، بروز روحیه تسلیم، دنباله‌روی و اطاعت بی چون و چرا از مستکبران است.

این گروه از مستضعفان به جای استفاده از توانایی‌های فطری خود در برابر استکبار، همه چیز خود را تسلیم زورمداران و قلدران می‌کنند؛ چنان که تفکر، انتخاب و تصمیم را حق آنان می‌دانند و می‌پذیرند که باید تسلیم شوند و با این که توان فکری دارند و می‌توانند حق را بشناسند، به سلطه مستکبران تن می‌دهند و خود باخته‌اند و این خودباختگی و پیروی کورکورانه، به مقاومت در برابر دعوت انبیا و سرانجام، کفر و در نتیجه، عذاب الهی می‌انجامد.

۲- استضعاف اجتماعی

در برابر استضعاف فکری، که در بحث گذشته به آن پرداختیم، «استضعاف اجتماعی» مطرح است. از این زاویه، مستضعفان کسانی هستند که سرمایه‌های مادی آنان توسط مستکبران به تاراج رفته و نیروهای اقتصادی و سیاسی شان به ضعف تبدیل

(۱) - تفسیر نورالثقلین، الحویزی، ج ۱، ص ۵۳۹: ام ایمن کنیزی بود که به رسول خدا به ارث رسیده بود و بعد از وفات مادر پیامبر سرپرستی ایشان را به عهده گرفت. این بانوی گرانقدر و مؤمن به پیامبر و خاندانش محبت و علاقه زیادی داشت و پیامبر نیز او را مورد محبت و ملامطت قرار می‌داد و او را از بهشتیان خواند. در عین حال او زنی ساده و عامی بود. روزی از رسول خدا تقاضا کرد که او را مرکبی دهد. و پیامبر فرمود: تو را بر بچه شتر (ناقه) سوار می‌کنم. او که معنای جمله رسول خدا را متوجه نشده بود، در جواب گفت: ای رسول خدا بچه شتر (ناقه) نمی‌تواند مرا حمل کند: او توجه نداشت که هر شتری بچه شتر ماده‌ای است. امام صادق (ع) در روایت فوق می‌فرماید که ام ایمن اهل بهشت است با اینکه به عمق و ریزه کاری‌های اعتقادی علم نداشت و توان فهم آنها را دارا نبود. (ر. ک اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۵۵).

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۳۴

شده است و در نتیجه، به صورت طبقه‌ای محروم در آمده‌اند که در اداره نظام سیاسی جامعه خود و نیز در گردش اقتصاد، نقش فعالی ندارند.

در آیات قرآن، به شرح حال مستضعفانی برمی‌خوریم که توان درک دعوت انبیا را نداشته و مستضعف فکری نبوده‌اند، ولی با حاکمیت مستکبران در جامعه، تحت سلطه سیاسی و اقتصادی آنان قرار گرفته و توان به دست گرفتن حیات اجتماعی خود را نیافته‌اند. پیروان حضرت صالح (ع) چنین بوده‌اند:

«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ اتَّعَلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ» «۱»
سران و گردنکشان قوم صالح به ناتوانان و فقیرانی که به او ایمان آوردند، به تمسخر گفتند: «آیا شما اعتقاد دارید که صالح را خدا

به رسالت فرستاده است؟!» مؤمنان جواب دادند: [بی هیچ شکی به آیینی که از طرف خدا بر او فرستاده شده، ایمان داریم]. در این آیه، از گروه مؤمنان، به عنوان مستضعف یاد شده است و این استضعاف می‌تواند جنبه اقتصادی داشته باشد؛ یعنی کسانی که از نظر مادی ضعیف شده‌اند و سرمایه داران و اشراف نیروهای مالی آنان را با استثمار از بین برده و به صورت گروهی محروم و فقیر درآورده‌اند. گواه بر درستی این احتمال آن است که مستضعفان در مقابل «ملا»، یعنی اشراف، ذکر شده‌اند و ممکن است در این آیه، استضعاف به مفهوم وسیع اجتماعی خود باشد؛ زیرا این گروه از مستضعفان مؤمن، اقلیتی مقهور بوده‌اند که امکانات مادی خود را از دست داده و از نظر سیاسی نیز تحت سلطه قدرت آنان قرار داشته‌اند. ایمان آورندگان به حضرت نوح نیز از نظر اجتماعی و اقتصادی چنین بوده‌اند؛ به گونه‌ای که «ملا»، قطب اشرافیت و صاحبان زر و زور، در اعتراض به حضرت نوح می‌گفتند: «پیرامون تو را اراذل فرا گرفته‌اند.»

(۱) - اعراف (۷)، آیه ۷۵.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۳۵

«فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ... وَ مَا نَرِيكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِي الرَّأْيِ ...» (۱)

سران کافر قوم نوح گفتند: «... و جز [گروهی از] فرومایگان ما، آن هم نسنجیده، نمی‌بینیم کسی تو را پیروی کرده باشد...»

«قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْدَلُونَ» (۲)

قوم نوح از کبر و خودپرستی پاسخ دادند: «ما چگونه به تو ایمان آوریم، در صورتی که پیروانت معدودی مردم خوار و فرومایه‌اند؟!».

«اراذل» جمع «ارذل» و آن جمع «رذل» به معنای «حقیر و پست» است. «۳» راغب در مفردات در بیان معنای آن می‌گوید:

«المرغوب عنه لرداءته» (۴)

آن که به دلیل پستی و بی‌ارزشی، مورد بی‌اعتنایی است.

در دیدگاه ملا، همه ارزش‌ها در مال، قدرت و ثروت خلاصه می‌شود و آنان که از این ملاک بهره‌ای ندارند، بی‌ارزش و از اراذل شمرده می‌شوند و به تعبیر امین الاسلام طبرسی سخن آنان این بود که:

«عیان و اشراف به تو ایمان نیاورده و افراد پستی که مال و مقام ندارند، دور تو را گرفته‌اند.» (۵)

و به تعبیر علامه طباطبائی آنان با این جمله در پی انکار رسالت حضرت نوح (ع) بودند و می‌خواستند بفهمانند که اگر سخن تو حق می‌بود، بزرگان قوم، ثروتمندان و قدرتمندان از تو پیروی می‌کردند و چون فقیران و محرومان به تو نزدیک شده‌اند، پس

(۱) - هود (۱۱)، آیه ۲۷.

(۲) - شعراء (۲۶)، آیه ۱۱۱.

(۳) - مجمع البیان، طبرسی، ج ۵، ص ۱۵۵.

(۴) - مفردات، راغب اصفهانی، ص ۱۹۴.

(۵) - مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۵۵.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۳۶

مرام تو فایده‌ای ندارد. «۱»

از مقایسه آیه سوره اعراف، درباره اصحاب حضرت صالح (ع) با آیه سوره هود (ع) درباره اصحاب حضرت نوح (ع) به نکته

دیگری نیز می‌توان دست یافت و آن این که بیشتر ایمان آورندگان به مکتب انبیا، از طبقه مقابل «ملا» هستند و این طبقه دو عنوان دارد: یک نام و عنوان در فرهنگ پیامبران و نام و عنوان دیگری در فرهنگ مترفین. در فرهنگ پیام آوران وحی و منطقی قرآن، آنان «مستضعف» اند؛ یعنی کسانی که توان مادی و انسانی شان را ظالمان به یغما برده‌اند. و در فرهنگ مترفین، آنان «اراذل» اند. مترفین درباره این گروه، واژه استضعاف را به کار نمی‌برند؛ چرا که این واژه از استعداد و توانایی‌های ذاتی این گروه و غارت و ظلم گروه مستکبر نسبت به آنان، پرده بر می‌دارد.

مترفین با معرفی آنان به عنوان «اراذل»، آنان را افرادی پست و بی‌مایه نشان می‌دهند، درحالی که در زبان قرآن، چنین تعبیرهای اهانت آمیزی درباره این گروه به چشم نمی‌خورد. قرآن با به کار بردن کلمه «مستضعف»، به ریشه بسیاری از ضعف‌ها و کمبودهای آنان، هشدار و توجه می‌دهد.

قرآن کریم برای مسلمانان صدر اسلام نیز که در مکه، اسیر دست ظالمان بودند، از تعبیر «مستضعف» استفاده می‌کند و می‌فرماید: «مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ...» (۲) چرا در راه خدا و مستضعفان نمی‌جنگید؟!

آشکار است که این مسلمانان، استضعاف فکری نداشته‌اند و همان گونه که در مباحث گذشته بیان شد، از سطح آگاهی خوبی برخوردار بوده‌اند، ولی در همان حال «مظلوم» بوده و مشرکان مکه، ایشان را تحت آزار و اذیت فراوان قرار می‌داده و مانع هجرت آنان می‌شده‌اند. در این آیه نیز «استضعاف» صرفاً جنبه اقتصادی ندارد، بلکه بیشتر دارای ابعاد اجتماعی است و مستضعفان افرادی هستند که مقهور مستکبرانند و در

(۱) - المیزان، ج ۱۰، ص ۲۰۳.

(۲) - نساء (۴)، آیه ۷۵.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۳۷

اثر خفقانی که بر جامعه حاکم است، نمی‌توانند آزادانه به وظایف خود عمل کنند.

۳ - استضعاف سیاسی

یکی از ابعاد استضعاف اجتماعی، «استضعاف سیاسی» است که توان و قدرت فرد یا گروهی در صحنه سیاست و رهبری جامعه از او گرفته می‌شود و با ربودن اسباب و ابزار دخالت او در جامعه و متفرق کردن یاران و هوادارانش، ضعف و ناتوانی بر او تحمیل می‌گردد.

این گونه استضعاف، معمولاً بر عناصر آگاه، فعال و هدایتگر جامعه تحمیل می‌شود.

استضعاف سیاسی در شرایطی به سراغ نیروهای جهت دهنده جامعه می‌آید و آنان را از میدان رهبری بیرون می‌کند، که سردمداران اغواگر، توده‌های ناآگاه و مرعوب را به استخدام خود درآورند. نتیجه این استخدام، تنها ماندن رهبران الهی و سرانجام، مقهوریت آنان است.

حضرت هارون (ع) که در دوران هجرت حضرت موسی (ع) به میقات، رهبری بنی اسرائیل را بر عهده داشت، با چنین فاجعه‌ای رو به رو گردید. با به میدان آمدن سامری و فریب هایش، بیشتر مردم از او جدا شدند. در این هنگام نه تنها مردم به رهبری هارون (ع) برای مقابله با سامری اعلام آمادگی نکردند، بلکه تسلیم سامری شدند و حتی در برابر اعتراض هارون، کمر به قتل او بستند. پس از بازگشت حضرت موسی (ع) و مؤاخذه برادر، هارون (ع) از استضعاف خود خبر داد و از آن به عنوان «عذر» یاد کرد:

«وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يُجْرُهُ إِلَيْهِ، قَالَ ابْنُ أُمِّ انَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي «۱»

(از فرط غضب، موسی) سر برادرش را به سوی خود کشید، [هارون گفت: ای فرزند مادرم] بر من خشمگین مباش که من با نهایت کوشش و فداکاری قوم را هدایت کردم آنان مرا خوار و زبون کردند تا آن جا که نزدیک بود مرا به قتل برسانند.

حضرت امیرمؤمنان (ع) نیز پس از وفات رسول خدا (ص) به استضعاف کشیده شد و سردمداران جامعه به کمک جمعی از یاران خود، خلافت را تصاحب کردند و آن حضرت را از صحنه سیاسی کنار زدند و به زور برای گرفتن بیعت به مسجد بردند. چون حضرت به کنار قبر پیامبر (ص) رسید، ایستاد و خطاب به صاحب قبر (ص) گفت:

«يَا بَنَ أُمَّ انَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي «۲»

(۱) - اعراف (۷)، آیه ۱۵۰.

(۲) - همان.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۳۸

ای فرزند مادرم! این قوم مرا خوار کردند و نزدیک بود مرا بکشند. «۱»

پس از حضرت امیرمؤمنان (ع)، مستکبران و ظالمان، فرزندانش را به استضعاف کشیدند و آنان را از رهبری سیاسی جامعه کنار زدند و خانه نشین کردند. رسول خدا (ص) به امام علی (ع) و فرزندانش، حسن و حسین (علیهما السلام) می نگریست، گریه می کرد و می فرمود:

«أَنْتُمْ الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي «۲»

شما پس از من مستضعف خواهید بود.

از آیه ۱۵۰ سوره اعراف درباره استضعاف هارون (ع) نکته‌های زیر استفاده می شود:

۱- هدایت جامعه و برخورد با عوامل اغواگر و فتنه‌انگیز، وظیفه رهبری است و او نسبت به این وظیفه، «مسئول» است و مورد و بازخواست قرار می گیرد.

۲- رهبری جامعه در صورتی توان برخورد با عوامل مفسده‌انگیز و زورگو را دارد که توده‌های مردم از او پشتیبانی کنند.

۳- «ملاً» و سران کفر برای استضعاف رهبران و مقهور ساختن آنان، سعی در فریب مردم و به میدان آوردن آنان در برابر رهبران الهی دارند.

۴- با استضعاف رهبر و کنار زدن او از صحنه، جهل، خرافه و فساد در جامعه فراگیر می شود.

تقسیم بندی دیگر

اشاره

چنان که گذشت افراد در زمینه‌های مختلف فکری، اجتماعی یا سیاسی به استضعاف کشیده می شوند و تقسیم بندی پیش، بدین حقیقت نظر داشت؛ اما خود مستضعفان از لحاظ روحی به چند دسته تقسیم می شوند:

۱- مستضعفان کافر:

توده‌های مردم در جامعه کفر، که از نعمت عقل، اختیار و اراده خود سود نمی برند و استضعاف را می پذیرند و به آن تن در

(۱) - بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۰.

(۲) - نورالثقلین، حویزی، ج ۴، ص ۱۱۰.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۳۹

لشکر آنان می‌گردند، «مستضعفان کافر» اند. اینان، در قیامت همراه رهبران مستکبر خود عذاب می‌شوند و ضعف و استضعاف نمی‌تواند عذری برای کفرشان شود و در محکمه الهی هیچ عذر مقبولی ندارند. اینان وقتی محکومیت خود را می‌بینند، به رهبران مستکبر خود رو کرده، آنان را مسؤول بد فرجامی خود می‌شمارند و از آنان می‌خواهند در برابر این که در دنیا سر سپرده آنان بوده‌اند، در آن روز سهمی از عذابشان را بر عهده گیرند ولی رهبران مستکبر نه تنها این خواسته آنان را اجابت نمی‌کنند، بلکه از آنان بیزاری نیز می‌جویند.

مستضعفان کافر زیر مجموعه مستضعفان فکری در تقسیم بندی پیش هستند.

خداوند درباره بحث و جدال این مستضعفان با رهبران مستکبرشان چنین می‌فرماید:

«وَبَرِّزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ اَنْتُمْ مُّغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ» (۱)

همه آنان در برابر خدا ظاهر می‌شوند. در این هنگام، ضعفا به مستکبران می‌گویند:

«ما پیروان شما بودیم، آیا اکنون حاضرید سهمی از عذاب الهی را بپذیرید و از ما بردارید؟»

در این آیه شریف، ریشه گمراهی «ضعفا»، تبعیت از مستکبران دانسته شده است؛ زیرا آنان در حالی که می‌توانسته‌اند خود، حق را بیابند و آن را پی جویند، یکسره فرمان زندگی را در اختیار سردمداران کفر قرار داده و بدون مطالبه دلیل و یافتن حجت فرمانبر آنان شده‌اند.

مانند این مناظره و گفت و گو در سوره مؤمن نیز آمده است:

«وَاذْيُنَحْجُونَ فِي النَّارِ يَقُولُ الضُّعْفُو لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ اَنْتُمْ مُّغْنُونَ عَنَّا نَصِيْبًا مِنَ النَّارِ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنَّا كُلُّ فِیْهَا اِنَّ اللّٰهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ» (۲)

و در آتش دوزخ چون با هم به احتجاج و مجادله برآیند، ضعیفان ملت، به پیشوایان گردنکش خود می‌گویند: «ما [در دنیا] پیروی شما کردیم [که گمراه شدیم]. آیا

(۱) - ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۱.

(۲) - مؤمن (۴۰)، آیات ۴۷ - ۴۸.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۴۰

می‌توانید امروز شما هم به عوض آن از آتش عذاب ما بکاهید و بر خود بیفزایید؟» پیشوایان متکبر پاسخ دادند: «ما و شما همه باید

در آتش دوزخ [یکسان معذب باشیم که خدا میان بندگان البته [به عدل حکم فرموده است].»

همچنین، در سوره سبأ، ماجرای احتجاج مستضعفان بر مستکبران در عالم قیامت ذکر گردیده است:

«يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا اَنْتُمْ لَكُنَّا مُّؤْمِنِينَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا اَنْحُنُّ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدٰى بَعْدَ اذْجَاءِكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُّجْرِمِينَ» (۱)

... مستضعفان به مستکبران خطاب کنند که [صد هزار نفرین بر شما مردم ریاست طلب دروغ زن باد که اگر اغوای شما نبود ما البته

به خدا ایمان می‌آوریم. و باز متکبران به مستضعفان می‌گویند: «آیا با آن که از جانب خدا راه هدایت را به شما نمودند، باز ما [به اجبار] شما را از هدایت منع کردیم؟! [هرگز چنین نیست بلکه شما خود مردم بدکاری بودید.»

تکرار این احتجاجات در آیات قرآن، از یک سو نشان از اهمیت موضوع دارد و از سوی دیگر بیانگر عمومیت این بیماری در بسیاری از جوامع و عمق فاجعه است؛ فاجعه تعطیل عقل و بیماری خودباختگی و به دنبال آن، پیروی جاهلانه و احمقانه. در پرتو آیات فوق می‌فهمیم که:

- مستکبران، ریشه فساد و کفر در جامعه‌اند؛
- کفر، از مستکبران به مستضعفان سرایت می‌کند؛
- استضعاف فکری، زمینه ساز انحرافات عقیدتی و نابسامانی‌های روحی است؛
- مستضعفان، با داشتن نیروی فکری و قدرت فهم و تشخیص، اجازه تسلیم در برابر مستکبران را ندارند؛
- تسلیم این گروه از مستضعفان که موجب کفر آنان می‌شود، عذاب الهی را به دنبال می‌آورد.

(۱) - سبأ (۳۴)، آیات ۳۱-۳۲.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۴۱

۲- مستضعفان معذور:

آن گروه از مستضعفان فکری کافر که کفر آنان از سر جهل مطلق است و توان فهم و شناخت حق را ندارند یا امکان آن را به هیچ وجه نیافته‌اند و یا در غفلت کامل به سر می‌برند، «مستضعفان معذور» اند.

روشن است که با بودن غفلت، قدرت و توانی وجود ندارد، چه این که با بودن جهل، راهی به حق نیست. از آیات قرآن نیز استفاده می‌شود که این افراد مجازات نخواهند شد و عذر آنان پذیرفتنی است قرآن در این باره می‌فرماید:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا أَلًّا وَوُسْعًا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» (۱)

خدا هیچ کس را تکلیف نکند، مگر به قدر توانایی‌اش [و روز جزا] نیکی‌های هر شخص به سود خود او و بدی‌هایش نیز به زیان اوست.

پس، تکلیف در محدوده «قدرت» و «وسع» است و چون آنچه مورد غفلت قرار گرفته، خارج از وسع و قدرت است، تکلیفی نسبت به آن وجود ندارد. حتی از این آیه می‌توان به ضابطه‌ای کلی دست یافت و بر اساس آن، موارد «عذر» را تشخیص داد و آن قاعده این است: «عذر در موردی است که انجام ندادن کار، معلول تلاش نکردن انسان نیست و او در نپذیرفتن حق و انجام ندادن کار، هیچ دخالتی ندارد.»

فرد نادان به مسائل دینی، اگر در جهل خود، مقصّر باشد و در فراگیری معارف دینی کوتاهی کرده باشد، ترک وظیفه به خود او مربوط و معصیت و گناه است و اگر نادانی‌اش معلول کوتاهی و تقصیر در فراگیری معارف نباشد و عوامل بیرون از اختیار، باعث جهل یا غفلت و یا ترک عمل به وظیفه شده باشد، این کوتاهی به او مستند نبوده و او گناهکار نیست و از قبول حق استکبار نکرده است. پس با «کسب»، موضوع ثواب و عقاب پیش می‌آید و آنچه خود انسان کسب نکرده، سزاوار ثواب و عقاب نیست.

از این جا روشن می‌گردد که مستضعف، دست خالی است و چیزی به نفع یا ضرر او نخواهد بود؛ زیرا چیزی به دست نیآورده است و سرانجام او با خداست که در آیه بعد

(۱) - بقره (۲)، آیه ۲۸۶.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۴۲

می‌فرماید:

«فَاُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا» (۱)

پس، امید است که خدا از آنان بگذرد و خداوند چشم پوش و بخشاینده است.

و در سوره براءت فرموده است:

«وَآخِرُونَ مُرْجُونَ لِمَا رِ اللّٰهُ اَمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَاَمَّا يُتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاَللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۲)

برخی دیگر کارشان موقوف به مشیت خداست که آنان را عذاب کند یا از گناهشان در گذرد و خداوند دانا و حکیم است.

و البته، رحمت الهی بر غضبش پیشی دارد. (۳)

۳- مستضعفان ستمگر:

کسانی که خدا را شناخته و ایمان آورده‌اند، ولی استضعاف اجتماعی را پذیرفته و برای حفظ منافع خود حاضر به مبارزه با آن و شورش بر وضع حاکم و تغییر شرایط یا رهنیدن خود از آن نیستند. اینان گرچه مؤمنند، ولی به دلیل پذیرفتن سلطه کافران، بر خویشتن ظلم کرده‌اند و در قیامت توبیخ و مجازات می‌شوند. نمونه این مستضعفان، مسلمانانی اند که حاضر نشدند از منافع خود در مکه چشم‌پوشند و هجرت کنند. اینان در مکه و تحت تسلط مشرکان قریش باقی ماندند و مجبور شدند در جنگ بدر علیه برادران ایمانی خود بجنگند و گروهی از آنان در جنگ کشته شدند. خداوند درباره آن کشته شدگان می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةَ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» (۴)

کسانی که فرشتگان روحشان را گرفتند، در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند،

(۱) - نساء (۴)، آیه ۹۹.

(۲) - توبه (۹)، آیه ۱۰۶.

(۳) - المیزان، ج ۵، ص ۵۱-۵۲.

(۴) - نساء (۴)، آیه ۹۷.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۴۳

بدانان گفتند: «شما در چه حالی بودید؟» گفتند: «ما در سرزمین خود در فشار و مستضعف بودیم. [فرشتگان گفتند: «مگر سرزمین خدا پهناور نبوده که مهاجرت کنید؟!» آنان جایگاهشان دوزخ است و بد سرانجامی دارند.

۴- مستضعفان صالح:

این مستضعفان خود بر دو گروه تقسیم می‌شوند:

الف- کسانی که به دلیل ضعف جسمی یا مالی توان قیام و اقدام علیه نظام حاکم یا مهاجرت را ندارند و به اجبار در جامعه کفر و ظلم مانده‌اند، ولی از آن محیط و فساد و کفر حاکم بر آن بیزارند و با تضرع و زاری از خداوند، رهایی می‌طلبند. قرآن درباره اینان

می‌فرماید:

«وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ اهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» (۱)

چرا در راه خدا و [برای نجات مردان و زنان و کودکان مستضعفی که می گویند:

«پروردگارا! ما را از این شهر که اهلش ستمگرند، بیرون بر و برای ما سرپرست و یآوری از جانب خود قرار ده!» پیکار نمی کنید؟!]

ب- خواص مستضعف، از رهبران فکری و سیاسی جامعه‌اند و با تمام نیروی خود علیه کفر، ظلم و بی عدالتی مبارزه می کنند، ولی ظالمان و مستکبران با کمک یاران خود آنان را به انزوا کشانده و حششان را غصب کرده و شایستگی شان را نادیده گرفته‌اند. این خواص مستضعف گرچه امکان قیام ندارند ولی هیچ گاه تسلیم نمی شوند و همیشه در پی تهیه مقدمات و فرصت و زمینه مناسب برای قیام و گرفتن زمام رهبری جامعه‌اند و خداوند نیز به آنان وعده پیروزی داده است:

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ

(۱) - نساء (۴)، آیه ۷۵.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۴۴

الوارثین» (۱)

ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان زمین گردانیم.

تقابل استضعاف و استکبار

قرآن می فرماید:

«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ اتَّعَلَمُونَ إِنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ» (۲)

مستکبران قوم صالح به مستضعفانی که به او ایمان آورده بودند، به تمسخر گفتند:

«آیا شما اعتقاد دارید که صالح را خدا به رسالت فرستاده است؟» مؤمنان پاسخ دادند: «[آری ما به آیینی که از طرف خدا بر او فرستاده شده است، ایمان داریم.»

در این آیه، استضعاف و استکبار در مقابل یکدیگر قرار گرفته است و این تقابل گواه بر آن است که اگر در یک جامعه، گروهی به عنوان مستضعف وجود داشته باشند، حتما در برابرشان گروهی مستکبر هستند که توانایی‌های آنان را ربوده و ضعف و ناتوانی را بر آنان تحمیل کرده‌اند و به تعبیر فخر رازی «مستضعف بودن مؤمنین بدین معناست که دیگران، آنان را استضعاف و تحقیر می کنند و این عمل، فعل آنان نیست، بلکه از دیگران صادر می شود.» (۳)

اصولاً ظهور پدیده استکبار و به وجود آمدن قشر مستکبر، بدون تجاوز به حقوق دیگران امکان پذیر نیست زیرا استکبار، بزرگی کردن و تلاش برای زیر دست قرار دادن دیگران و بالا-دست دیگران قرار گرفتن است که نتیجه‌اش استضعاف مردم در سطحی گسترده است از این جا می توان حدس زد که هر جا در قرآن کریم مستضعف در برابر

(۱) - قصص (۲۸)، آیه ۵.

(۲) - اعراف (۷)، آیه ۷۵.

(۳) - تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۱۴، ص ۶۵.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۴۵

مستکبر قرار گرفته است، مقصود ضعیفان طبیعی و کسانی که ذاتاً ناتوانند، نیست.

خداوند در سوره ابراهیم می‌فرماید:

«فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا» (۱)

ضعیفان به مستکبران گویند: ما تابع و پیرو شما بودیم.

همچنین، در سوره غافر می‌فرماید:

«فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا» (۲)

مستضعفان به کسانی که مستکبر بوده‌اند، می‌گویند: «ما پیرو شما بودیم».

در این موارد، استکبار منشأ ضعف و از دست رفتن نیروهای مادی و معنوی می‌گردد و این ضعفا در آیات مذکور از مستضعفانند؛ چه این که برخی مفسران در این گونه موارد گفته‌اند:

ضعیف به معنای شخص خوار و مقهور است؛ چنان که در کلام حق تعالی مستضعفان به کار رفته است. (۳)

این حقیقت از آیه «أَنْ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شَتِيحًا يَسْتَضِعُّ مِثْلَهُ مِنْهُمْ» (۴) نیز استفاده می‌شود که نخست، سخن از علو و برتری جویی فرعون رفته است و سپس از استضعاف گروهی از مردم.

با دقت در چهره‌هایی که در قرآن کریم به عنوان «مستکبر» معرفی شده‌اند، به خوبی می‌توان این گروه را باز شناخت. مثلاً قرآن، نخستین مستکبر را «شیطان» می‌داند (۵). با دقت در آیات مربوط به شیطان، به دست می‌آید که استکبار، گردن کشی و خودبزرگ‌بینی است. چهره دیگر استکباری در قرآن، فرعون است که در آیات متعدد، با این عنوان باز شناخته شده است. (۶) این آیات نیز نشانگر آن است که مستکبران طبقه‌ای

(۱) - ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۱.

(۲) - غافر (۴۰)، آیه ۴۸.

(۳) - روح البیان، ج ۴، ص ۴۱۱.

(۴) - فرعون در سرزمین [مصر] سر برافراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت، طبقه‌ای از آنان را زبون می‌داشت. (قصص (۲۸)، آیه ۴).

(۵) - بقره (۲)، آیه ۳۴؛ اعراف (۷)، آیه ۱۳؛ ص (۳۸)، آیه ۷۴.

(۶) - یونس (۱۰)، آیه ۷۴؛ مؤمنون (۲۳)، آیه ۴۵؛ عنکبوت (۲۹)، آیه ۳۹؛ اعراف (۷)، آیه ۱۳۳؛ قصص (۲۸)، آیه ۳۹.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۴۶

برتری طلبند و برای اثبات برتری خود، مردم را به استضعاف می‌گیرند.

«فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ» (۱)

ولی تکبر کردند و مردمی گردنکش بودند.

شیخ طوسی در توضیح می‌نویسد:

آنان گروهی بودند که با زور و ظلم بر مردم حاکم شدند. (۲)

و زمخشری می‌گوید:

کسانی که با تجاوز گری و ستم، بر مردم تسلط یافته بودند. (۳)

همراه بودن واژه (مثلاً) با مستکبران نیز گویای وضع طبقاتی مستکبران است که آنان همان اشراف‌اند. خداوند درباره قوم شعیب (ع)

این دو واژه را به همراه هم بیان فرموده است:

«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا» (۴)

اشراف مستکبر قوم شعیب گفتند: «ای شعیب! بی گمان، ما تو و پیروانت را از شهر خود بیرون می کنیم.»

آیات فوق گویای این حقیقت نیز هست که بیشتر مستضعفان دارای چه جهتگیری اعتقادی و فرهنگی هستند و مؤمنان از کدامین قشر و طبقه بر می خیزند و پایگاهشان کجاست؟

علمای طباطبائی در ذیل آیه مربوط به قوم صالح که خداوند فرموده است: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ» (۵)، می گوید:

خداوند با جمله «لمن آمن منهم»، عبارت «لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا» را تبیین فرموده است تا بفهماند که فقط مستضعفان ایمان آوردند، مؤمنان، تنها از مستضعفان بوده اند و هرگز احدی از مستکبران به حضرت صالح ایمان نیاورده است. (۶)

(۱) - مؤمنون (۲۳)، آیه ۴۶.

(۲) - بیان، شیخ طوسی، ج ۷، ص ۳۷۱.

(۳) - کشف، زمخشری، ج ۳، ص ۴۸.

(۴) - اعراف (۷)، آیه ۸۸.

(۵) - همان، آیه ۷۵. اشراف مستکبر قوم صالح به مؤمنان مستضعف گفتند: ...

(۶) - المیزان، ج ۸، ص ۱۸۲.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۴۷

البته، این جهتگیری فکری بیشتر مستضعفان در حمایت از پیامبران، از آیات دیگری نیز استفاده می شود. مستضعفان و محرومان چون تعلقات کمتری دارند، آزادترند. آنان منافی ندارند که ایمان تهدیدش کند بلکه پیامبران را مدافع حقوق فطری و انسانی خود و ایمان آوردن را تضمین کننده حرمت، آزادی و تأمین کننده حقوق فطری و هدایتگر به سوی نجات و سعادت ابدی می یابند و با عشق و علاقه به پیامبران می گرایند، ولی مستکبران، که گرفتار خودبرتربینی اند و به بهره گیری و استثمار مردم مشغولند، دین و ایمان را تهدید کننده منافع مادی و آمال و آرزوهای خود می بینند؛ و اندکند کسانی که از منافع مادی بگذرند و آمال و آرزوها را زیر پا بگذارند و ایمان آورند.

البته، در همین آیه تصریح شده است که مستضعفان قوم صالح (ع) دو دسته بوده اند:

یکی مستضعفان کافر، که پیرو مستکبران بوده اند؛ و دیگری مستضعفان مؤمن که به صالح (ع) ایمان آورده اند.

انواع استکبار

اشاره

دقت در آیات قرآن نشان می دهد که استکبار میدانی گسترده دارد و در اشکالی گوناگون ظهور می کند. در این جا، در پرتو آیات قرآن کریم، با برخی از انواع مختلف استکبار آشنا می شویم.

الف - استکبار پنهان و استکبار آشکار

ظهور استکبار در همه گردنکشان و مستکبران یکسان نیست. در برخی از آنان، در پیش گرفتن شیوه‌های استکباری در جامعه کاملاً آشکار و هویداست و در برخی دیگر چون زمینه کافی برای ظهور نمی‌یابد مخفی و پنهان است. از این رو، استکبار را دارای دو نوع «پنهان و آشکار» می‌توان دانست. قرآن، برای گروهی از کفار از تعبیر «استکبروا فی انفسهم» و برای گروهی دیگر از تعبیر «استکبروا فی الارض» بهره می‌جوید که در تعبیر اول، استکبار پنهان و در تعبیر دوم، استکبار آشکار را مد نظر دارد:

«وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۴۸

اِسْتَكْبَرُوا فِيْ اَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُنُوًا كَبِيْرًا» (۱)

و آنان که به لقای ما امیدی نداشتند، گفتند: «چرا فرشتگان بر ما نازل نشده‌اند یا چرا پروردگاران را نمی‌بینیم؟» آنان در خویش استکبار ورزیدند و تمرد و بزرگی کردند.

در این آیه به دو درخواست کفار در برابر رسالت پیامبر اسلام (ص) اشاره شده است.

آنان برای قبول اسلام نزول ملائکه بر خود یا رؤیت خداوند را می‌طلبیدند (۲) و این تقاضاها ریشه در استکبار درونی آنان داشت. آنان خود را بزرگ و در حد پیامبران الهی و بلکه بالاتر می‌دانستند و می‌گفتند که چرا خداوند به طور مستقیم با خود ما سخن نمی‌گوید و بر ما وحی نمی‌فرستد و یا چرا ما نمی‌توانیم خدا را ببینیم.

زمخشری در تفسیر این آیه می‌گوید:

معنای «استکبروا فی انفسهم» این است که آنان استکبار از حق و عناد را در دل‌های خود پنهان کرده‌اند؛ همان گونه که فرمود: «اِنَّ الَّذِيْنَ يُجَادِلُوْنَ فِيْ آيَاتِ اللّٰهِ بِغَيْرِ سُلْطٰنٍ اٰتِيْهِمْ اَنْ فِيْ صُدُوْرِهِمْ اَلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبٰلِغِيْهِ» (۳). [کسانی که در آیات الهی بدون حجت و دلیل مجادله می‌کنند، در سینه‌هایشان جز کبر و بزرگی نیست و البته به آن نخواهند رسید.] (۴)

این آیه بیانگر دو نکته اساسی و مهم دیگر نیز هست که عبارتند از:

اولاً: مستکبران سعی در مخفی داشتن چهره واقعی خود دارند و ترجیح می‌دهند که به جای آشکار کردن اهداف توسعه طلبانه و برتری جویانه خود، بهانه‌های واهی و عوام‌فریبانه مطرح سازند.

ثانیاً: بسیاری از اشکال تراشی‌ها، آرزوهای بلند و انکارها هر چند به ظاهر در قالب بحث و مجادله مطرح گردد، ریشه در روحیه استکبار و برتری جویی دارد.

روحیه استکباری، پس از قوت و شدت یافتن، آثار بیشتری از خود نشان می‌دهد و

(۱) - فرقان (۲۵)، آیه ۲۱.

(۲) - تفسیر روض الجنان، ابوالفتوح رازی، ج ۱۴، ص ۲۰۹.

(۳) - مؤمن (۴۰)، آیه ۵۶.

(۴) - کشاف، زمخشری، ج ۳، ص ۳۷۲.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۴۹

بعد از اشغال درون، برای به سلطه کشیدن دیگران نیز تلاش می‌کند تا زمین و زمان را مقهور خویش سازد و این همان استکبار آشکار است. (استکبروا فی الارض). قرآن کریم از قارون، فرعون و هامان به عنوان کسانی که در زمین استکبار کردند، نام می‌برد.

«وَقَارُوْنَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هٰمَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُّوْسٰى بِالْبَيِّنٰتِ فَاَسْتَكْبَرُوْا فِي الْاَرْضِ وَ مَا كَانُوْا سَابِقِيْنَ» (۱)

و قارون و فرعون و هامان را [نیز هلاک کردیم و موسی با دلایل روشن به سویشان آمد، اما آنان در زمین برتری جویی کردند،

ولی نتوانستند بر خدا پیشی گیرند.

همچنان که پیش از آنان، قوم عاد به عنوان مستکبران در زمین معرفی شده‌اند و اینان شعارشان این بوده است:
«مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً» (۲)

چه کسی از ما پر قدرت تر است!؟

همین قدرت مادی و توان ظاهری بود که آنان را به برتری جویی می‌کشانید و از تسلیم در برابر حق باز می‌داشت و در نتیجه دیگران را مقهور خود می‌ساختند. (۳)

ب- استکبار در برابر خدا، پیامبران، محرومان و مستضعفان

گروهی از مستکبران، در برابر توده‌های مردم و ممنوعان خود استکبار می‌ورزند و به دلیل برتر شمردن خود وزیر دست و پست شمردن دیگران، حاضر نیستند حق آنان را ادا کنند، سخن حق آنان را بشنوند، آزادی آنان را ارج نهند. اینان، گرچه خدا و پیامبر را قبول دارند، در عمل بر خلاف دستورهای خدا و پیامبر به استثمار زیر دستان می‌پردازند و به دستورهای عملی وفادار نیستند. گروه دوم، در مرحله‌ای بالاترند و در برابر پیامبران استکبار می‌ورزند و خود را برتر از آنان می‌شمردند و حاضر نمی‌شوند به سخن حق آنان گردن نهند و تابع آنان گردند.

(۱) - عنکبوت (۲۹)، آیه ۳۹.

(۲) - فصلت (۴۱)، آیه ۱۵.

(۳) - بسیاری از مفسران، استکبار در زمین را به استکبار بر اهل زمین تفسیر کرده‌اند. ر. ک. تفسیر صافی، ج ۲، ص ۴۹۶ و کشاف ج ۴، ص ۱۹۲.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۵۰

استکبار و استضعاف در قرآن ۹۹

از این رو، انتظارات بیجا دارند و ایرادهای واهی می‌گیرند:

«... أَبَشْرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفَىٰ ضَلَالٍ وَسُعْرٍ أَلْقَيْنَا عَلَيْهِ الذُّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا ...» (۱)

آیا فردی از بشر را که مانند ما و از خودمان است اطاعت کنیم؟! در این صورت ما واقعاً در ضلالت و جنون خواهیم بود. آیا از میان ما وحی بر او القا شده است!؟

«لَوْلَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْمَلَائِكَةَ يُنزِلُونَ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا» (۲)

چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند، یا پروردگاران ما را نمی‌بینیم؟! در نفس خود استکبار ورزیدند و سخت سرکشی کردند.

«... لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنبُوعًا أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كَيْفًا أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ قَبِيلًا أَوْ يُكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْفَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّىٰ تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ ...» (۳)

تا از زمین چشمه‌ای برای ما نجوشانی، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد یا باغی برای تو از درختان خرما و انگور باشد و آشکارا از میان آن‌ها جویبارها روان سازی یا چنان که ادعا می‌کنی، آسمان را پاره پاره بر ما فرو اندازی یا خدا و فرشتگان را در برابر ما آوری یا برای تو خانه‌ای از طلا باشد و یا به آسمان بالا روی و به بالا رفتن تو اطمینان نخواهیم داشت تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم.

گروهی سوم به مرحله‌ای از استکبار رسیده‌اند که آشکارا با خدا نیز در افتاده و نه تنها حاضر نیستند به ربوبیت و الوهیتش اعتراف کنند و در پیشگاه خدا پیشانی بندگی به خاک بسایند، بلکه حتی خود نیز داعیه الوهیت و ربوبیت دارند و خود را ربی از ارباب عالم و بلکه «رب اعلی» می‌دانند. نمونه آشکار این گروه، فرعون است که گفت:

(۱) - قمر (۵۴)، آیات ۲۴-۲۵.

(۲) - فرقان (۲۵)، آیه ۲۱.

(۳) - اسراء (۱۷)، آیات ۹۰-۹۱.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۵۱

«يا أَيُّهَا الْمَلَأَ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ آلِهِ غَيْرِي (۱)»

ای بزرگان قوم! من جز خویشان برای شما خدایی نمی‌شناسم.

و وقتی حضرت موسی (ع) او را به عبودیت و اقرار به الوهیت و ربوبیت خدای یگانه دعوت کرد، مردم را گرد آورد و در جمع آنان فریاد زد:

«أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى (۲)»

من بزرگترین و برترین پروردگار شمایم.

و حضرت موسی (ع) را چنین تهدید کرد:

«لَئِنْ اتَّخَذْتَ الْهَاءَ غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (۳)»

اگر خدایی غیر از من اختیار کنی، بی‌گمان تو را از زندانیان قرار خواهم داد.

ج- استکبار عبادی، سیاسی، اقتصادی و علمی

اشاره

مستکبران را با توجه به زمینه استکبارشان می‌توان به صورت زیر تقسیم کرد:

۱- استکبار عبادی:

این استکبار، همان استکبار در برابر حق است که در تقسیم بندی پیش ذکر شد. البته، استکبار عبادی به دو صورت نمود می‌یابد:

الف- استکبار از عبادت و پرستش و اظهار ذلت و خضوع در برابر خدا، کسانی که حاضر نیستند در برابر خدا پیشانی بندگی به خاک بسایند و اظهار ذلت و بندگی کنند:

«مَنْ يَسْتَكْبِرْ عَنْ عِبَادَتِي وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمُ إِلَيَّ جَمِيعاً ... وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَكْبَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۴)»

هر کس از پرستش خدا امتناع ورزد و بزرگی فروشد، بزودی همه آنان را به پیشگاه خود گرد آورد ... و اما کسانی که امتناع ورزیده و بزرگی فروخته‌اند، آنان را به عذابی

(۱) - قصص (۲۸)، آیه ۳۸.

(۲) - نازعات (۷۹)، آیه ۲۴.

(۳) - شعراء (۲۶)، آیه ۲۹.

(۴) - نساء (۴)، آیات ۱۷۲-۱۷۳.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۵۲

دردناک دچار می‌سازد و در برابر خدا برای خود یار و یآوری نخواهند یافت.

ب- استکبار از اطاعت خدا. کسانی که گرچه به ربوبیت و الوهیت خدا اعتقاد دارند و اهل عبادت و اطاعتند ولی این اطاعت تا زمانی است که با شأن آنان ناسازگار نباشد و هرگاه امر خدا را مطابق شأن و مرتبه خود ندانند، از اطاعت سرباز می‌زنند و اظهار بزرگی می‌کنند. استکبار شیطان از این نوع بود. او گرچه به خالقیت و علو و قاهریت حق تعالی اعتراف داشت و سالیانی دراز عبادت کرده بود، ولی از اطاعت امر حق سرپیچی کرد و سجده کردن بر آدم (ع) را مطابق شأن، مقام و مرتبه خود ندانست و استکبار ورزید و همین استکبار او را از مقام قرب پایین کشید و به پست‌ترین درجه ذلت و خواری سوق داد.

۲- استکبار سیاسی:

کسانی که حاکمیت و اداره جامعه را به دست می‌گیرند و بندگان خدا را کوچک، پست، نادان و صغیر و خود را قیم آنان می‌شمرند و بر گردن آنان سوار می‌شوند و آنان را به بردگی می‌گیرند و به ناحق و برخلاف اصول فطری، عقلی و دینی بر مردم حکم می‌رانند. استکبار فرعون، نمرود و همه حاکمان ستمگر در طول تاریخ از این نوع بوده است.

«انَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ» (۱)

فرعون در زمین گردن‌کشی کرد و مردم را طبقه طبقه ساخت و طبقه‌ای از آنان را به استضعاف گرفت.

حضرت موسی (ع) بر فرعون نسبت به همین استضعاف بنی اسرائیل و به بندگی گرفتن آنان اعتراض کرد:

«قَالَ أَلَمْ تُزَيِّكْ فِينَا وَلِيدًا وَ لَبَّيْتْ فِينَا مِنْ عُمَرِكَ سِنِينَ * وَ فَعَلْتَ فَعَلَتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ * ... وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (۲)

فرعون گفت: «آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را در میان ما نگذرانیدی و آیا تو نبودی که آن کار زشت را مرتکب شدی و به ربوبیت من کفر ورزیدی و ناسپاسی کردی؟! ... موسی گفت: «آیا این که فرزندان اسرائیل را به

(۱) - قصص (۲۸)، آیه ۴.

(۲) - شعراء (۲۶)، آیه ۱۸-۲۲.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۵۳

بندگی گرفته‌ای، نعمتی است که منتش را بر من می‌نهی؟!»

در دیدگاه فرعون، بنی اسرائیل بندگان او بودند و او خدای آنان بود و حق داشت که هر کدام را می‌خواهد بکشد و هر کدام را می‌خواهد به بردگی بگیرد. او موسی را، که از فرزندان بنی اسرائیل بود، نه تنها نکشته بود، بلکه سالیانی در کاخ خود پرورش داده بود و اینک، موسی ربوبیت او را انکار کرده و فردی قبطی و فرعون‌نوی را کشته بود. حضرت موسی نیز در پاسخ می‌گوید که تو بنی اسرائیل را به بندگی گرفته‌ای و گروهی را می‌کشی و گروهی را به بیگاری و بندگی می‌گیری و این نعمتی نیست که بدان بر من منت بگذاری! (۱)

(آنان که با غارت اموال مردم و گردآوری ثروت، به آقایی می‌رسند و قطب اقتصادی می‌گردند و بر توده مردم تفاخر می‌کنند، مستکبران اقتصادی اند. قارون نمونه‌ی اعلای مستکبران اقتصادی است. قرآن، استکبار، خود برترینی و تحقیر توده مردم توسط قارون را در آیات زیر به تصویر کشیده است:

«إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ قَالَ أَنَّمَا أُوتِيتهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ* فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ* ... فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ ... تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۲)

(۱)- المیزان، ج ۱۶، ص ۲۶۲-۲۶۵.

(۲)- قصص (۲۸)، آیات ۷۶-۸۳.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۵۴

قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد و از گنجینه‌ها آن قدر به او داده بودیم که کلیدهای آن‌ها بر گروه نیرومندی سنگین می‌آمد. آن گاه که قوم وی به او گفتند:

«سرمستی مکن که خدا سرمستی کنندگان را دوست ندارد و با آنچه خدایت داده، سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن و همچنان که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن و در زمین فساد مجوی که خدا فسادگران را دوست نمی‌دارد.» [قارون گفت: «این‌ها در نتیجه دانشم به من داده شده است».

آیا وی نمی‌دانست که خدا کسانی را پیش از او نابود کرده بود که از او نیرومندتر و مال اندوزتر و ثروتمندتر بودند و [هنگامی که عذاب الهی فرا رسد] مجرمان از گناهانشان سؤال نمی‌شوند؟! روزی قارون با تمام زینت خود بر قومش ظاهر شد ... او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند و خود نیز نمی‌توانست خویشتن را نجات دهد ... این سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را نکنند و عاقبت نیکو برای پرهیزکاران است.

در سوره کهف نیز مناظره یک مستکبر اقتصادی با یک مؤمن فقیر بیان شده است که جالب توجه است:

«وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ إِذْ جَعَلْنَا لَاحِدَهُمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ آعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا* كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَزَا خِيَابَهُمَا نَهْرًا* وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعْزُ نَفْرًا* وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا* وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَيْسَ رُؤْدَتُ الْإِلَهِ رَبِّي لِأَجْدَنَ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا* قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا* لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا* وَ لَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ* ... وَ أَحِيطْ بِثَمَرِهِ فَاصْبِرْ يَقْلُبْ كَفَيْهِ عَلَى مَا انْفَقَ فِيهَا وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا* وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۵۵

دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا* هُنَا لَكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا» (۱)

برای آنان مثالی بزن: آن دو مرد که برای یکی از آنان دو باغ از انواع انگورها قرار دادیم و گرداگرد آن دو را با درختان خرما

پوشانیدیم و در میانشان زراعت پر برکتی برنهادیم. هر دو باغ میوه آورده بود [میوه‌های فراوان و چیزی فروگذار نکرده بود و میان آن دو، نهر بزرگی جاری ساخته بودیم. صاحب این دو باغ، در آمد فراوانی داشت، به همین دلیل، به دوستش - در حالی که با او گفت و گو می‌کرد - گفت: «من از نظر ثروت از تو برتر و از نظر نفرت نیرومندترم.» و در حالی که به خود ستمکار بود، در باغ خویش گام نهاد و گفت: «من گمان نمی‌کنم هرگز این باغ نابود شود و باور نمی‌کنم که قیامت بر پا گردد و اگر به سوی پروردگارم باز گردانده شوم [و قیامتی در کار باشد] جایگاهی بهتر از این جا خواهم یافت!» دوست [با ایمان وی - در حالی که با او گفت و گو می‌کرد - گفت: «آیا به خدایی که تو را از خاک و سپس از نطفه آفریده و پس از آن تو را مرد کاملی قرار داده است، کافر شده‌ای؟! ولی من کسی هستم که الله پروردگار من است و هیچ کسی را شریک پروردگارم قرار نمی‌دهم. چرا هنگامی که وارد باغت شدی، نگفتی [این نعمتی است که خدا خواسته است توان و نیرویی جز از ناحیه خدا نیست ...؟!]. [به هر حال عذاب الهی فرا رسید] و تمام میوه‌های آن نابود شد و او به دلیل هزینه‌هایی که در آن صرف کرده بود، پیوسته دست‌های خود را به هم می‌مالید - در حالی که تمام باغ بر داربست‌هایش فروریخته بود - و می‌گفت: «ای کاش کسی را همتای پروردگارم قرار نداده بوم!» و گروهی نداشت که او را در برابر [عذاب خداوند یاری دهند و از خودش نیز نمی‌توانست یاری بگیرد. در آن جا ثابت شد که ولایت [و قدرت از آن خداوند بر حق است؛ اوست که بهترین ثواب و بهترین عاقبت را] برای مطیعان دارد.

از این آیات، روحیات مستکبران اقتصادی، بلکه همه مستکبران به خوبی به دست

(۱) - کهف (۱۸)، آیات ۳۲-۴۴.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۵۶

می‌آید:

- فخر فروشی و بالیدن به دارایی‌های خود و تحقیر دیگران به دلیل محرومیتشان؛

- خودنمایی و جنون نمایش ثروت و قدرت؛

- مال، ثروت، مقام و موقعیت را حاصل علم، تدبیر و کاردانی خود دانستن؛

- سرمستی کردن و دل خوش بودن به دارایی‌ها؛

- به خدا شرک ورزیدن و دنیا را جاوید پنداشتن و قیامت را انکار کردن؛

- خود را محبوب خدا دانستن؛

- فساد و گناهکاری؛

- علوّ و برتری جویی؛

- حق را ناشنیدن، قلب عبرت‌گیر و چشم بینا را از دست دادن؛

- همکاری با مستکبران سیاسی در حاکمیت ظالمانه بر مردم.

از آیات قرآن و روایات استفاده می‌شود که قارون، همکار فرعونیان بوده است:

«وَلَقَدْ ارْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ اِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ ...» (۱)

ما موسی را با نشانه‌های آشکار و دلیل محکم به سوی فرعون، هامان و قارون فرستادیم.

معلوم می‌شود که او از منافقان حيله بازی بوده است که فرعون از میان بنی اسرائیل برگزیده و زمام اختیار آنان را به وی سپرده است

تا آنان را به نفع دستگاه حاکم استثمار کند و از این راه، ثروت کلانی به هم زده است. (۲)

همچنین، این آیات در بردارنده درس‌های مهم دیگری نیز هست؛ مانند موارد زیر:

- نعمت‌های دنیایی مادی، محکوم به فناست و با حادثه‌ای در لحظه‌ای نیست و نابود می‌شود. اعتماد به چنین تکیه گاهی از خرد به دور است.

- هنگام نزول قهر و غضب خدا از انبوه دوستان و یاران دوران خوشی خبری نیست و انسان را رها می‌کنند و به سراغ کار خویش می‌روند و از دوستان صادق نیز کاری ساخته نیست.

(۱) - مؤمن (۴۰)، آیه ۲۳.

(۲) - تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۷۴.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۵۷

- هنگام نزول عذاب آشکار می‌گردد که جز ولایت الهی هیچ وسیله نجات دهنده‌ای نیست و این حقیقت مستور از دید دنیا گرایان رخ می‌نماید.

استکبار اقتصادی سرانجام شومی است که بسیاری از انسان‌ها به هنگام بهره‌مند شدن از مواهب طبیعی و مادی بدان گرفتار شده‌اند:

«انَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ ﴿١﴾

همانا انسان هرگاه خود را غنی و بی‌نیاز ببیند، طغیان می‌کند.

۴ - استکبار علمی:

کسانی که به مراتب و درجات علمی می‌رسند و آن مرتبه علمی در آنان غرور ایجاد می‌کند و آنان را به استکبار می‌کشاند، دارای این گونه از استکبارند. نمونه‌هایی از این مستکبران نیز در قرآن مطرح شده است؛ از جمله بلعم بن باعورا که قرآن در باره‌اش می‌فرماید:

«وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبِعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿٢﴾»

بخوان بر آنان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم، ولی از لباس آیات ما به در آمد و شیطان او را تعقیب کرد و از گمراهان شد.

بلعم بن باعورا بود که خدا آیات توحید را به او نمایانده بود؛ به گونه‌ای که حقیقت برایش آشکار و متجلی شده و هیچ شک و شبهه‌ای برایش نمانده بود، ولی از روی استکبار و هواپرستی به جبهه کفر فرعون پیوست و در برابر موسی (ع) قرار گرفته و از لباس حق به در آمد. (۳)

بنا بر روایتی، بنی اسرائیل به فرماندهی یوشع بن نون (ع)، وصی حضرت موسی (ع)، برای فتح یکی از شهرهای عمالقه مصمم شدند. پادشاه آن شهر به بلعم متوسل شد تا برایشان دعا کند و پیروزی آنان و شکست بنی اسرائیل را از خدا بخواهد. وقتی بلعم

(۱) - علق (۹۶)، آیه ۷.

(۲) - اعراف (۷)، آیه ۱۷۵.

(۳) - ر. ک: المیزان، ج ۸، ص ۳۲۷.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۵۸

سوار بر چهار پایش شد تا به سوی پادشاه برود، چهار پا امتناع کرد و به خواست خدا زبان گشود و او را از رفتن به سوی آن پادشاه ظالم نهی کرد، ولی این آیت در او اثر نکرد و خدمت حاکم ظالم رفت و در جواب درخواست او گفت که چون در بین بنی

اسرائیل پیامبر خداست، نفرین در آنان اثر نمی‌کند سپس، به پادشاه راهی نشان داد که به شکست بنی اسرائیل منجر می‌شد. او پیشنهاد کرد که پادشاه، زنانی بسیار زیبا به عنوان فروشنده میان لشکریان بنی اسرائیل بفرستد و آنان را دستور دهد که در مقابل درخواست نامشروع سپاهیان تسلیم شوند و بلکه آنان را به خود دعوت کنند تا بدین‌سان، فساد در آنان رسوخ کند و روح شهامت و شجاعتشان بمیرد و ناتوان و خوار شوند. «۱»

نمونه دیگر مستکبر علمی، ولید بن مغیره است. او از بزرگان قریش و عالمان آنان بود. وقتی قریشیان با توفیق پیامبر (ص) در دعوت مواجه شدند، به ولید متوسل گشتند و راه چاره طلبیدند. بنابر روایتی، او خود نیز در مسجدالحرام سخن پیامبر (ص) را شنیده و تحت تأثیر قرار گرفته بود و میان مردم شایع شده بود که اسلام آورده است. بزرگان قریش نزد او رفتند و نظرش را درباره قرآن جویا شدند. او پس از تفکری طولانی نتوانست تسلیم حق شود و استکبار ورزید و در برابر حق ایستاد و با این که می‌دانست سخن پیامبر (ص) نه شعر است، نه کهانت است و نه سحر، آن را سحر معرفی کرد. قرآن در این باره می‌فرماید:

«أَنَّهُ فَكَرَّ وَ قَدَّرَ * فَ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ * فَ قَالِ إِنَّ هَذَا أَلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ * إِنَّ هَذَا أَلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ» «۲»

او [برای مبارزه با قرآن اندیشه کرد و مطلب را آماده ساخت، مرگ بر او باد! چگونه [برای مبارزه با حق مطلب را آماده کرد! باز هم مرگ بر او باد! چگونه مطلب [و نقشه شیطانی خود] را آماده کرد! سپس نگاهی افکند و بعد چهره در هم کشید و عجولانه دست به کار شد آن گاه، پشت [به حق کرد و تکبر ورزید و سرانجام گفت: «این [قرآن جز افسون و سحری همانند سحرهای پیشینیان نیست. این، تنها

(۱) - تاریخ پیامبران (حیوة القلوب)، علامه مجلسی، ج ۱، ص ۸۰۴.

(۲) - مدثر (۷۴)، آیات ۱۸-۲۵.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۵۹

سخن انسان است [نه گفتار خدا]!

از دیگر عالمان مستکبر که قرآن از او یاد کرده است تا عبرت آدمیان گردد، «سامری» است. او، که از ایمان آورندگان به موسی (ص) و تابع دین وی بود، در فرصت به دست آمده از غیبت آن بزرگوار استفاده کرد و اعتقاد خود را به کناری انداخت و برای گمراه کردن مردم و به دنبال خود کشیدن آنان کوشید. او از روحیات بنی اسرائیل آگاه بود و عشق آنان به بت پرستی و گوساله پرستی را می‌دانست و از جدل و مغالطه آگاهی خوبی داشت. از این رو، با مطرح کردن مغالطه‌هایی آنان را قانع کرد که موسی (ع) وعده سی روز غیبت داده بود و حال آن که چند روز گذشته است؛ پس او راست نگفته است و موسی (ع) گفته بود که خدای او همه جا هست و همه را می‌بیند و همه سخن‌ها را می‌شنود؛ پس چرا به کوه طور رفته است تا مناجات کند. و موسی (ع) آنان را به خدای نادیدنی حواله کرده و حال آن که خدا باید دیدنی باشد تا بتوان با او سخن گفت و درد دل کرد و ... با این وسوسه‌ها و مغالطه‌ها، آنان را از دین موسی (ع) باز گرداند و قانع کرد که زینت‌هایشان را در آتش بیندازند تا گوساله‌ای طلایی برایشان بسازد و خدای آنان گرداند. سرانجام، از زینت‌های قوم، گوساله‌ای طلایی ساخت که صدایی شبیه صدای گاو داشت و آن را خدای قوم معرفی کرد و آنان را گمراه ساخت. «۱»

سامری، نمونه عالمان مستکبری است که با بدعت‌های خود، دین‌های ساختگی به بشر ارائه کرده و پس از پیامبران، پیروان آنان را به تفرقه، گمراهی و ضلالت دچار ساخته‌اند.

برای شناخت فرهنگ استکباری از دیدگاه قرآن، باید چهره‌های شاخص مستکبران را مورد مطالعه و بررسی قرارداد و در پرتو ویژگی‌هایی که قرآن کریم، برای آنان ذکر کرده، به «فرهنگ» آنان دست یافت. «ابلیس»، سردمدار بزرگ جبهه استکباری است که برای نخستین بار این علم را برداشت و پیشوایی مستکبران را بر عهده گرفت. از مطالعه

(۱) - ر. ک: الفرقان، ج ۱۶-۱۷، ص ۱۸۱-۱۸۳.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۶۰

آیات مربوط به او و دیگر مستکبران فرهنگ استکباری به دست می‌آید که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- خودمحوری

چون شیطان از جانب خداوند به دلیل سجده نکردن بر آدم توبیخ شد، گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (۱) من از او برترم، مرا از آتش و او را از گل آفریده‌ای.

از پاسخ ابلیس بر می‌آید که استکبار، از توجه به خویش و خود را محور حق پنداشتن ناشی می‌شود. علامه طباطبائی با استفاده از این آیات می‌گوید:

همه گناهان در تحلیل نهایی به ادعای انانیت و ستیز با کبریایی حق تعالی بر می‌گردد، در حالی که بنده مخلوق حق ندارد که در برابر آفریدگار خویش، به خود اعتماد کرده، بگوید: «من». با این که عظمت حق سراپرده هستی را فرا گرفته و همه در پیشگاه او خاضع و ذلیلند، اگر ابلیس، مجذوب خود نشده بود و تنها به خویش توجه نداشت و سایه «اله قیوم» را بر خویش مشاهده می‌کرد، انانیت و خودبینی‌اش شکسته می‌شد و در برابر فرمان الهی خاضع می‌گردید و به جای آن که به ماده آفرینش خود توجه کند- که آتش است- و آن را برتر از گل ببیند، مجذوب امر الهی- که از منبع عظمت و کبریا و سرچشمه هر جلال و جمال صادر شده بود- می‌گردید. «۲»

«مَنْ ذَهَبَ لِيَرَىٰ اِنَّ لَهُ عَلَيِ الْاٰخِرِ فُضْلًا فَهُوَ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِيْنَ» (۳)

هر کس که بر آن است تا برای خود «فضلی» بر دیگران ببیند، از مستکبران است.

آشکار است آن که همه فضایل را منحصر در خود می‌بیند، در حد اعلاهی استکبار قرار دارد، ولی امام صادق (ع) هر کس را که در این مسیر باشد، هر چند به آن مرحله هم نرسیده باشد، از مستکبران می‌شمارد. چون این روحیه شدت یابد، بدان جا می‌رسد که

(۱) - ص (۳۸)، آیه ۷۵.

(۲) - المیزان، ج ۸، ص ۲۴-۲۵.

(۳) - کافی، ج ۸، ص ۱۲۸.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۶۱

مستکبر فریاد می‌زند و نعره بر می‌آورد که: «از ما قویتر کیست؟» (۱)

۲- فخر و مباهات بر امتیازات مادی

آنان که برخورداری از امور مادی را امتیازی برای خود می‌دانند، و آن را نشانه کرامت ذاتی خویش می‌پندارند، در قیامت نیز انتظار جایگاهی والا دارند.

قرآن کریم، سخن مترفین را که در برابر انبیا می‌ایستادند و از قبول دعوت آنان امتناع می‌ورزیدند، چنین نقل می‌کند:

«وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ» (۲)

مترفین به پیامبران گفتند: «ما بیش از شما مال و فرزند داریم، و در آخرت نیز عذاب نخواهیم شد.»

«وَلَيْسَ أَذْقْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لِيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لِلْحُسْنَى» (۳)

و هر گاه پس از ناراحتی‌ای که به او رسید، رحمتی بدو بچشانیم می‌گوید: «این به دلیل شایستگی و استحقاق من بوده است و گمان نمی‌کنم قیامت بر پا شود و [به فرض که قیامت باشد] هر گاه به سوی پروردگارم باز گردانده شوم، برای من نزد او پاداش‌های نیکوتر هست.»

۳- داوری بر اساس مادیات

در بینش مستکبران، همه ارزش‌ها بر اساس مادیات سنجیده می‌شود و یگانه معیار قضاوت و داوری، ثروت است که آمدنش نشان از حقانیت است و با نبودش، از هیچ ارزشی خبری نیست. از این رو، اعتراض این گروه به فرماندهی حضرت طالوت آن بود که ما از او برای ریاست و زعامت شایسته‌تریم و او لیاقت این مقام را ندارد؛ زیرا از ثروت بی بهره است:

(۱) - فَمَا عَادَ فَاسْتَكْبَرُوا .. وَقَالُوا مِنْ أَشَدِّ مَنَّا قُوَّةً. (فُصِّلَتْ (۴۱)، آیه ۱۵).

(۲) - سِبْأً (۳۴)، آیه ۳۴.

(۳) - فُصِّلَتْ (۴۱)، آیه ۵۰.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۶۲

«أَنِّي لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ» (۱)

از کجا او سزاوار بزرگی و ریاست بر ماست، در صورتی که، ما شایسته‌تر از اویم و او را مال فراوان نیست.

و اعتراض آنان به انبیای الهی این است که چرا دستبندهای طلایی ندارند:

«فَلَوْلَا الْقِيَامَةُ عَلَيْهِ اسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ» (۲)

[اگر موسی رسول خداست پس چرا طوق زرین بر دست ندارد.]

از نظر آنان والاترین انسان‌ها، با محکم‌ترین براهین و روشن‌ترین معجزات، چون گنجینه طلا ندارند، نمی‌توانند در منصب رهبری و هدایت قرار گیرند.

۴- عصبیت

عصبیت را همبستگی شدید، طرفداری حزبی، خویشاوندی یا عقیدتی و تعصب را غیرت به خرج دادن، زیر بار حق نرفتن و سرسختی و پافشاری در عقیده باطل، معنا کرده‌اند. (۳)

تعصب، یک بیماری شایع روانی-اجتماعی است که در طبقات مختلف اجتماعی ظاهر می‌گردد، و این پدیده از استکبار ناشی می‌شود. از این رو، مستکبران پایه و اساس آن را در جامعه تشکیل می‌دهند.

امیر مؤمنان علی (ع) می‌فرماید:

«الَا فَالْحَدْرُ، الْحَدْرُ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَكِبْرَائِكُمْ الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ ... فَأَنْهَمُ قَوَاعِدُ اسَاسِ الْعَصَبِيَّةِ» (۴)

هشدار! بترسید، بترسید از اطاعت و پیروی بزرگان، کسانی که (با سوء استفاده) از موقعیت خود در میان مردم، گردنکشی کردند ... آنان پایه‌ها و بنیان عصیبت‌اند.

همواره استکبار و تعصب همراه یکدیگرند و همان کسی که برای نخستین بار، راه

(۱) - بقره (۲)، آیه ۲۴۷.

(۲) - زخرف (۴۳)، آیه ۵۳.

(۳) - منجد الطلاب.

(۴) - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۶۳

استکبار را گشود (ابلیس)، «عصیبت» را نیز بنیان نهاد:

«إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ اسَاسَ الْعَصَبِيَّةِ» (۱)

[شیطان پیشوای متعصبین و پیشرو گردنکشان است که بنیان عصیبت را پایه‌گذاری کرده است.

حلقه‌ای که عصیبت را به استکبار پیوند می‌دهد، امتیازات مادی مستکبران است؛ یعنی مستکبرین با زراندوزی، مترف می‌شوند و مترف برای ثروت بیشتر و حفظ آن تعصب می‌ورزد. پس، ثروت اندوزی از مهمترین عوامل تعصب است؛ چنان که علی (ع) می‌فرماید:

«أَمَّا الْأَغْنِيَاءُ مِنْ مُتْرِفَةِ الْأَمَمِ فَتَعَصَّبُوا لِأَثَارِ مَوَاقِعِ النَّعَمِ» (۲)

ثروتمندان و توانگران، که مترفین امتها بوده‌اند، به دلیل نعمت‌های مادی تعصب داشتند.

این بدان دلیل است که ثروت اندوزی، از مهمترین عوامل استکبار نیز هست، فخر رازی در این باره می‌گوید:

«إِنَّ الْأَشْتِكْبَارَ إِنَّمَا يَتَوَلَّدُ مِنْ كَثْرَةِ الْمَالِ وَالْجَاهِ» (۳)

استکبار، از فراوانی ثروت و جاه و مقام نشأت می‌گیرد.

پس، استکبار و تعصب، هر دو از یک پستان شیر می‌خورند و از همین روست که گمراه کنندگان به رواج فرهنگ اتراف و خوشگذرانی می‌پردازند تا انسان‌ها را از عبودیت دور کنند و به استکبار و سرکشی در برابر خداوند وادارند.

۵- سرپیچی از حق

مستکبران، که انانیت و خودپرستی، سراسر وجودشان را فرا گرفته است، از دیدن واقعیت‌ها و درک حقیقت‌ها و قبول هدایت‌ها عاجزند. آنان آنچه را نفع و سودی برایشان داشته باشد، می‌بینند و می‌پذیرند، و از هر چه به شأن و موقعیت ظالمانه شان خللی وارد

(۱) - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

(۲) - همان.

(۳) - تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۱۴، ص ۱۶۵.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۶۴

کند، سرباز می‌زنند. از این رو، در صف مقدم مخالفان انبیا قرار می‌گیرند و در طول تاریخ، برای حفظ شوکت شیطانی خویش کفر ورزیده‌اند.

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَوْمِيهِ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّمَا بِمَا أَرْسَلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» (۱)

ما هیچ رسولی نفرستادیم، مگر آن که ثروتمندان عیاش آن دیار گفتند: «بی‌گمان، ما به رسالت شما کافریم.» و حتی از شنیدن سخن حق گریخته یا انگشت بر گوش خود گذارده‌اند.

«وَأَنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَاصْرُورُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا» (۲)

[نوح گفت: بارالها] هر چند آنان را به مغفرت تو خواندم، انگشت بر گوش نهادند و جامه به رخسار افکندند و بر کفر اصرار ورزیده و سرسختانه استکبار نشان دادند.

«وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلِيٍّ مُّسْتَكْبِرًا كَانُوا لَا يَسْمَعُوهَا كَأَنَّهُمْ صُمٌّ بُلَغُ السَّمْعِ أَوْ أَنَّهُمْ صُمُّوا غَيْرُ سَمِيعِينَ» (۳)

و هر گاه بر او آیات ما [قرآن تلاوت شود، چنان با استکبار روی گرداند که گویی نشنیده [یا] گویی در گوش‌هایش سنگینی است.

«وَيَلِّ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَنَّهُ لَا يَسْمَعُهَا» (۴)

و ای بر هر دروغگوی بدکار آن که آیات خدا را که بر او تلاوت می‌شود می‌شنود و بر طغیان و استکبار اصرار می‌ورزد، گویی آن آیات را نشنیده است.

۶- بی‌اعتنایی و تحقیر توده‌های مستضعف

بینش و قضاوت مستکبران، درباره مؤمنانی که از اقشار مستضعف جامعه‌اند، این است که آنان اراذل و اوباش و ساده لوحند. «۵»

(۱) - سبأ (۳۴)، آیه ۳۴.

(۲) - نوح (۷۱)، آیه ۷.

(۳) - لقمان (۳۱)، آیه ۷.

(۴) - جاثیه (۴۵)، آیات ۷-۹.

(۵) - هود (۱۱)، آیه ۲۷؛ شعراء (۲۶)، آیه ۱۱۱.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۶۵

به گمان آنان، خداوند به محرومان و مستضعفان خیر و سعادت نداده است. از این رو، باید تحقیر شوند و انتظار چنین برخوردی را از سوی انبیا نسبت به آنان دارند. ولی حضرت شیخ الانبیا نوح (ع) فرموده است:

«وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ أَنِّي إِذَا لِمَنْ الظَّالِمِينَ» (۱)

هرگز به مؤمنانی که در نظر شما خوار می‌آیند، نمی‌گویم که خداوند خیری به آنان نخواهد داد. خدا به نهان آنان آگاهتر است و [اگر آنان را برانم یا مایوس کنم، از ستمکاران خواهم بود.

علامه طباطبائی در تفسیر این آیه آورده است:

این بخش از کلام حضرت نوح، اشاره به اعتقاد «ملا» دارد، همان اعتقادی که اساس اشرافیگری را تشکیل می‌دهد. جامعه انسانی به دو گروه اقویا و ضعفاء تقسیم می‌شود. اقویا، صاحبان قدرت و ثروتند و دارای شخصیت انسانی و شایسته سروری‌اند. همه باید برای آنان کار کنند و برای آنان آفریده شده‌اند. «ضعفا» انسان‌های منحط یا حیوانات انسان‌نما هستند و فلسفه وجودیشان خدمت به اشراف است تا از دسترنج و تلاششان، اقویا راحت زندگی کنند. آنان از دایره شرافت انسانی به دور و از رحمت و عنایت الهی

بی نصیبند. حضرت نوح، این اعتقاد آنان را رد می کند که: «وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا» و اشتباه آنان را توضیح می دهد:

«اللَّهُ اعلم بما في انفسهم» که اگر شما، آنان را تحقیر می کنید، به دلیل ضعف ظاهری و مادی آنان است، در حالی که ملاک دستیابی به کمال و احراز سعادت و کرامت و پاداش های الهی، «نفس انسان» است و صفحه جان را باید به فضایل و کمالات معنوی آراسته کرد و من و شما راهی به باطن جان و زوایای قلب آنان نداریم و تنها خداوند از اسرار ضمائرشان آگاه است. از این رو، حق نداریم ضعفا را به حرمان از خیر و سعادت محکوم بدانیم و چنین قضاوتی درباره آنان ظالمانه است: «أَنَّى إِذَا

(۱) - هود (۱۱)، آیه ۳۱.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۶۶
لمن الظالمين» (۱).

۷- بی بند و باری و فساد

چون مبنای فکری و عقیدتی مستکبران را ماده پرستی تشکیل می دهد و بر معیار خودپرستی عمل می کنند، از این رو، در منجلاب شهوت غوطه ور می شوند و بی بند و باری را به اوج می رسانند. آنان نه تنها خود فاسدند، بلکه ریشه هر فساد اجتماعی اند و از این قشر، بی بند و باری به اقشار پایین جامعه سرایت می کند و آلودگی در سطحی گسترده پخش می شود.

ویژگی های فرهنگ استکباری از دیدگاه امام خمینی (قدس سره):

بررسی ابعاد گوناگون فرهنگ استکباری، زمینه ای گسترده تر از این می طلبد.

در این جا خوانندگان را به تأمل در سخنان رهبر کبیر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی، که بیانگر ابعاد این فرهنگ است، فرا می خوانیم.

الف- درک نکردن محرومیت

کسی که در مهد اشرافیت- به اصطلاح آن وقت- بزرگ شده است و از اولی که چشمش را باز کرده، با نوکر و کلفت و حشم روبرو بوده، این وقتی بزرگ شد، خیال می کند همه چیز همین است، نمی تواند ادراک کند که یک طبقه ای هستند که نان ندارند، نمی توانند زندگی کنند. (۲)

ب- خواری در برابر بالاتر و ستم به پایینتر

خاصیت اعیانیت و اشرافیت و رفاه این است که چون همیشه خوف این مطلب را دارند که مبادا از این مقام پائین بیایند و مبادا یک لطمه ای به اشرافیت شان بخورد، این خوف اسباب این می شود که نسبت به زیر دست ها ظالم و نسبت به بالادستها تو سری خور باشند. (۳)

ج- اخلاق و تربیت فاسد

(۱) - المیزان، ج ۱۰، ص ۲۱۴.

(۲) - صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۵۲.

طبع کاخ نشینی با تربیت صحیح و اختراع و تصنیف و تألیف و زحمت منافات دارد ... تمام مستضعفین از این کوخ نشینان بودند تقریباً، از یک آدمی که علاقه به شکم و شهوات و مال و منال و جاه و امثال اینها دارد، این کارها بر نمی آید. «۱»

د- صدور خلق و خوی فاسد

وقتی خوی زمین خواری و باغداری و کاخ نشینی در بین مردم باشد، اسباب آن می شود که انحطاط اخلاقی پیدا بشود، اکثر این خوبیهای فاسد از طبقه مرفه به مردم دیگر صادر شده است. «۲»

ه- به حساب نیاوردن توده های مستضعف مردم

مستکبرین، جهان را از آن دید خاص خود و آن بیماری روحی که در آن هست، نگاه می کنند و این بیماری موجب شده است که توده های بزرگ ملت ها را از جهان حساب نمی کنند ... این دید مستکبرین است که سایر قشرهای بزرگ ملت ها را ... نمی بینند. «۳»

شیوه های استکباری

اشاره

مستکبران، برای دستیابی به قدرت و حفظ آن، از روش ها و شیوه هایی گوناگون بهره می جویند که مهمترین آن ها، بر اساس رهنمودهای قرآن کریم عبارتند از:

۱- به بردگی گرفتن انسان ها

قرآن کریم از شیوه فرمانروایی فرعون به «تعبید» تعبیر می کند. تعبید، به معنای بنده گرفتن و مردم را به زور سر نیزه به اطاعت واداشتن و از حقوق انسانی محروم کردن است. حضرت موسی (ع) به فرعون فرمود که بنی اسرائیل را به بردگی گرفته ای و هر گونه دلت می خواهد، در مورد آنان حکم و رفتار می کنی، مردانشان را می کشی و زنانشان را برای بهره گیری زنده می گذاری «۴» و اختیار، آزادی و حقوق انسانی آنان را

(۱) - صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۱۷.

(۲) - همان، ص ۲۱۸.

(۳) - همان، ج ۱۰، ص ۲۱۱.

(۴) - شعراء (۲۶)، آیه ۲۲.

روشن است که بنی اسرائیل، فرعون را پرستش نمی کردند و در ظاهر برده او نبودند، ولی سیطره طاغوتی و ظالمانه فرعون، چنان بر مردم سایه افکنده بود که از خود، اراده و شخصیتی نداشتند و به اجبار و قهر، از فرمان او بدون چون و چرا پیروی می کردند. خداوند بزرگ در سوره ای دیگر، این سیطره ظالمانه را از زبان فرعون نقل می فرماید:

«وَأَنَا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ» (۱)

و ما بر آنان مسلطیم.

و در جای دیگر نیز، از فرعون نقل می‌فرماید:

«وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ» (۲)

قوم موسی و هارون، بندگان مایند.

حضرت علی (ع) در خطبه قاصعه، محکومیت بنی اسرائیل در چنگال فرعون و تسلط ستمگرانه فرعون را «بنده گرفتن» می‌خواند و می‌فرماید:

«اتَّخَذَهُمُ الْفِرَاعِيُّ عَبْدًا» (۳)

فراعنه، آنان را به بندگی گرفته بودند.

سپس، حضرت پیامدهای این بندگی را چنین توضیح می‌دهد:

پس، فراعنه آنان را تحت شکنجه قرار دادند، جرعه‌های تلخ به آنان نوشانیدند و بنی اسرائیل در خواری هلاکت‌کننده و در مقهوریت ناشی از سلطه ظالمانه دشمن به سر بردند و راهی برای خودداری یا دفاع نداشتند. (۴)

از این رو، بر اساس شواهد فوق می‌توان گفت که فرمانبری‌های اجباری هر چند از نظر اخلاقی، عبادت شمرده نمی‌شود، از نظر اجتماعی عبادت است و شیوه مستکبران پیوسته چنین است که در ساختار نظام اجتماعی تحت سلطه خود، همه مردم «عبد» و

(۱) - اعراف (۷)، آیه ۱۲۷.

(۲) - مؤمنون (۲۳)، آیه ۴۷.

(۳) - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (قاصعه).

(۴) - همان.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۶۹

خود «معبود» باشند؛ چنان که امام علی (ع) از سیاست امویان، چنین خبر داده است:

«فَاتَّخَذُوا عِبَادَةً خَوْلًا» (۱)

بندگان خدا را به بندگی می‌گیرند.

۲- تحمیق و استحمار

مستکبران برای این که بتوانند بر مستضعفان جامعه سلطه یابند، توان تفکر و تجزیه و تحلیل مسائل را از آنان می‌گیرند. در جامعه استکبار زده، عموم مردم عوام هستند و قدرت تحلیل و فهم مسائل را ندارند و عقلشان به چشمشان است. چون حضرت موسی (ع) در جامعه استکبار زده فرعون برای دعوت به توحید قیام می‌کند، مستکبران او را به مبارزه فرا می‌خوانند و ساحران ورزیده را برای مبارزه با او بسیج می‌کنند. در این جامعه، چنان حاکمان مستکبر از قیام توده عوام خیالشان راحت است که حاضر می‌شوند این مبارزه در حضور آنان باشد:

«فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلَفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى * قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُخَشِرَ النَّاسُ ضُحًى» (۲)

هم اکنون موعدی میان ما و خود قرار ده که نه ما و نه تو، از آن تخلف نکنیم، آن هم در مکانی هموار. گفت: «موعد من و شما روز زینت، به شرط این که در نیمروز و هنگام اجتماع همه باشد.»

حتی در باریان فرعون مردم را جمع می‌کنند تا با هیاهو و شعار، سبب تقویت روحیه ساحران شوند و در صورت پیروزی، آنان را تشویق کنند و از این که نکند مردم تحت تأثیر موسی قرار گیرند، هراسی نداشتند و خیالشان از این جهت راحت بود:

«وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ» * لَعَلْنَا نَتَّبِعَ السَّحْرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ» (۳)

و به مردم گفته شد: «آیا شما اجتماع می‌کنید تا اگر ساحران پیروز شدند، از آنان

(۱) - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، (قاصعه)، نامه ۶۲.

(۲) - طه (۲۰)، آیات ۵۸ - ۵۹.

(۳) - شعراء (۲۶)، آیات ۳۹ - ۴۰.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۷۰

پیروی کنیم؟»

سپس، ساحران با کارهای عجیب و غریب، چشم مردم را مسحور کردند و چنان بر ذهن و فکر آنان غالب آمدند که دیگر توان فکر، تجزیه و تحلیل نداشتند.

«سَحَرُوا عَيْنَ النَّاسِ وَاسْتَزَهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ» (۱)

چشم مردم را سحر کردند و آنان را ترساندند و سحر عظیمی پدید آوردند.

این همان استحمار و تحمیقی است که همه مستکبران و ظالمان برای بسط حاکمیت خود از آن بهره گرفته‌اند. چون حضرت ابراهیم (ع) به دربار نمرود می‌رود تا او را به توحید دعوت کند، نمرود با او بر ربوبیت خدا احتجاج می‌کند. ابراهیم زنده کردن و میراندن را دلیل ربوبیت خدا معرف می‌کند، ولی نمرود برای باطل کردن دلیل حضرت ابراهیم (ع) دستور می‌دهد که دو زندانی بیاورند؛ یکی را بکشند و دیگری را آزاد کنند و با این کار، ادعا می‌کند که من هم، میراننده و زنده کننده‌ام. (۲)

«الْم تَرَالَى الَّذِي حَاجَّ اِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ اِنْ اَتَاهُ اللّهُ الْمُلْكَ اذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ اَنَا اَحْيِي وَ اَمِيتُ» (۳)

آیا ندیدی آن کس را که با ابراهیم درباره پروردگارش محاجّه و گفت و گو کرد؟! زیرا خداوند به او حکومت داده بود [و در اثر ناشایستگی مغرور شده بود] هنگامی که ابراهیم گفت: «خدای من آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند.» او گفت: «من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم.»

حضرت ابراهیم (ع) در پاسخ به این عوام فریبی فرمود که اگر راست می‌گویی، او را که کشته‌ای، زنده کن. ولی مردم حاضر در آن صحنه، متوجه عوام فریبی نمرود نشدند و عمل او را مصداق زنده کردن و میراندن پنداشتند و نتوانستند باطل بودن ادعایش را دریابند. از این رو، حضرت ابراهیم (ع) این استدلال را رها کرد و استدلال دیگری آورد و فرمود:

(۱) - اعراف (۷)، آیه ۱۱۶.

(۲) - البرهان، بحرانی، ج ۱، ص ۲۴۶.

(۳) - بقره (۲)، آیه ۲۵۸.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۷۱

«إِنَّ اللّهُ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأَتِي بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ» (۱)

خداوند، خورشید را از مشرق می‌آورد. پس [تو اگر خدایی آن را از مغرب بیرون آر.

با این که نمرود از این استدلال مبهوت و درمانده شد، باز هم این روش، در نظر مردم استحمار شده، مفید نیفتاد. در مرحله دیگر،

حضرت ابراهیم (ع) را- که بتان را شکسته بود- در حضور مردم به محاکمه کشانیدند به این بهانه که از عقاید، دین و خدایان مردم دفاع می‌کنند:

«فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ» (۲)

او را در برابر دیدگان مردم بیاورید تا گواهی دهند.

هنگامی که در آن مجمع عمومی، حضرت ابراهیم (ع) استدلال محکم خود را بر باطل بودن آن خدایان بیان کرد، گرچه برای لحظاتی سرافکنده شدند و خود را محکوم کردند ولی با یک بانگ باطل دوباره بر اندیشه ناحق خود مصمم شدند:

«فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ» (۳)

به وجدان خویش باز گشتند و [به خود] گفتند: «حقاً که شما ستمگرید.»

«قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» (۴)

گفتند: «او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است.»

۳- فریب و خدعه

تبلیغات شیطنت‌آمیز و همراه با مکر و حيله، از دیگر روش‌های مستکبران است. آنان برای خاموش کردن فریاد حق طلبانه انسان‌های الهی، فضای جامعه را از دورغ و تهمت پر می‌کنند تا تشخیص حقیقت برای توده مردم سخت شود. از این رو، در تاریخ پیوسته پیامبران را «ساحر» یا «مجنون» معرفی کرده‌اند:

(۱)- بقره (۲)، آیه ۲۵۸.

(۲)- انبیاء (۲۱)، آیه ۶۱.

(۳)- همان، آیه ۶۵.

(۴)- همان، آیه ۶۸.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۷۲

«مَا آتَىٰ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» (۱)

هیچ پیامبری پیش از آنان نیامد، مگر آن که گفتند: «جادوگر یا دیوانه است.»

در برابر دعوت موسی، فرعون می‌گفت:

«أَنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ» (۲)

می‌ترسم که او دین شما را عوض کند یا در زمین فساد بیفکند.

او بدین وسیله به مردم القا می‌کرد که شما، خود، دارای دین و آیین هستید و با بودن موسی از دو جهت نگران شما هستیم: یکی آن که عقیده شما را بگیرد و دیگر آن که اختلاف افکنی کند و فساد به پا نماید. (۳)

به تعبیر علامه طباطبایی، این، گونه‌ای «اتهام سیاسی» بود که بدین وسیله می‌خواستند مردم را از او جدا و از نفوذ افکارش جلوگیری کنند فرعونیان شایع کردند که موسی دشمنی است که می‌خواهد با حيله شما را از خانه‌هایتان آواره کند. (۴)

۴- رواج آداب و رسوم قومی

مستکبران برای ایجاد الفت و اعتقاد میان زیر دستان خود و به وجود آوردن اتحاد قومی و تاریخی، به آداب و رسوم قومی و قبیله‌گی توسل می‌جویند و با ساختن نمادهای قومی و رواج آن‌ها، همگی را پیرامون این نمادها گرد می‌آورند. عشق و اعتقاد به این نمادها، هیچ دلیل عقلانی ندارد و تنها از علاقه قومیت، ملیت و پابندی به رسوم و اعتقادات آبا و اجدادی نشأت می‌گیرد:

«أَمَّا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» «۵»

بی‌گمان، شما غیر از خدا، بتانی برای خود برگزیده‌اید که مایه محبت و الفت شما در زندگی دنیا باشد.

(۱) - الذاریات (۵۱)، آیه ۵۲.

(۲) - غافر (۴۰)، آیه ۲۴.

(۳) - المیزان، ج ۱۷، ص ۳۲۸.

(۴) - همان، ج ۱۴، ص ۱۷۲.

(۵) - عنکبوت (۲۹)، آیه ۲۵.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۷۳

آنگاه مستکبران، در مقابله با دعوت‌های اصلاح طلبانه و نجاتبخش، به فرهنگ و سنت‌های ملی جامعه تکیه می‌کنند و به عنوان دفاع از فرهنگ و آیین ملی مردم را به صحنه می‌آورند و آنان را در برابر پیام آوران انقلاب قرار می‌دهند؛ چنان که فرعون به مردم می‌گفت: «موسی و هارون آمده‌اند تا شیوه برتر شما را بر هم زنند. پس، همه توان خود را به صحنه آورید. «۱»

روح سخن فرعون این بود که «شما قرن‌های بسیار و نسل‌های فراوان بر این فرهنگ و آیین بوده‌اید. گوشت و پوست شما با این مرام عجیب است، آن را حفظ کنید.» و از آن جا که سنت‌های قومی، به ویژه اگر رنگ دینی به خود گیرند، میان مردم «مقدس» خواهند بود، فرعون می‌خواست به این وسیله مردم را بر اعتقادات گذشته شان نگاه دارد از این رو، می‌گفت: «ملیت شما بر اساس این فرهنگ است، شوکت و عظمت شما در پرتو حفظ این سنت هاست، با پیروزی موسی و از دست دادن این سنت و فرهنگ، تمدن پر افتخار شما از میان خواهد رفت.» «۲»

سلاح فرعونیان در برابر حضرت موسی (ع) این بود که:

«اجْتِنَا لَتَلْفِتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» «۳»

آیا آمده‌ای تا ما را از مرام پدرانمان برگردانی؟!

دشمنان، به حضرت صالح (ع) نیز می‌گفتند: «اتَّهَانَا أَنْ نُعْبُدَ مَا يُعْبُدُ آبَاؤُنَا» «۴» آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می‌پرستیدند، باز می‌داری؟!

آنان با این استفهام انکاری اظهار می‌کردند:

تو ما را از مراسم ملی و سنت‌های تاریخی مان نهی می‌کنی و می‌خواهی برترین مظاهر فرهنگ ملی و قومی ما را، که بت پرستی است، از میان جامعه برداری؟! مگر نه این است که تاریخی بودن این سنت‌ها و آداب خود دلیل اصالت و حقانیت

(۱) - طه (۲۰)، آیه ۶۳.

(۲) - المیزان، ج ۱۴، ص ۱۷۶.

(۳) - یونس (۱۰)، آیه ۷۸.

(۴) - هود (۱۱)، آیه ۶۳.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۷۴

آن‌هاست و همین سنت‌هاست که وحدت ملی و فرهنگ قومی ما را تشکیل می‌دهد؟! «۱»

با توجه به آیات فوق نتیجه می‌گیریم که هر چند وابستگی به سنت‌های تاریخی و روش نیاکان در ضعف فرهنگی توده‌ها ریشه دارد و جهل و نادانی آنان باعث می‌گردد که هر آیین نو، باطل و هر سنت کهنه و قدیمی، حق تلقی شود، ولی مستکبران برای بقا و ادامه سلطه و حاکمیت خود، از این نقطه ضعف استفاده می‌کنند و به نام وحدت ملی، سنت‌های نیاکان و ... در برابر مردان اصلاح طلب جبهه می‌گیرند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«ما ارسلنا من قبلك في قرية من نذير الا قال مترفوها انا وجدنا اباؤنا على امه و انا على اثارهم مقتدون» «۲»

هیچ رسولی را پیش از این به هیچ شهر و دیاری نفرستادیم مگر آن که مترفین آن دیار به رسولان گفتند: «ما پدران خود را بر آیین و عقایدی یافتیم و از آنان پیروی می‌کنیم.»

۵

۵- سرکوب

شیوه و روش دیگر، سرکوب حق‌طلبان است که با زندان، تبعید، شکنجه و کشتار انجام می‌گیرد. اقدامات سرکوبگرانه ستمگران، معمولاً در دو مرحله انجام می‌شود:

الف پیش از ظهور و تکوین نطفه‌های انقلاب، به منظور جلوگیری و پیشگیری از ظلم ستیزی و اعتراض، روش‌های قهرآمیزی به کار می‌گیرند؛ چنانکه فرعون پیش از تولد موسی (ع)، پسران بنی‌اسرائیل را می‌کشت، تا مبادا کسانی که داعیه مبارزه دارند، از میان آنان پدید آیند.

ب- پس از ظهور و تکوین نطفه‌های انقلاب و به منظور از بین بردن فریادهای اعتراض و نابود کردن چهره‌های انقلابی؛ همان گونه که فرعون ساحران مؤمن را چنین تهدید کرد:

(۱)- المیزان، ج ۱۰، ص ۳۱۲.

(۲)- زخرف (۴۳)، آیه ۲۳.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۷۵

«لَا قَطْعَنَ اِيْدِيكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لاصَلْبُنْكُمْ اَجْمَعِينَ» «۱»

دست و پای شما را یکی از راست و دیگری از چپ قطع می‌کنم، و همه شما را به دار خواهم آویخت.

و پس از اعلام دعوت حضرت موسی (ع) گفت:

«سَنُقَتِّلُ اِبْنَاءَهُمْ وَاَنسَتَحِي نِسَاءَهُمْ» «۲»

به زودی پسرانشان را کشته، زنان را زنده می‌گذاریم.

و حضرت موسی (ع) را تهدید به زندان کرد: «لَا جَعَلْنَاكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ» «۳» و سپس تصمیم به «قتل» او گرفت. «۴» ستمگران، در برابر حضرت ابراهیم (ع) نیز فریاد زدند که «او را بسوزانید» «۵» و همه این تهدیدها، فشارها و آزارها برای آن بود که کسی

جسارت گرایش و حمایت از رهبران الهی را به خود ندهد و احدی بدانان نزدیک نشود:

«فَمَا اَمَنَ لِمُوسَى اِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فَرْعَوْنَ وَاَمْلَاهُمْ اِنْ يَفْتِنُهُمْ» «۶»

پس کسی به موسی ایمان نیاورد جز گروهی از ضعیفان قبیله‌اش، آن هم با حال خوف و وحشت از فرعون و اطرافیانش که مبادا در

پی فتنه و قتل آنان برآیند.

۶- تفرقه و اختلاف

مستکبران ستمگر، برای این که پایه‌های حاکمیت خود را محکم کنند و از خشم توده‌های مردم برای همیشه در امان باشند، از روش ایجاد اختلاف و درگیری‌های قومی و قبیله‌ای نیز بهره می‌گیرند. سیاهان را علیه سفیدها، کردها را علیه فارس‌ها، شیعه را علیه سنی تهیج می‌کنند و به جان هم می‌اندازند و خود آتش بیار معرکه می‌شوند تا نیروی آنان در این درگیریها مصرف شود و دیگر نه فرصت تفکر درباره حاکمیت و

(۱)- اعراف (۷)، آیه ۱۲۲.

(۲)- همان، آیه ۱۲۶.

(۳)- شعراء (۲۶)، آیه ۳۰.

(۴)- غافر (۴۰)، آیه ۲۵؛ قصص (۲۸)، آیه ۲۰.

(۵)- انبیاء (۲۱)، آیه ۲۰.

(۶)- یونس (۱۰)، آیه ۸۳.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۷۶

ظلم‌های او را بیابند و نه قدرت قیام علیه او را. خداوند درباره شیوه استکباری فرعون می‌فرماید:

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّحُ ابْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» «۱»

فرعون در زمین بلند پروازی کرد و اهل آن را دسته دسته ساخت، گروهی را به استضعاف گرفت، پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده نگاه می‌داشت و او از فسادکاران بود.

در مقابل، او قبطیان را برتری می‌داد و از مواهب حکومت بهره‌مند می‌ساخت و بر بنی اسرائیل مسلط می‌کرد. بنی اسرائیل را دشمن آنان معرفی می‌نمود و این دو گروه را به جان هم می‌انداخت و دشمنی بین آنان را شعله‌ور می‌کرد.

(۱)- قصص (۲۸)، آیه ۴.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۷۷

فصل سوم: زمینه‌ها و عوامل پدید آمدن استضعاف و استکبار

اشاره

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۷۸

زمینه‌ها و عوامل پدید آمدن استضعاف و استکبار

زمینه‌های استکبار

۱- برتری‌های توهمی:

خداوند موجودات را به صورت‌های مختلف آفریده و افراد هر صنف را نیز ویژگی‌هایی فردی در خلقت عطا کرده است. فرشتگان را از نور (مجرد)، جن را از آتش و انسان را از خاک آفریده است. ولی باید توجه داشت که هیچ چیزی جز خدا شرافت و کرامت ذاتی، نفسی و استقلالی ندارد و هر موجودی هر چه دارد، از عنایت و فضل اوست. پس، باید از انتساب کرامت‌های ظاهری به ذات خود پرهیز کرد و گرفتار توهم خودبینی نشد که خودبینی، سر‌استکبار است. نخستین مستکبر عالم، ابلیس بود که از همین جا لغزید. او وقتی مأمور به سجده بر آدم شد، به خلقت خود و آدم نگریست و با توجه به خلقت آتشین خود و خلقت آدم از خاک، از سجده کردن بر او خودداری ورزید، زیرا او آتش را از خاک برتر می‌شمرد و از این رو، خود را مقدم بر آدم می‌دانست و از خضوع و سجده بر آدم سرباز زد:

«أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا» (۱)

آیا بر کسی که از خاک آفریده‌ای، سجده کنم؟!

(۱) - اسراء (۱۷)، آیه ۶۱.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۷۹

«أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (۱)

من از او برترم؛ زیرا مرا از آتش و او را از خاک آفریده‌ای.

هر انسانی نیز که به برتری‌های ذاتی و خلقتی خود بنگرد و آن‌ها را به خود نسبت دهد و به واسطه آن‌ها احساس فضیلت و برتری کند و فخر بفروشد، پیرو شیطان شده و رهرو راهی گردیده که شیطان پیش از این پیموده است. سفیدی که به سفیدی خود بر سیاهان می‌بالد، زیبایی که از زشت رویان، خود را برتر می‌داند و ...، این توهّمات آنان را به استکبار، خود بزرگ بینی و طغیان وا می‌دارد. انسان باید ذات خود را فقر محض بداند و هر چه هست، به خدا انتساب دهد تا از لغزیدن در وادی استکبار در امان بماند.

۲- اقتدار و شوکت ظاهری:

اقوامی که دارای تمدن‌های عظیم گشته و قدرت و شوکت کم نظیر به دست آورده‌اند، این قدرت و تمکین در زمین آنان را به طغیان و خیره سری کشانده است. قرآن در باره قوم خیره سر و طغیانگر عاد می‌فرماید:

«وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ» (۲)

آنان را قدرت و مکتی در زمین دادیم که به شما نداده‌ایم.

و درباره اقوام طغیانگر دیگر می‌فرماید:

«الْمَ يَرَوْكُمْ أَهْلِكُمْ مِنْ قَوْمٍ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لِمِ تُمَكِّنُكُمْ» (۳)

آیا ندیدند که چه بسیار امت‌هایی را هلاک کردیم که اقتدار و مکتی بدانان داده بودیم که به شما هنوز نداده‌ایم؟!

۳- توانگری اقتصادی:

امکانات مالی و توانگری اقتصادی، در انسان احساس بی‌نیازی می‌آفریند و این

(۱) - اعراف (۷)، آیه ۱۲.

(۲) - احقاق (۴۶)، آیه ۲۶.

(۳) - انعام (۶)، آیه ۶.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۸۰

احساس بی نیازی، او را به طغیان در برابر خدا و خلق وا می‌دارد:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ ﴿۱﴾»

همانا انسان طغیان می‌ورزد اگر خود را بی نیاز ببیند.

مترفان، که از امکانات مادی فراوان برخوردارند، به سوی خوشگذرانی و ولنگاری می‌گرایند و از پذیرش قیود و قوانین محدود کننده آزادی‌های بی حساب، ابا می‌ورزند.

از طرف دیگر، این غرقه بودن در نعمت در آن‌ها روحیه خودبینی می‌آفریند و گمان می‌برند که در پیشگاه خدا ارج و قرب خاصی دارند که دیگران از این ارج و قرب محرومند و گرنه آنان نیز از این امکانات بهره‌مند می‌شدند.

«وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأْبِجُنِبَهُ ﴿۲﴾»

و هر گاه به انسان [غافل و بی خبر] نعمت دهیم، روی می‌گرداند و با حال تکبر از حق دور می‌شود.

«وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ﴿۳﴾»

و اگر به سوی پروردگarem باز گردانده شوم، جایگاهی بهتر از این خواهم یافت.

این انسان مستکبر، حتی نعمت‌ها را نه اعطای خداوند و فضل و بخشش محض او، بلکه حاصل علم و تدبیر خود می‌شمرد:

«أَنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي ﴿۴﴾»

این ثروت را به دلیل دانشی که دارم به دست آورده‌ام.

۴- غرور علمی:

عالمانی که مهذب نیستند، گرفتار غرور علمی می‌گردند و به واسطه آن علم، به ویژه اگر علم دینی باشد، مغرور می‌شوند و دیگر حاضر به شنیدن هیچ سخن و نظر دیگری نیستند و غیر خود را بر حق نمی‌شمردند و گوش به سخن دیگری نمی‌دهند.

(۱) - علق (۹۶)، آیات ۶-۷.

(۲) - فصلت (۴۱)، آیه ۵۱.

(۳) - کهف (۱۸)، آیه ۳۶.

(۴) - قصص (۲۸)، آیه ۷۸.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۸۱

«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ ﴿۱﴾»

هنگامی که رسولان نشان، دلایل روشن برای آنان آوردند، به دانشی که خود داشتند خوشحال شدند [و دل بستند] و آنچه را به تمسخر می‌گرفتند، آنان را فرا گرفت.

قرآن در آیاتی بسیار از عالمان اهل کتاب و استکبار و انحرافشان سخن گفته است:

«إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۱﴾»

بسیاری از کشیشان و راهبان، اموال مردم را به باطل می‌خورند و از راه خدا جلوگیری می‌کنند پس، آنان را به عذاب دردناک بشارت ده.

گناه و جرم، اندک اندک انسان را از ایمان، بندگی و تواضع دور می‌کند و به کفر و استکبار می‌رساند:
 «أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ» (۲)

مگر آیات من بر شما خوانده نمی‌شد، پس استکبار ورزیدید و شما قومی جرم پیشه بودید؟!
 از این آیه، می‌توان استفاده کرد که جرم و گناه سرانجام آنان را به وادی استکبار کشانده است.

عوامل استضعاف

اشاره

دو قشر مستکبران و مستضعفان در پدید آمدن پدیده شوم استضعاف نقش دارند و با این که در جبهه مخالف یکدیگر قرار دارند، به طور پیدا و پنهان یکدیگر را در ایجاد و تحکیم آن یاری می‌رسانند که به شرح آن می‌پردازیم:

(۱) - غافر (۴۰)، آیه ۸۳.

(۲) - جاثیه (۴۵)، آیه ۳۱.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۸۲

۱- استضعاف پذیری:

مهمترین عامل استضعاف، پذیرش آن از جانب مستضعفان است. مستکبران اگر با مقاومت قهرمانانه مستضعفان رو به رو شوند، چاره‌ای جز عقب نشینی و دست کشیدن از ظلم و ستم ندارند. ولی متأسفانه مستضعفان شرایط ظالمانه را می‌پذیرند و تحمل می‌کنند و در جهل و بی‌خبری می‌مانند و بهره‌های زندگی خود را رایگان در اختیار دیگران قرار می‌دهند و عامل بی‌جیره و موجب استکبار می‌گردند. نخستین مستکبری که انسان‌ها را به بردگی می‌گیرد و برای اغوا و اضلال بنی آدم سوگند یاد کرده، شیطان است:

«فِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» (۱)

به عزت تو سوگند، جز بندگان مخلص و برگزیده تو، همه آنان را گمراه می‌کنم.

«لَئِن أَخْرَجْتَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُخْتَنِكَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا» (۲)

اگر [مرگ] مرا تا قیامت به تأخیر اندازی [و مهلت دهی]، جز شماری اندک، همه را گمراه خواهم کرد [و افسار خواهم زد].

این مستکبر، با ابزار مختلفی همچون ترسانیدن (۳)، و عده دادن (۴)، و سوسه کردن (۵)، امر کردن (۶)، لغزاندن (۷)، به بیراهه کشاندن (۸)، فراموشانیدن (۹)، آرزومند ساختن (۱۰) و زیبا جلوه دادن (۱۱) انسان‌ها را از بندگی خدا باز می‌دارد و به بندگی خود می‌کشاند، ولی با همه این ابزارها، تنها یک «دعوت کننده» است و نه بیشتر و عامل اصلی گمراهی انسان‌ها، گرایش

(۱) - ص (۳۸)، آیه ۸۵.

(۲) - اسراء (۱۷)، آیه ۶۲.

(۳) - آل عمران (۳)، آیه ۱۷۵.

(۴) - ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۲.

(۵) - اعراف (۷)، آیه ۲۰.

(۶) - بقره (۲)، آیه ۲۶۸.

(۷) - آل عمران (۳)، آیه ۱۵۵.

(۸) - حجر (۱۵)، آیه ۳۹.

(۹) - یوسف (۱۲)، آیه ۴۲؛ مجادله (۵۸)، آیه ۱۹.

(۱۰) - نساء (۴)، آیه ۱۲۰.

(۱۱) - انعام (۶)، آیه ۴۳.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۸۳

خود آنان است. آدمیانند که خود را به شیطان می‌سپرنند و در ولایت او در می‌آیند و به وعده و وعیدهایش، گوش می‌سپرنند و بازار او را گرم می‌کنند. از همین روست که در قیامت، شیطان حجت آنان علیه خود را ابطال می‌کند و می‌گوید:

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَا تُلْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^(۱)

و آن گاه که کار تمام شود، شیطان [به پیروان خود] گوید: «خداوند به شما وعده حق داد و من به شما وعده [باطل] دادم و تخلف کردم. من بر شما تسلطی نداشتم جز این که دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید! بنابراین، مرا سرزنش نکنید و خود را سرزنش کنید! نه من فریادرس شما هستم و نه شما فریادرس من. من نسبت به شرک شما درباره خودم که پیش از این داشتید، بیزار و کافر». بی گمان، ستمکاران عذاب دردناکی دارند.

خداوند نیز به آدمیان اعلام کرده است که شیطان بر بندگان او قدرت ندارد و تنها دعوت و وسوسه می‌کند. پس، به خدا پناه ببرید و از او یاری جوید تا از شیطان در امان باشید:

«فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ* إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»^(۲)

از شر شیطان مطرود به خدا پناه ببر، که او بر کسانی که ایمان دارند و بر خدایشان توکل می‌کنند، سلطه‌ای ندارد. سلطه‌اش تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده‌اند و آنان که او را شریک خدا قرار داده‌اند.

در برابر مستکبران دیگر نیز آدمیان باید قیام کنند و از پذیرش استضعاف ابا ورزند و اگر بر رفع و دفع استکبار توان ندارند، باید هجرت کنند و خود را از حیطة قدرت مستکبران خارج سازند و اگر ماندند و ظلم و استضعاف را پذیرفتند، مسؤول اصلی،

(۱) - ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۲.

(۲) - نحل (۱۶)، آیات ۹۸-۱۰۰.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۸۴

خود آنان خواهند بود:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»^(۱)

آنان که فرشتگان روحشان را می گیرند در حالی که به نفس خویش ظالم هستند، بدانان می گویند: در چه حالی بودید؟» گویند: ما در زمین مستضعف بودیم!» گویند:

«آیا زمین خدا گسترده نبود که هجرت کنید؟!» آنان جایگاهشان دوزخ است و چه بد جایگاهی است.
 «قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوْا اَنْحُنَّ صَدَدْنَا كُمْ عَنِ الْهُدٰى بَعْدَ اذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِيْنَ» (۲)

مستکبران، به مستضعفان گویند: «آیا ما شما را از هدایت باز داشتیم پس از آن که برایتان آمد، یا شما خود مجرم بودید؟!» مستضعفان، هم در برابر استضعاف خود و هم در برابر استکبار مستکبران مسؤول و گناهکارند؛ زیرا اگر پذیرش و تحمیل آنان نباشد، مستکبران را آلت و اسباب استکبار و طغیانگری فراهم نمی شود و بازارشان رونق نمی گیرد پس، در حقیقت، مستضعفان دو گناه دارند: یکی تحمل استضعاف و اطاعت از ظالمان و مستکبران؛ و دوم مستکبر پروری؛ همچنان که مستکبران نیز دو گناه دارند: یکی جرم طغیان و استکبار؛ و دوم گمراه سازی و مکر شبانه روزی برای استضعاف دیگران:

«كُلَّمَا دَخَلَتْ اُمَّةٌ لَعْنَتٌ لِّعَنْتِ اٰخْتَهَا حَتّٰى اِذَا اَدَارَكُوْا فِيْهَا جَمِيْعًا قَالَتْ اٰخِرِيْهُمْ لِاَوَّلِيْهِمْ رَبَّنَا هٰؤُلَاءِ اَضَلُّوْنَا فَاتِيْهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَّ لٰكِنْ لَا تَعْلَمُوْنَ» (۳)

هر زمان که گروهی وارد دوزخ شوند، گروه دیگر را لعن می کنند تا این که همگی با

(۱) - نساء (۴)، آیه ۹۷.

(۲) - سباء (۳۴)، آیه ۳۲.

(۳) - اعراف (۷)، آیه ۳۸.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۸۵

خواری در آن قرار گیرند. [در این هنگام گروه پیروان درباره پیشوایان خود می گوید:

«خداوندا! اینان بودند که ما را گمراه ساختند؛ پس کیفرشان را از آتش دو برابر کن [کیفری برای گمراهی خودشان و کیفری برای گمراه کردن ما].» [خداوند] می فرماید: «برای هر کدام از شما عذاب مضاعف و دو برابر است، ولی نمی دانید! [زیرا اگر پیروان گمراه گرد پیشوایان گمراهی را ننگرفته بودند، آنان قدرت اغوای مردم و ستمگری را نمی یافتند.]»
 امام صادق (ع) خطاب به یکی از کارگزاران بنی امیه می فرماید:

اگر بنی امیه کسانی را نداشتند که برایشان کتابت کنند، اموال عمومی را برایشان گرد آورند، در حمایت از آنان بجنگند و در جماعتشان حضور یابند، آنان هرگز قادر نبودند حق ما را بستانند و چنانچه مردم آنان را تنها می گذاشتند، تهیدست می شدند. «۱»

۲- مستکبران:

اشاره

مستکبران معمولاً در مثلث شوم «زر و زور و تزویر» گرد می آیند و با یکی کردن ابزاری که در اختیار دارند، اهداف شوم خود را دنبال می کنند. قرآن مجید، از قارون، فرعون و هامان، به عنوان نمونه زر و زور و تزویر یاد می کند و در داستان حضرت موسی (ع) آنان را در استکبار و فساد آفرینی در برابر آن حضرت و مؤمنان در جبهه واحدی معرفی می کند:

«وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰى بِآيَاتِنَا وَ سَيِّطَانٍ مُّبِيْنٍ * اِلٰى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُوْنَ فَقَالُوْا سَاحِرٌ كَذَّابٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوْا اقْتُلُوْا اِثْنًا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوْا نِسَاءَهُمْ» (۲)

و موسی را با آیات و دلیل آشکار به سوی فرعون، هامان و قارون فرستادیم. پس، آنان گفتند: «او جادوگری دروغگو است.» و هنگامی که نشانه‌هایی از جانب ما برایشان آورد، [فرعون، هامان و قارون گفتند: «پسران مؤمنان به او را بکشید و

(۱) - بحار الانوار، مجلسی، ج ۴۷، ص ۱۳۷.

(۲) - مؤمن (۴۰)، آیات ۲۳-۲۵.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۸۶

زنانشان را زنده بدارید.»

هر چند قارون از قوم حضرت موسی (ع) و بنی اسرائیل بود، اما ثروتمند طغیانگری بود که برای حفظ منافع مادی خود، در جبهه فرعون قرار گرفت و هامان نیز کارگزار و وزیر فرعون بود که با تدبیر، علم و قدرت خود، اداره حکومت را بر عهده داشت. او، زمینه ساز تحقق فرمان‌های فرعون بود:

«وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ» (۱)

و به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را از آن ترسان بودند، بنمایانیم.

افزون بر این سه تن، قرآن از بلعم با عورا نیز به عنوان دانشمندی که علم و دانش خود را در اختیار زر پرستان و زورمندان قرار داده بود، یاد می‌کند و او را نکوهش می‌فرماید.

او که از قوم بنی اسرائیل بود، پس از مدتی فریب شیطان را خورد و گمراه شد و آیات الهی را تکذیب کرد. (۲)

در برابر پیامبر اسلام (ص) و پیروانش نیز سه گروه قرار داشتند. امام خمینی (قدس سرّه) در این باره می‌فرماید:

دشمنان حقیقی آن [اسلام ناب محمدی (ص)] زر اندوزان حيله گر، قدرتمندان بازیگر و مقدس نمایان بی‌هنزند. (۳)

بر این اساس، مستکبران در چهره‌های زیر در پدید آمدن استضعاف دخالت دارند:

الف - حاکمان زورگو:

مهم‌ترین عامل استضعاف پس از پذیرش مستضعفان، حکومت‌های فاسد به سردمداری قدرت‌های طاغوتی و مستکبرانند که با برنامه‌های مکارانه فرهنگی، سیاسی و تبلیغاتی، توده‌ها را استعمار می‌کنند و به بردگی می‌گیرند:

«قَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ

(۱) - قصص (۲۸)، آیه ۶.

(۲) - اعراف (۷)، آیات ۱۷۵-۱۷۸.

(۳) - صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۵۹.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۸۷

نَكْفُرُ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلُ لَهُ اٰنْدَادًا» (۱)

و مستضعفان به مستکبران می‌گویند: «وسوسه‌های فریبکارانه شما در شب و روز [مایه گمراهی ما شد]، هنگامی که به ما دستور می‌دادید به خداوند کافر شویم و همتیانی برایش قرار دهیم.»

از این روست که قرآن کریم بر این پای می‌فشارد که تاریخ سیاه حکومت‌های فاسد «فرعون» ها را باز گوید و نسل‌های در بند و محروم را از کانون شرارت و فساد آگاه سازد.

ب- ثروتمندان زالو صفت:

بارزترین نمود استضعاف در جامعه، فقر است که منشأ بسیاری از محرومیت‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است، ریشه این مصیبت بزرگ را در ظلم زراندوزان و اغنیا باید جست. اگر آنان حقوق محرومان را نربایند و امکان فعالیت اقتصادی را از آنان نگیرند، فقیر و مستضعف در جامعه یافت نمی‌شود.

امام صادق (ع) در این باره می‌فرماید:

«إِنَّ النَّاسَ مَا افْتَقَرُوا وَلَا احتَاجُوا وَلَا جَاعُوا إِلَّا بِذُنُوبِ الْأَغْنِيَاءِ» (۲)

مردم فقیر، محتاج و گرسنه نشده‌اند، مگر به سبب گناه توانگران.

حضرت علی (ع) نیز می‌فرماید:

«مَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مَنَعَ غَنِيٌّ وَاللَّهُ تَعَالَى سَأَلَهُمْ عَن ذَلِكَ» (۳)

هیچ فقیری گرسنه نمی‌شود مگر به سبب آنچه توانگر از او باز می‌دارد و خدا آنان را باز خواست خواهد کرد.

در نصوص دینی از این گونه سخنان فراوان است و پیام مشترک همه آن‌ها این است که محرومیت مستضعفان، به دلیل شکم بارگی و زراندوزی ثروتمندان است.

«اغْنِيَاؤُهُمْ يَسْرِقُونَ زَادَ الْفُقَرَاءِ» (۴)

(۱) - سبأ (۳۴)، آیه ۳۳.

(۲) - وسائل الشیعه، حرّ عاملی، ج ۶، ص ۴.

(۳) - نهج البلاغه، حکمت ۳۲۸.

(۴) - الحیاء، حکیمی، ج ۳، ص ۳۱۱ به نقل از المستدرک، ج ۱۱، ص ۳۸۰.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۸۸

ثروتمندانشان توشه فقیران را می‌دزدند.

توانگران با ربودن و غضب حق محرومان، استضعاف را بر آنان تحمیل می‌کنند. آنان نه تنها عامل فقر محرومانند، بلکه با بخل خود عامل فساد دینی و اخلاقی مستضعفان نیز هستند. امام علی (ع) در این باره می‌فرماید:

«إِذَا بَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بِأَعِ الْفَقِيرُ اخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ» (۱)

هرگاه ثروتمند در انجام معروف و وظیفه خویش بخل ورزد، فقیر آخرتش را به دنیا می‌فروشد.

اگر توانگران جامعه، به وظیفه خود برای رفع استضعاف و محرومیت بکوشند، فقیران برای رسیدن به معاش و مقدار اندکی از نعمت‌های دنیایی، دین خود را نمی‌فروشند و ارزش‌های معنوی را از دست نمی‌دهند. «اسارت»، ارمغان سرمایه‌داران و زراندوزان برای مردم مستضعف است.

کار دیگر ثروتمندان برای به بندگی گرفتن انسان‌ها، تجمیل نمایی آن‌هاست. آنان با نمایاندن زیبایی‌های دنیا، دل محرومان را می‌ربایند و آنان را به راه و روش خویش می‌کشانند؛ چنان که قارون، توانگر و مستکبر زمان فرعون، هوش و حواس از سر و دل بسیاری از محرومان جامعه آن روز ربوده بود:

«وَ حَرَجَ عَلَي قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» (۲)

و قارون با همه زینتش به میان مردم آمد. [با دیدن جمال و جبروت و کبکبه و دبدبه قارون دنیا خواهان گفتند: «ای کاش به ما نیز

مانند قارون عطا می‌شد چه این که او بهره عظیمی دارد.»

ج - عالمان مزور:

همچنان که گذشت، مثلث استکبار از سه رأس زر، زور و تزویر شکل گرفته است. زور، که رأس اصلی است، همان حاکمان زورگو، جبار و ستمگرند؛ مانند فرعون و

(۱) - بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۱۷.

(۲) - قصص (۲۸)، آیه ۷۹.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۸۹

نمرود. زر، توان اقتصادی است که برای استثمار مردم و محرومان، دست در دست زور می‌نهد و به صورت عاملی قدرتمند، با تأمین امکانات حکومت و چپاول و در اختیار گرفتن شریان‌های حیات اقتصادی، در استحکام نظام سلطه می‌کوشد و خود در پناه این نظام به بهره‌کشی از توده می‌پردازد. قارون، نمونه‌ای آشکار از این طبقه است. ولی این دو رأس، به تنهایی بسیار سستند و اگر رأس سوم مثلث نباشد، این دو رأس به سرعت درهم می‌شکنند.

رأس سوم مثلث، تزویر عالمان بی‌عملی است که حکومت را آراسته و مقبول می‌نمایند و تحمل جور و ستم را برای مردم هموار می‌سازند. اینان، که دارای توان و تدبیر علمی هستند، وجهه ظاهری حکومتند و پوشاننده چهره خشن استبداد و استثمار.

عالمان درباری، همان عالمان کاردانی هستند که علم خود را در خدمت سلاطین و ظالمان قرار می‌دهند و بنیان فرهنگ منحط استکبار را محکم می‌کنند و در صحنه وزارت یا تعلیم و تدریس و قضاوت، به استحکام استکبار همت می‌گمارند.

هامان، وزیر مدبّر فرعون و عالمان درباری در سمت صدر اعظم، مفتی، وزیر، مشاور و ... در طول تاریخ رأس تزویر در مثلث شوم استکبار بوده‌اند. محمد بن مسلم بن شهاب زهری، از جمله عالمان مزور است. او عالم درباری، عامل، مفتی و امام حدیث دربار عبدالملک و هشام اموی بود. «۱» عمر بن عبدالعزیز درباره او به ولایات می‌نویسد:

این شهاب را به شما معرفی می‌کنم [در نظریه علمی، دینی و مشورت به او رجوع کنید که دانایتر از او به سنت گذشتگان کسی را نمی‌یابید. «۲»

امام سجاد (ع) نامه توبیخ‌آمیز شدید به این عالم مزور و توجیه‌گر ظلم حاکمان مستکبر نوشته است. در این نامه می‌فرماید:

خدا ما و تو را از فتنه باز دارد و بر تو از آتش جهنم رحم آورد که در وضعی به سر می‌بری که هر کسی تو را شناسد، سزاوار است به حالت ترحم کند. نعمت‌های خدا گرانبارت کرده، بدنی سالم و عمری درازت داده، حجت‌هایش بر تو تمام شده، علم

(۱) - تنقیح المقال، مامقانی، ج ۳، ص ۱۷۸.

(۲) - همان.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۹۰

قرآن و فقه دینت آموخته و به سنت پیغمبرش محمد (ص) آشنایت ساخته است. او در برابر هر نعمتی که به تو داده و هر حجتی که آورده، وظیفه‌ای نهاده و این احسان‌ها را نکرده جز برای این که شکر را بیازماید و فضل و احسانش را بر تو آشکار کند؛ چنان که فرموده است: «اگر شکر گزارید، نعمتان را بیفزایم و اگر کفران کنید، عذاب من سخت و دردناک است.» «۱»

بین فردا که در پیشگاه خدا می‌ایستی و می‌پرسد که با نعمت‌هایی که به تو داده چه کرده‌ای و حجت‌هایی که در اختیارت نهاده،

چگونه حقش را ادا کردی، چه مردی هستی [و چگونه پاسخ می‌دهی؟] مپندار که خدا عذرت را بپذیرد و تقصیرت را ببسندد. هیئات! هیئات! چنین نیست! خدا در کتابش از دانشمندان پیمان گرفته است که «آن را برای مردم بیان کنی و کتمان نکنی.» «۲» تو بدان که ساده‌ترین نمونه کتمان و سبکترین باری که به دوش می‌کشی، این است که ترس و وحشتی را که ظالم دارد، تو با نزدیک شدن به او و پذیرفتن دعوتِ گناه و بیگانه‌سازی تسکین می‌دهی و راه گمراهی را برایش هموار می‌کنی. من چه بیمناکم که تو فردا با گناه خود همراه ستمگران وارد شوی و از آن دستمزدها که برای همکاری با ظالمان دریافت کرده‌ای، باز خواست شوی. تو اموالی را به ناحق گرفته‌ای. به کسی نزدیک شده‌ای که حق هیچ‌کسی را رد نمی‌کند و تو نیز با نزدیکی به او، باطلی را باز نمی‌گردانی. با آن کس که به دشمنی خدا برخاسته، طرح دوستی ریخته‌ای. مگر نه این است که با این دعوت‌ها می‌خواهند تو را چون محور آسیای بیدادگری‌های خود قرار دهند و ستمکاری‌ها را گرد وجود تو بچرخانند؟! تو را پلی برای بلدهاشان سازند، نردبان گمراهی‌ها و مبلغ کجروپهایشان باشی و به همان راهی برندی که خود می‌روند و می‌خواهند با وجود تو دانشمندان راستین را در نظر مردم مشکوک سازند و دل‌های عوام را به سوی خود کشند؟! کاری که به دست تو انجام می‌دهند، از عهده مخصوص‌ترین وزیران و نیرومندترین همکارانشان بر نمی‌آید. تو بر خرابکاری‌های

(۱) - ابراهیم (۱۴)، آیه ۷.

(۲) - آل عمران (۳)، آیه ۱۸۷.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۹۱

آنان سرپوش می‌نهی و پای خاص و عام را به بارگاهشان می‌گشایی. وه که چه ناچیز است آنچه به تو می‌دهند، در برابر آنچه از تو می‌گیرند و چه بی‌ارزش است آنچه برای تو آباد می‌کنند، در برابر آنچه ویران می‌کنند. به حال خود بیندیش که دیگری به حال تو نیندیشد و به حساب خود برس زیرا که [در آخرت از تو سؤال خواهد شد بنگر در برابر آن که تو را در کودکی و بزرگی با نعمت‌های خود روزی داده، چگونه شکر می‌گذاری!] «۱»

د - مقدس نمایان کج اندیش:

سه گروه اهل زر و زور و تزویر آگاهانه دست در دست هم می‌دهند و برای به بردگی گرفتن و به استضعاف کشیدن انسان‌ها با هم پیمان می‌بندند، ولی گروه چهارمی نیز ناآگاهانه در جبهه آنان است و آب به آسیاب آنان می‌ریزد؛ یعنی گروه مقدس نمایان بی‌شعور. این گروه چهارم، در طول تاریخ آلت دست زراندوزان و قدرتمندان بوده و به عاملی برای توجیه ظلم و ستم آنان تبدیل شده است. آنان که در جهل و کج‌اندیشی غوطه‌ورند و ظاهر مردان خدا جو را دارند، ظلم و ستم جباران را به عنوان تقدیر، و مبارزه را به عنوان سرپیچی از مقدرات، و عدالت اقتصادی را التقاط و انحراف و ... می‌شمرند و به تکفیر مبارزان می‌پردازند.

مسئولین نظام انقلابی باید بدانند که عده‌ای از خدا بی‌خبر برای از بین بردن انقلاب، هر کس را که بخواهد برای فقرا و مستمندان کار کند و راه اسلام و انقلاب را ببیند، فوراً او را کمونیست و التقاطی می‌خوانند. از این اتهامات نترسید. «۲» این جاهلان کج‌اندیش، متأسفانه از اسلام جز ظاهر و قشر نمی‌یابند و از اهداف متعالی اسلام و برنامه‌های دقیق آن ناآگاهند و با اظهار علم، زهد و مقدس‌مآبی، خود را مقبول می‌نمایند و مانعی بزرگ بر راه مبارزات ضد استکباری شده‌اند.

امام خمینی (قدس سره) در بیانی می‌فرماید: استکبار و استضعاف در قرآن ۱۱۲

روحانیون وابسته و مقدس‌نما و تاجر گراهم کم نبودند و نیستند. در حوزه‌های

(۱) - تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ترجمه احمد جنتی، ص ۴۳۵.

(۲) - صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۳۵.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۹۲

علمیه هستند افرادی که علیه انقلاب و اسلام ناب محمدی فعالیت دارند. امروز عده‌ای باژست تقدس مآبی چنان تیشه به ریشه دین و انقلاب و نظام می‌زنند که گویی وظیفه‌ای غیر از این ندارند. خطر تحجّر گرایان و مقدس نمایان احمق در حوزه‌های علمیه کم نیست. طلّاب عزیز لحظه‌ای از فکر این مارهای خوش خط و خال کوتاهی نکنند. اینها مروّج اسلام آمریکایی اند و دشمن رسول الله (ص).

در شروع مبارزات اسلامی اگر می‌خواستی بگویی شاه خائن است، بلافاصله جواب می‌شنیدی که شاه شیعه است. عده‌ای مقدس نمای واپسگرا همه چیز را حرام می‌دانستند و هیچ کس قدرت این را نداشت که در مقابل آنها قد علم کند. خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است. وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاده و فقاقت در منطق ناآگاهان غرق شدن در احکام فردی و عبادی شد و قهراً فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست و حکومت دخالت نماید. حماقت روحانی در معاشرت با مردم فضیلت شد. به زعم بعض افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سراپای و جودش بیارد و الا عالم سیاسی و روحانی کاردان و زیرک، کاسه‌ای زیر نیم کاسه داشت و این از مسایل رایج حوزه‌ها بود که هر کس کج راه می‌رفت متدین‌تر بود. یاد گرفتن زبان خارجی، کفر و فلسفه و عرفان، گناه و شرک به شمار می‌رفت.

در ۱۵ خرداد ۴۲ مقابله با گلوله تفنگ و مسلسل شاه نبود که اگر تنها این بود مقابله را آسان می‌نمود، بلکه علاوه بر آن از داخل جبهه خودی گلوله حيله و مقدس مآبی و تحجر بود؛ گلوله زخم زبان و نفاق و دورویی بود که هزار بار بیشتر از باروت و سرب جگر و جان را می‌سوخ و می‌درید. در آن زمان روزی نبود که حادثه‌ای نباشد.

ایادی پنهان و آشکار آمریکا و شاه به شایعات و تهمتها متوسل شدند حتی نسبت تارک الصلوة و کمونیست و عامل انگلیس به افرادی که هدایت مبارزه را به عهده داشتند، می‌دادند. واقعا روحانیت اصیل در تنهایی و اسارت خون می‌گریست که چگونه آمریکا و نوکرش پهلوی می‌خواهند ریشه دیانت و اسلام را بر کنند و عده‌ای

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۹۳

روحانی مقدس نمای ناآگاه یا بازی خورده و عده‌ای وابسته که چهره شان بعد از پیروزی روشن گشت، مسیر این خیانت بزرگ را هموار می‌نمودند.

آن قدر که اسلام از این مقدسین روحانی نما ضربه خورده است، از هیچ قشر دیگر نخورده است. «۱»

شاید بتوان بلعم بن باعورا را بهترین نمونه مقدس نمایان بی شعور و احمق دانست که آلت دست مستکبران می‌شوند. قرآن درباره او می‌فرماید:

«وَأَثَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ» «۲»

و برای آنان بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم، ولی از آنها خارج گشت و شیطان او را تعقیب کرد و او از گمراهان شد.

از این آیات آشکار می‌شود که او نخست، در زمره مؤمنان بوده و با عبادت و بندگی به مراحل از قدس، طهارت و پاکی رسیده و حامل آیات و علوم از جانب خدا شده است. او، در جامعه نیز مقبول می‌گردد و مکان و جایگاهی بلند می‌یابد. ولی متأسفانه این

مؤمن مقدس، به پیروی از هوای نفس در برابر مصلحان و پیامبران می‌ایستد و شیطان نیز که زمینه را در او می‌بیند، در پی‌اش می‌رود و وسوسه‌اش می‌کند تا سرانجام، او را در صف گمراهان جای دهد.

(۱) - صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۱-۹۲.

(۲) - اعراف (۷)، آیه ۱۷۵.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۹۵

فصل چهارم: مبارزه با استضعاف و استکبار

اشاره

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۹۶

مبارزه با استضعاف و استکبار

اصول بنیادین مبارزه

اشاره

عقل و شرع، بر ضرورت مبارزه با استکبار و استضعاف حکم می‌کنند و مستضعفان و آزادگان را موظف می‌دانند که با مبارزه به رفع استضعاف و رویارویی با مستکبران بپردازند. در این جا برخی از اصول این مبارزه را به بیان می‌آوریم:

۱- خودباوری و اتکا به نفس

یکی از عوامل غلبه مستکبران بر توده مردم و به استضعاف کشیدن آنان، تلقین این مطلب است که توده مردم بدون تکیه بر ثروتمندان، صاحب منصبان و قدرتمندان قادر به ادامه حیات نیستند. این نکته اساسی در سیره همه مستکبران مشاهده می‌شود. فراعنه مصر خود را «ارباب» و مردم را «بندگان» می‌دانستند و به قدری آن را تبلیغ کرده بودند که مردم مصر آنان را «رب» خود تصور می‌کردند؛ یعنی گمان می‌کردند که آنان، تأمین کننده سعادت مردمند. از این رو، ظهور حضرت موسی (ع) را فساد در ارکان جامعه می‌دانستند.

از آن جا که رمز تداوم حاکمیت مستکبران بر مردم، بر پایه نادان نگاه داشتن مستضعفان با ایجاد وحشت و اضطراب است، پیامبران الهی نیز همواره در پی زدودن جهل و نادانی از مستضعفان و القای اعتماد به نفس و توکل بوده‌اند.

قرآن مجید برای آفریدن چنین روحیه‌ای به مسلمانان می‌فرماید:

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۹۷

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۱)

اگر مؤمنید، سستی نکنید و غمگین مشوید که شما برترید.

و نیز می‌فرماید:

«وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (۲)

در تعقیب آن گروه [دشمنان سستی نورزید. اگر شما درد می‌کشید، آنان [نیز] همان گونه که شما درد می‌کشید، درد می‌کشند و

حال آن که شما چیزهایی از خدا امید دارید که آنان ندارند و خدا همواره دانای سنجیده کار است.

از سوی دیگر، ماهیت پوشالی اربابان زر و زور و تزویر را سست می‌داند و به مبارزان راه حق نوید پیروزی می‌دهد و می‌فرماید:

«فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (۳)

پس، با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت ضعیف است].

در صدر اسلام، مردم از ناحیه قدرتمندان و ثروتمندان فریب خورده بودند و به چیزهایی معتقد بودند که تصور باطل بودن آنها به ذهنشان خطور نمی‌کرد تا آن که پیامبر اکرم (ص) ماهیت قوانین حاکم بر جامعه آنان را آشکار کرد و برتری نداشتن صاحب منصبان بر توده مردم و تساوی سفید و سیاه و قریش و غیر قریش را به اثبات رسانید و مردم باور کردند که آنان نیز شخصیتی مساوی با شخصیت صاحب منصبان اجتماعی دارند.

در عصر ما نیز این پندار نادرست را بر ملت‌ها تحمیل کرده‌اند که شرق بدون تکیه بر غرب، نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد یا دولت‌های کوچک بدون اتکا بر ابرقدرت‌ها نمی‌توانند مستقل زندگی کنند. این همان نقطه اساسی و مهمترین درد ملت‌های مستضعف است که رهبر کبیر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی (قدس سرّه) به

(۱) - آل عمران (۳)، آیه ۱۳۹.

(۲) - نساء (۴)، آیه ۱۰۴.

(۳) - همان، آیه ۷۶.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۹۸

خوبی آن را تشخیص داد و بازدودن آن از فکر و اندیشه ملت ایران، آنان را بر مستکبران پیروز کرد و عملاً بر ملت‌ها ثابت کرد که یک ملت می‌تواند با تکیه بر توان و نیروی خود و بدون آن که محتاج قدرتمندان باشد، روی پای خود بایستد و این پیروزی، وامدار خودباوری و اتکای به نفس است.

آن امام، در جمع شرکت کنندگان در کنگره آزادی قدس می‌فرماید:

باید مردم را بیدار کنند؛ این مردمی که با تبلیغات چند صد ساله به آنها باورانده بودند که نمی‌شود با امریکا یا شوروی مخالفت کرد و الآن هم باور ملت‌های دیگری هست. باید به آنها فهماند که می‌شود. بهترین دلیل این که امری ممکن است، وقوع اوست و این امر در ایران واقع شد. «۱»

خودباوری نه تنها پایه و اساس مبارزه در صحنه‌های سیاسی و نظامی است، بلکه رسیدن به استقلال فرهنگی و اقتصادی نیز در گرو همین باور است و تا این باور نسبت به توانایی خود در رسیدن به استقلال در زمینه‌های مختلف به وجود نیاید، قطع وابستگی‌ها و رسیدن به استقلال ممکن نخواهد شد.

۲- برخورد تهاجمی با استکبار

آن گاه که ملتی فرهنگ خود را «غنی» بداند و در خود توان اداره جامعه و نیل به استقلال را ببیند، با مستکبران برخورد مقتدرانه و از موضع برتر خواهد داشت.

مستکبران؛ مانند آن جانوری هستند که هر گاه بدو حمله کنی عقب می‌نشیند و هر گاه بگریزی، در پی‌ات می‌دود. وجود این روحیه در مستکبران، اقتضا می‌کند که مردم مستضعف، همواره در برابر آنان، موضعی تهاجمی اختیار کنند؛ چرا که موضع انفعالی، زمینه پیشروی آنان را فراهم می‌سازد. افزون بر آن، مستکبران اهل شفقت و دلسوزی نیستند تا چنانچه ملتی را در ضعف و ناتوانی مشاهده

کنند، به رحم آیند و از استعمار دست بردارند، بلکه آنان تا آن گاه که امکان بهره کشی هست، به ظلم خود ادامه می دهند و هرگاه مأیوس شوند، آن ملت را به حال خود رها می کنند یا از میان برمی دارند. سیره

(۱) - صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۷۹.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۹۹

پیامبران در برخورد با مستکبران، سیره‌ای تهاجمی بوده است. پیغمبر اکرم (ص) در نامه‌هایی که به سران روم و ایران و برخی از کشورهای دیگر آن روز ارسال کرد، با آنان از موضعی برتر سخن گفت و ضمن دعوت آنان به اسلام، ایشان را از این که مانع هدایت ملت‌های خود شوند، بازداشت و آینده را از آن اسلام و مسلمانان ترسیم کرد. در نامه آن حضرت به کسری پادشاه ایران، آمده است:

«اسْلِمْ تَسْلِمَ فَإِنَّ آيَتَ فَعَلَيْكَ اِنَّهُ الْمَجُوسِ»

مسلمان شو تا در سلامت بمانی و اگر ابا کنی، گناه مجوس بر عهده تو است.

جمله «اسلم تسلّم» در نامه‌های آن حضرت به قیصر روم، پادشاه مصر، نجاشی دوم و پادشاه یمامه نیز به چشم می خورد. «۱» امام خمینی (قدس سرّه)، که از روحی تهاجمی در برابر دشمن دین خدا برخوردار بود، همواره با تهاجم بر مستکبران در زمینه‌های مختلف، ابتکار عمل را در دست داشت و در مدت ده سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ابرقدرت‌ها را به موضع انفعال کشید و به مردم یادآوری کرد که اگر شما یک قدم عقب بنشینید، دشمن ده قدم پیشروی خواهد کرد؛ همچنان که به پیروی از رسول اکرم (ص) نامه‌ای مقتدرانه به رأس هرم قدرت کمونیسم در جهان ارسال کرد و او را به دین حیاتبخش اسلام فراخواند و برتری این آیین مقدس را یادآور شد.

۳- شکیبایی و پایداری در مبارزه

سومین اصل اساسی که باید در مبارزه مدنظر باشد، شکیبایی و پایداری در برابر مشکلات و گرفتاری هاست. روشن است که ابعاد پیروزی در مبارزه با قدرتمندان و مستکبران، به تناسب توان قدرت و ایادی آنان در ابعاد مختلف و نیز به تناسب میزان قدرت مستضعفان در مصاف با مستکبران، متفاوت است و بسا که مبارزه ملتی ده‌ها سال به طول انجامد. در چنین شرایطی به طور طبیعی نیل به پیروزی نهایی و استقلال کامل، نیاز به شکیبایی و پایداری دارد، به ویژه آن که پیروزی در این عصر با توجه به حاکمیت

(۱) - ر. ک مکاتیب الرسول، علی احمدی میانجی، ج ۱، ص ۹۰، ۹۷، ۱۰۵، ۱۳۳، ۱۴۱ و ...

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۰۰

مستکبران در ابعاد فرهنگی و اقتصادی، تلاش و کوشش فراوانی می طلبد؛ چنان که حضرت موسی (ع) بنی اسرائیل را به شکیبایی و پایداری فرا خواند «۱» و خدای سبحان نیز پیروزی بنی اسرائیل بر فرعونیان را محصول آن معرفی کرده است:

«وَأَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسَيْنِ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ» «۲»

و ما مردمی را که فرعونیان، خوار و ناتوان می داشتند، وارث مشرق و مغرب زمین با برکت گردانیدیم و احسان خدا بر بنی اسرائیل به حد کمال رسید به پاداش صبری که در مصائب کردند و فرعون و قومش را با آن صنایع و عمارات و کاخ عظمت نابود و هلاک ساختیم.

همچنین، خداوند درباره مؤمنان صدر اسلام می‌فرماید:

«انْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَ انْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا اَلْفًا مِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا بِاِنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُوْنَ * اَلْاَنَ حَقَّفَ اللّٰهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ اَنَّ فِيْكُمْ ضَعْفًا فَاَنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ انْ يَكُنْ مِنْكُمْ اَلْفٌ يَغْلِبُوا اَلْفَيْنِ بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِيْنَ» (۳)

هرگاه بیست نفر با پایداری از شما باشند، بر دویست نفر غلبه می‌کنند و اگر صد نفر باشند، بر هزار نفر از کافران؛ زیرا آنان گروهی هستند که نمی‌فهمند. هم اکنون خداوند به شما تخفیف داد و دانست که در شما ناتوانی است. بنابراین، هرگاه صد نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر پیروز می‌شوند و اگر هزار نفر باشند، بر دو هزار نفر به فرمان خدا غلبه خواهند کرد و خدا با صابران است.

خداوند در آیه اول می‌فرماید که هر نفر از شما مؤمنان مستضعف را توان غلبه بر ده نفر از کافران مستکبر است؛ زیرا آنان بینش صحیح ندارند و عاملی آنان را در صحنه‌های

(۱) - اعراف (۷)، آیه ۱۲۸.

(۲) - همان، آیه ۱۳۷.

(۳) - انفال (۸)، آیات ۶۵-۶۶.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۰۱

خوف و خطر به مقاومت نمی‌خواند، ولی شما از بینش صحیح و عمیق به‌رمندید و پیامد این بینش، خودباوری و اتکای به نفس قوی شماسست و صبر و مقاومت کم‌نظیر. این دو عامل، هر نفر از شما را قوت غلبه بر ده نفر از دشمن داده است. در آیه بعد می‌فرماید که شما، اینک ناتوان شده‌اید و گذر زمان (گذشت چند سال از هجرت)، فزونی شمار مسلمانان، سرازیر شدن غنایم فراوان و امکانات مادی و ... در روحیه شما اثر گذاشته و دنیاطلبی و عافیت‌طلبی را در شما زنده کرده است و به امید دیگران و به اتکای آنان به پیش می‌روید و خود باوری، اتکای به نفس و مقاومت کم‌نظیر سال‌های اول هجرت ضعیف شده است و از قدرت شما کاسته است و اینک هر نفر شما را توان غلبه بر دو نفر است. این آیات، به‌خوبی اثر نیرومند دو عامل اتکای به نفس و مقاومت را نشان می‌دهد.

یکی از سنت‌های ثابت نظام هستی این است که هر ملتی در مبارزه با ظالمان و مستکبران راه پایداری و شکیبایی را بیاماید، بدون شک پیروز و سربلند است. تجربه انقلاب ایران در عصر حاضر، بار دیگر این حقیقت را به اثبات رسانید. ملت مسلمان ایران، به رهبری امام خمینی (قدس سره) و با صبر و پایداری کم‌نظیر، حکومت چندین هزار ساله شاهنشاهی را سرنگون، و حکومتی را بر اساس مبانی اسلامی پایه‌گذاری کرد و در این راه سختی‌هایی بسیار به جان خرید. بی‌گمان، اگر شکیبایی و پایداری مردم در مقاطع مختلف در دوران مبارزه و نیز پس از پیروزی انقلاب نبود، مستکبران عالم ریشه این انقلاب را نیز سوزانده بودند.

خدای سبحان رمز پیروزی پیامبران را شکیبایی و پایداری در برابر دشمن می‌داند و می‌فرماید:

«وَلَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلٰى مَا كَذَّبُوْا وَ اُوْدُوْا حَتّٰى اَتَاهُمْ نَصْرُنَا» (۱)

و پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند، ولی بر آنچه تکذیب شدند و آزار دیدند، شکیبایی کردند تا یاری ما به آنان رسید.

(۱) - انعام (۶)، آیه ۳۴.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۰۲

پس از آشنایی با اصول بنیادین مبارزه با استکبار و استضعاف در ابعاد گوناگون، اینک به بحث از شیوه‌های مبارزه می‌پردازیم.

۱- در ابعاد سیاسی - نظامی

حاکمیت مستکبران و تداوم سلطه آنان بر مردم، وامدار جو فشار و خفقان و فضای رعب و وحشتی است که در میان توده مردم ایجاد می‌کنند. مستکبران، که دارای روح استکباری و خود برتر بینی اند، با تبلیغات دروغین، خود را بیش از آنچه هستند در جوامع معرفی می‌کنند؛ چرا که هر قدر فاصله میان توده مردم و حاکمان بیشتر و عمیقتر باشد، تصور دسترسی به آنان دشوارتر است. بر همین اساس، مستکبران، خود را قدرت‌های برتر جلوه می‌دهند تا این گمان به مردم القا شود که کسی را یارای مقابله و برابری با آنان نیست. اینک به بیان شیوه‌های مبارزه در این عرصه می‌پردازیم:

الف- تحقیر مستکبران و شکستن شکوه دروغین آنان

انبیا و به پیروی از آنان، مصلحان اجتماعی، که ماهیت استکبار را به خوبی می‌شناسند، در پی شکستن این جو بر می‌آیند و برای نیل به مقصود، ماهیت حقیقی مستکبران را برای مردم نمایان می‌سازند و با تحقیر آنان، شکوه پوشالی‌شان را می‌شکنند. مردان الهی، که بر قدرت لایزال الهی متکی اند و از اعتماد به نفس بالایی برخوردارند، به مقابله با صاحبان زر و زور می‌پردازند و حقارت درونی آنان را آشکار می‌کنند. آنان در تعالیم خود، شیوه برخورد مردم با مستکبران را نیز بر همین پایه استوار می‌سازند به گونه‌ای که هم در عمل به صاحبان قدرت و مترفان بی‌اعتنایند و هم در گفتار خود، مردم را به این سو فرا می‌خواندند. بر همین اساس است که «تکبر» در برابر متکبر را نه تنها مذموم نمی‌دانند، بلکه گونه‌ای تواضع معرفی می‌کنند. «۱»

حضرت نوح پیامبر (ع) وقتی با انکار، عناد و استکبار شدید قوم رو به رو شد، در مقام مقابله، به تحقیر آنها پرداخت و فرمود:

(۱)- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۹۸.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۰۳

«يَا قَوْمِ اِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَ تَذَكِيرِي بِآيَاتِ اللّٰهِ فَعَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ فَاجْمِعُوا اَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءُكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ اَمْرُكُمْ عَلَيْنَا عَمَةً ثُمَّ اَقْضُوا الّٰيَّ وَلَا تَنْظُرُوْنَ» «۱»

ای قوم من! اگر مقام و یادآوری من به آیات الهی، بر شما سنگین و تحمل‌ناپذیر است، [هر کار از دستتان ساخته است بکنید] من بر خدا توکل کرده‌ام، فکر و قوه و قدرت خود و خدایانتان را یک جا گرد آورید تا هیچ چیز بر شما پوشیده نماند. پس اگر می‌توانید به حیات من پایان دهید و هیچ مهلتم ندهید.

این لحن حضرت نوح (ع) تحقیر آمیزترین گونه برخورد با آنان است. آن حضرت می‌فرماید که همگی شما با خدایانتان متحد شوید و بر من هیچ ترحم نکنید و مهلت ندهید و رعایت هیچ محظوری را نکنید و اگر می‌توانید جان مرا بگیرید و خود را راحت کنید، ولی بدانید که من به پشتیبان قادر و توانایم تکیه کرده‌ام و از شما خوف و هراسی به دل ندارم.

برخورد ساحران فرعون بعد از ایمان آوردن به حضرت موسی (ع) نیز برخوردی کوبنده و تحقیر آمیز است. آنان با مشاهده معجزه

حضرت موسی (ع)، به او ایمان آوردند و از جبهه مستکبران خارج و پشتیبان جبهه مستضعفان شدند. این کار، بر فرعون و اطرافیانش بسی سنگین و تحمل ناشدنی می نمود.

از این رو به تهدیدهای شدید پرداختند تا شاید آنان را هراسان سازند و از پیوستن به حضرت موسی (ع) باز دارند. فرعون آنان را به بریدن دست و پا و آویختن بر دار و ...

تهدید کرد، و لی آنان با استواری تمام پاسخ دادند:

«قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (۲)

گفتند: ما هرگز تو را بر معجزاتی که به ما رسیده و بر خدایی که ما را آفریده است ترجیح نمی دهیم و اختیار نمی کنیم. هر کاری که می خواهی و می توانی بکن که قدرت تو تنها در پایان دادن به حیات دنیایی ما کارآیی دارد.

(۱) - یونس (۱۰)، آیه ۷۱.

(۲) - طه (۲۰)، آیه ۷۲.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۰۴

این پاسخ، بسیار تحقیر کننده و شکننده است. آنان به طاغوت قدرتمند و جباری چون فرعون اعلام کردند که ما هرگز تو را بر خدا ترجیح نمی دهیم و جایزه و پاداش تو برای ما ارزشی ندارد و تهدیدهای تو پوچ و تو خالی است و از طرف دیگر قدرت تو نیز محدود و ناچیز است. تو تنها می توانی به حیات فانی دنیایی و بی ارزش ما پایان دهی، نه بیش از آن.

این پاسخ ها و برخوردها، تمام شکوه و شوکت مستکبران را خرد می کند و تباه می سازد.

اگر به سنت و سیرت امام خمینی (قدس سرّه) که بر گرفته از قرآن و عترت است، توجه کنیم، این اصل اساسی را در مقابله با مستکبران مشاهده خواهیم کرد. تحقیر ابرقدرت ها به عناوین مختلف در سخنرانی ها، پیام ها و عملکردهای آن حضرت، شکوه و عظمت پوشالی آنان را فرو ریخت و استکبار را به شدت به خشم آورد، به عنوان نمونه، فتح «لانه جاسوسی آمریکا» در واقع پندار شکست ناپذیر بودن ابرقدرت ها را باطل کرد. امام پس از این اقدام انقلابی و شجاعانه فرمود:

«شما می بینید که الان مرکز فساد آمریکا را جوانها رفته اند گرفته اند و آمریکایی هایی که در آن جا بودند گرفتند و آن لانه فساد را به دست آوردند و آمریکا هم هیچ غلطی نمی تواند بکند ... مگر آمریکا می تواند دخالت نظامی در این مملکت بکند ...؟! غلط می کند دخالت نظامی بکند! نترسید! نترسانید!» (۱)

ب - حمایت از مستضعفان

حمایت از فقیران و محرومان در برابر مستکبران، در واقع ایجاد یک جبهه قوی و سازماندهی نیروهای متفرق است. ارائه یک مکتب و اندیشه نو، از سوی مصلحان و پشتیبانی از قشر وسیع جامعه و برانگیختن آنان بر ضد مستکبران، یکی دیگر از شیوه هایی است که کارایی اش در طول تاریخ آشکار شده است. مخالفت ثروتمندان و قدرتمندان با پیامبران و پیروان راستین آنان، به این دلیل بوده است که آنان ملت های خفته را بیدار و نیروهای مخفی آنان را آشکار می کرده اند. پیشنهاد آنان به پیامبران مبنی بر پراکنده ساختن فقیران و مستمندان از اطراف خود، از این گذر تحلیل پذیر است؛ چرا که آنان با این

(۱) - صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۴۹.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۰۵

پیشنهاد در پی آنند که هم حامیان واقعی و نیروهای آماده جانبازی را از اطراف پیامبران دور سازند و هم با نزدیک شدن خود، افکار و اندیشه‌های خویش را به آنان تحمیل کنند.

مطالعه تاریخ پیامبران و پیروان واقعی مکتب توحید نشان می‌دهد که پایگاه طبقاتی بیشتر آنان، فقیران و محرومان بوده‌اند و هیچ یک از پیامبران با ثروتمندان و زورمداران همفکر و در برابر محرومان و مستضعفان نبوده‌اند. مثلاً قوم نوح (ع) فضیلت و ارزشمندی را در مال، ثروت و موقعیت و اشرافیت می‌دانستند و پیروان نوح (ع) را مردمی محروم، بی‌نام و نشان و پابرنه می‌پنداشتند و از این رو، خوی مستکبرانه‌شان اجازه همراهی با این مردم را نمی‌داد. از آنجاکه بیشتر شورش‌ها و انقلاب‌ها در نظام‌های استکباری به دست ضعیفان و پابرنه‌گان صورت می‌گیرد، از نگاه اعیان و اشراف، پابرنه‌گان انسان‌های شرور، طاغی و بد سابقه‌اند. اشراف قوم نوح (ع) از او می‌خواستند تا این مردم پابرنه و - به گمان آنان - بی‌سر و پا را از خود برانند تا اعیان و اشراف به او ایمان آورند، ولی حضرت نوح (ع) قاطعانه خواهش نابجای آنان را رد می‌کرد:

«فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ وَمَا تَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ» (۱)

سران قوم نوح گفتند: «ما تو را جز بشری چون خود نمی‌بینیم و جز پابرنه‌گان بی‌نام و نشان و سطحی‌نگر را تابع تو نمی‌بینیم و شما بر ما فضیلتی ندارید، بلکه ما شما را دروغگو می‌دانیم.»

«قَالُوا أَنْتُمْ مِنْ لَكُمْ وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْدَلُونَ» قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * انْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ * وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ» (۲)

گفتند: «آیا به تو ایمان آوریم و حال آن که پابرنه‌گان بی‌نام و نشان از تو پیروی کرده‌اند.» [نوح فرمود: «من چه می‌دانم آنها چه کاری داشته‌اند! حسابشان جز با خدا نیست، اگر می‌فهمید؛ و من طرد کننده مؤمنان نیستم.» حضرت علی (ع) درباره سیره حضرت سلیمان (ع) که دارای ملک و سلطنت بوده

(۱) - هود (۱۱)، آیه ۲۷.

(۲) - شعراء (۲۶)، آیات ۱۱۱-۱۱۴.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۰۶

است، می‌فرماید:

«كَانَ سُلَيْمَانُ إِذَا أَصْبَحَ تَصَفَّحَ وَجْهَ الْأَغْنِيَاءِ وَالْأَشْرَافِ حَتَّى يَجِيءَ إِلَى الْمَسَاكِينِ وَيَقْعُدُ مَعَهُمْ وَيَقُولُ مِسْكِينٌ مَعَ الْمَسَاكِينِ» (۱)

حضرت سلیمان، بامدادان، با ثروتمندان و اشراف احوالپرسی می‌کرد تا نزد تنگدستان می‌آمد و با آنان می‌نشست، اظهار می‌داشت که مسکینی هستم با مسکینان.

پیامبر اکرم (ص) نیز تا پایان عمر شریفش با فقیران و محرومان به سر برد و پیشنهاد مترفان را مبنی بر کناره‌گیری از فقیران برای جلب آنان، نپذیرفت. لقمان حکیم نیز به فرزندش سفارش می‌کند:

«يَا بُنَيَّ جَاوِرِ الْمَسَاكِينِ وَ اَخْصِصِ الْفُقَرَاءَ وَ الْمَسَاكِينِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (۲)

فرزندم! با تنگدستان همراه باش و خود را وقف فقیران و محرومان مسلمان کن.

ج - وحدت و انسجام

یکی از راه‌های سلطه مستکبران بر مردم و به استضعاف کشیدن آنان، پدید آوردن تفرقه و تشتت میان آنان است. از این رو، برای

مبارزه با مستکبران، باید در جهت مخالف این راه گام برداشت. ایجاد وحدت و انسجام از راهکارهای موفق در مبارزه با مستکبران است. پیامبر اکرم (ص) در قیام خود علیه استکبار و حاکمیت ظلم و جهل، به وحدت افراد جبهه حق بهایی بسیار می‌داد. در دوران مکه، مسلمانان احساس یکرنگی و برادری می‌کردند و مشکلی در این باره در میان نبود، ولی با هجرت به مدینه، یاران پیامبر (ص) را دو گروه تشکیل می‌دادند: گروهی مهاجران و مؤمنانی بودند که خانه و کاشانه خود را در مکه رها کرده و به مدینه آمده بودند و در مدینه، تنها، غریب و بدون هرگونه امکانات مادی و اقتصادی به سر می‌بردند؛ و گروه دیگر انصار، یعنی افرادی بودند که از شهر یثرب (/ مدینه) به پیامبر (ص) گرویده و حضرت را به شهر خود دعوت کرده و به ایشان وعده یاری داده بودند. اینان در کنار خانه و کاشانه خود بودند و تا حدودی از امکانات

(۱) - بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۸۳.

(۲) - همان، ج ۱۳، ص ۴۲۸.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۰۷

مادی و اقتصادی بهره‌مند. افزون بر تفاوت شرایط اقتصادی و مادی، این دو گروه در دو محیط فرهنگی رشد کرده بودند و ناهمخوانی‌های دیگری نیز با یکدیگر داشتند و اکنون، دین جدید، آنان را گرد محور خود جمع کرده بود. پیامبر (ص) باید برای استحکام بیشتر این جبهه، چاره اندیشی می‌کرد و طرح «مؤاخاه»، چاره کار بود. پیامبر (ص) با اجرای این طرح و برادر خواندن هر یک از مهاجران با یکی از انصار، «۱» آنان را با هم یگانه ساخت و میانشان الفت و دوستی و برادری آفرید و سپس آیات قرآن، همه مؤمنان را برادر خواند و لزوم برقراری الفت در میان آنان را یادآور شد و فرمود:

«أَنَّ الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ» (۲)

همانا مؤمنان برادرند پس میان برادرانتان اصلاح کنید.

این شیوه قرآنی در ایجاد وحدت و انسجام میان افراد جامعه اسلامی، چنان آثار مثبت و فراگیر داشت که خداوند از آن به عنوان نعمت بزرگ بر مؤمنان یاد فرماید:

«وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا» (۳)

و به یاد آورید نعمت خدا را بر خود، که دشمن بودید و میان قلب‌هایتان الفت و دوستی آفرید و به نعمت خدا برادر شدید.

اسلام، وحدت را از مسلمانان فراتر برده و نسبت به اهل کتاب نیز از این شیوه استفاده کرده و آنان را به وحدت حول اصل مشترک توحید و نفی شرک فراخوانده است:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا آيَاتِنَا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (۴)

بگو: «ای اهل کتاب! بیایید به سوی کلمه‌ای که میان ما و شما یکسان است، که جز خداوند را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم و بعضی از ما، بعض دیگر را به

(۱) - تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، ص ۲۱۶.

(۲) - حجرات (۴۹)، آیه ۱۰ و آیات ۱۷۸ و ۲۲۰ بقره، ۱۲ حجرات، ۱۱ توبه، ۱۵ احزاب، ۱۰ حشر و

(۳) - آل عمران (۳)، آیه ۱۰۳.

(۴) - همان، آیه ۶۴.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۰۸

خدایی و ربوبیت نپذیرد».

در آیات پیش، سخن از دعوت اهل کتاب و نصارا به اسلام، توحید و اعتراف به عبودیت حضرت عیسی (ع) می‌رود و در این جا پس از این که با انکار و عناد آنان رو به رو می‌شود، از وحدت برگرد محور مشترک همه ادیان یعنی توحید و نفی شرک سخن می‌رود. البته، این محور اصیل اگر مورد توجه و تدبر دقیق قرار گیرد به وحدت اصولی و کامل منجر می‌شود.

۲- در ابعاد فرهنگی - اجتماعی

اشاره

مستکبران برای تسلط بر امور سیاسی و منافع اقتصادی ملت‌ها، بیشتر با ترفندهای فرهنگی و اجتماعی وارد می‌شوند و با رسوخ و شیوع فرهنگ خود، زمینه را برای تسلط سیاسی، نظامی و اقتصادی فراهم می‌سازند. از این رو، مبارزه فرهنگی با استضعاف از اهمیتی بسیار برخوردار است. خداوند، نخست پیامبر را موظف به جهاد فرهنگی با کافران می‌کند و قرآن را به عنوان کتاب و برنامه جهاد فرهنگی معرفی می‌فرماید:

«وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا»

و با قرآن، با آنان به جهاد بزرگ پرداز.

شیوه‌های مبارزه فرهنگی عبارتند از:

الف - ارائه فرهنگ توحیدی و حیاتبخش

بی گمان، مستکبران، از جهل و ناآگاهی محرومان سود می‌جویند و آنان را به دنبال خود می‌کشند و در بسیاری از موارد، همین ناآگاهی است که باعث می‌شود مردم، تن به استضعاف دهند و استکبار را بپذیرند و در مسیر خواسته مستکبران گام بردارند. دعوت انبیا، دعوت به آگاهی و بیداری است و تمام پیامبران پیش از این که بجنگند، دعوت به توحید را با حکمت، موعظه حسنه و مجادله کلامی آغاز می‌کنند و گاه که با توطئه‌های مشرکان رو به رو می‌شوند، به سراغ جهاد، مبارزه و اعمال قدرت می‌روند. این، بدان سبب است که انبیا، پیش از آن که به نیروی سلاح و قدرت آهن توجه کنند، به نیروی آگاهی و کاربرد شگرف استدلال و موعظه توجه دارند و آن را مقدم می‌دارند.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۰۹

جهت مکتب پیامبران، در برابر بینش‌هایی چون ماتریالیسم تاریخی است که نقش راهنمایی، دعوت، تبلیغ، اندرز و امثال آن را از امور روبنایی می‌دانند و منکر دگرگونی و تحول انسانی و اجتماعی، در اثر آموزش و پرورش هستند. در نظر آنان، تصوّر این که چنین مسائل روبنایی، بتواند مبدأ تحول اجتماعی شود، تصویری ایده‌آلیستی است؛ زیرا محرومیت طبقاتی، خود به خود الهام بخش روشنفکری و اصلاح‌طلبی و انقلابی شدن است، نه عوامل بیرونی تعلیم و تربیت. «۱»

نهضت فرهنگی پیامبران بر پایه آگاهی دادن به انسان و خارج کردنش از منجلاّب جهل و خرافه استوار است. آنان اصول دعوت فرهنگی خود را بر محور چند آگاهی قرار داده‌اند:

اول- آگاهی به مبدأ و معاد: نخستین آگاهی، که پیامبران می‌دهند، پاسخ به این پرسش هاست که از کجا آمده‌ای، در کجا هستی و به کجا می‌روی. و دغدغه نخستینی که پیامبران به وجود می‌آورند، دغدغه مسؤولیت در برابر کل آفرینش و هستی است.

هر چند اصلاح اجتماعی و اقامه قسط بخشی از برنامه پیامبران را تشکیل می‌دهد، ولی آنان کار خود را از درون آغاز می‌کنند، نه

از بیرون؛ یعنی قبل از انگشت گذاشتن بر فشارهای مادی و توجه دادن به محرومیت‌ها و استضعاف و حرکت دادن مردم برای از بین بردن تبعیض، به آفرینش انقلاب درونی از راه تولید عقیده و ایمان و شور معنوی دست می‌زنند. ترتیب سوره‌ها و آیه‌های نازل شده قرآن و سیره رسول اکرم (ص) در دوران سیزده ساله مکه، به خوبی این جهتگیری را نشان می‌دهد تا آن جا که در سوره‌های مکی کمتر مطلبی جز تذکر به مبدأ و معاد به چشم می‌خورد. البته، توحیدی که پیامبران، مردم را به آن فرا می‌خوانند، تنها یک عقیده درونی و اعتقاد به خداوند متعال و یگانه نیست بلکه دارای ابعاد اجتماعی پر دامنه‌ای است. سر لوحه دعوت پیامبران «أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَبُوا الطَّاعُوتِ» است؛ یعنی دعوت به توحید، مساوی است با نفی طاغوت و هر چه غیر خدایی و در برابر خداست.

دوم- آگاهی به کرامت و مقام انسانی: محور دوم آگاهی‌های پیامبران، توجه دادن

(۱)- جامعه و تاریخ، استاد مطهری، ص ۱۳۷.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۱۰

انسان به کرامت و شرافت ذات خویش است. پیامبران، به انسان هشدار می‌دهند که تو پرتوئی از روح الهی هستی، فرشتگان بر تو سجده کرده‌اند، در هستی ات جوهر پاکی است که با بدی، خونریزی، فساد، زبونی، پستی، حقارت و تحمل ظلم و ستم سازگار نیست.

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (۱)

ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکبهای راهوار] حمل کردیم و از انواع روزی‌های پاکیزه، روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از مخلوقاتمان برتری بخشیدیم.

«أَنَا عَرْضًا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ» (۲)

ما امانت [تعهد، تکلیف و ولایت الهیه] را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم. آن‌ها از حملش سربر تافتند و از آن هراسیدند، اما انسان آن را حمل کرد.

امام علی (ع) به بشر آگاهی می‌دهد که:

«لَا تُكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» (۳)

بنده دیگری مباش که خدایت آزاد آفریده است.

سوم- توجه دادن به مسئولیت‌های انسانی و ایمانی: قرآن با آگاه ساختن انسان به حقوق از دست رفته دیگران یا حقوق از دست رفته خود او، حرکت می‌آفریند:

«إِذِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَانِهِمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَغْيٍ حَقٌّ...» (۴)

به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردید، اذن جهاد داده شده؛ زیرا آنان از دشمن ستم کشیده‌اند و خدا بر یاریشان تواناست؛ آنان که به ناحق از سرزمینشان آواره شدند.

(۱)- اسراء (۱۷)، آیه ۷۰.

(۲)- احزاب (۳۳)، آیه ۷۲.

(۳)- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

(۴)- حج (۲۲)، آیه ۳۹.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۱۱

اسلام، برای بیداری مستضعفان و رهایی آنان از چنگال استکبار و ظلم و دستیابی به حقوق خویش، پیام‌هایی دارد و دانشمندان و روشنفکران را برای رساندن این پیام‌ها و آگاه کردن مستضعفان، متعهد و مسؤول می‌داند و به آنان آگاهی می‌دهد که ظلم‌پذیری، گناه است.

در دوران تاریک حکومت اموی، امام سجّاد (ع)، در قالب دعا و نیایش با خداوند متعال، به مردم سلطه‌پذیر هشدار می‌داد که تن به ظلم ندهید:

«اللَّهُمَّ فَكَمَا كَرِهْتَ إِلَيَّ أَنْ أَظْلِمَ فَعِنِّي مِنْ أَنْ أَظْلِمَ» (۱)

خداوندا! آنسان که در دل من ستم‌دیدی را نکوهیده داشتی، توفیق ده که به کسی ستم نکنم.

و نیز خطاب به خداوند بزرگ عرضه می‌دارد:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلَا أَظْلَمَنَّ وَلَا أَظْلَمَنَّ وَأَنْتَ مُطِيقٌ لِلدَّفْعِ عَنِّي وَلَا أَظْلَمَنَّ وَأَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى الْقَبْضِ مِنِّي» (۲)

بار خدایا! درود فرست بر محمد و خاندانش، و [مرا در پناه رحمت خود حفظ فرما تا] کسی بر من ستم روا ندارد [و من مظلوم واقع

نشوم که تو را توان دفع ستم از من هست و من نیز بر کسی ستم نکنم که تو توانایی که مرا از ستمگری باز داری.

پیشوایان معصوم (ع) همان گونه که ظالم بودن را نفی کرده‌اند، از خداوند استمداد می‌کنند که مظلوم نیز قرار نگیرند.

امام خمینی (قدس سرّه) به جنبش‌های آزادیبخش جهان می‌فرماید:

زیر بار ستم رفتن بدتر و وقیحتر از ستمکاری است. (۳)

مستکبران و قلدران برای گرفتن روحیه قیام و خفه کردن فریاد اعتراض محرومان، به منطق جبر متوسل می‌شوند، و محرومیت، فقر و

بیچارگی را به عنوان مقدرات الهی معرفی می‌کنند که نه انسان‌ها در به وجود آمدن آن نقشی دارند و نه کسی برای از بین بردن

آن مسؤولیتی دارد. کافران زر اندوز، به موحدان طرفدار محرومان، که آنان را به

(۱) - صحیفه سجّادیه، دعای ۱۴.

(۲) - همان، دعای ۲۰.

(۳) - صحیفه نور، ج ۲۲، ص ۲۶۷.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۱۲

«انفاق» دعوت می‌کردند، چنین پاسخ می‌دهند:

«أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ» (۱)

آیا به کسانی انفاق کنیم که اگر خدا می‌خواست آنان را اطعام می‌کرد؟!

منطق آنان این بود که فقر برای محرومان، مشیت الهی است و اگر خداوند اراده کند، آنان را از فقر نجات می‌دهد و دیگران برای

رفع محرومیت فقیران، وظیفه‌ای ندارند.

ولی پیام پیامبران برای مستضعفان این است که فقر شما، زاییده استضعاف شما و استضعاف، زاییده ظلم مستکبران است و بدین

وسیله آنان را با ریشه فساد و عامل اصلی بدبختی و فلاکتشان آشنا می‌کنند و بدانان می‌فهمانند که خداوند، فقر را برای شما

نخواست است؛ (۲) و فقر شما، به دلیل پرخوری دیگران است و در قیامت توانگران مؤاخذه خواهند شد؛ چنان که علی (ع)

می‌فرماید:

خداوند سبحان روزی فقیران را در دارایی‌های توانگران، واجب گردانیده است، پس فقیری گرسنه نماند مگر به سبب آنچه

توانگری به او نداده است، و خداوندی، که فیض و عظمتش بلند مرتبه است، آنان را مؤاخذه می‌فرماید. (۳)

این آگاهی مشفقانه، در برابر القائنات استعمار گرانه زراندوزان است:

[زراندوزان با القای تفکرات و تحقیقات خود ساخته به توده‌های محروم باورانده‌اند که باید تحت نفوذ ما زندگی کرده والا راهی برای ادامه حیات پا برهنه‌ها، جز تن دادن به فقر باقی نمانده است، و این مقتضای خلقت و جامعه انسانی است که اکثریت قریب به اتفاق گرسنگان در حسرت یک لقمه نان بسوزند و بمیرند و گروهی اندک هم از پر خوری و اسراف و تعیشها جانشان به لب آید.

«۴»

رهبران الهی، پیوسته سرود رهایی در گوش مستضعفان زمزمه می‌کنند و مظلومان را به قیام، بر می‌انگیزانند:

(۱) - یس (۳۶)، آیه ۴۷.

(۲) - المیزان، ج ۱۷، ص ۹۴.

(۳) - نهج البلاغه، حکمت ۳۲۸.

(۴) - صحیفه نور ج ۲۰، ص ۱۲۸.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۱۳

استکبار و استضعاف در قرآن ۱۴۲

«لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ» (۱)

خداوند، فریاد به بدگویی را دوست نمی‌دارد، مگر از کسی که مظلوم شده است.

اگر در جامعه تنها مانده‌اند و توانایی دفاع از خویش را ندارند، باید مانند حضرت لوط (ع) باشند که بر عجز و ناتوانی خود از قیام در برابر ظالمان تأسف می‌خورد «۲» و می‌گفت:

«لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ» (۳)

ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم یا به پشتیبان محکمی پناه می‌بردم!

در سوره شعراء، پس از نکوهش شعرای بی‌تعهد، شاعران متعهد را استثنا کرده، می‌فرماید:

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا» (۴)

مگر آنان که ایمان آورده‌اند و عمل شایسته انجام می‌دهند و خدا را فراوان یاد می‌کنند و پس از آن که مظلوم واقع می‌شوند، [با شعر] انتقام خویش را از ستمگر می‌گیرند.

ب - شناسایی و ابطال فرهنگ استکباری:

یکی از مهمترین راه‌های مبارزه با استکبار و جلوگیری از تسلط فرهنگ فرومایه‌اش، شناسایی و ابطال آن فرهنگ است. قرآن درباره فرعون می‌فرماید:

«وَمَا أَمْرٌ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ» (۵)

و فرمان فرعون به صواب نبود.

علما طباطبائی، منظور از «امر» در این آیه را اعم از کلام و عمل فرعون می‌دانند؛ «۶» یعنی قول و فعل فرعون که از فرهنگ استکباری اش نشأت می‌گرفت، راه به صواب نمی‌برد. درباره رهبران کفار نیز قرآن می‌فرماید:

(۱) - نساء (۴)، آیه ۱۴۸.

(۲) - المیزان، ج ۱۰، ص ۳۴۱.

(۳) - هود (۱۱)، آیه ۸۰.

(۴) - شعرا (۳۶)، آیه ۲۲۷.

(۵) - هود (۱۱)، آیه ۹۷.

(۶) - المیزان، ج ۱۰، ص ۳۸۰.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۱۴

«فَقَاتِلُوا أِثْمَةَ الْكُفْرِ أَنَّهُمْ لَا إِيمَانَ لَهُمْ» (۱)

پس، پیشوایان گمراهی را بکشید؛ زیرا آنان به هیچ پیمانی پایبند نیستند.

معرفی تفکرات گمراه مستکبران، که هیچ عقل سلیم و انسان آزاده و منصفی آن را نمی‌پذیرد، راه را برای مبارزه با آنان هموار می‌کند. برای روشن شدن اثر این راهکار دو نمونه تفکر استکبار زا و مبارزه قرآن با آن را می‌آوریم:

اول- نژاد خود را برتر دانستن، یکی از عواملی است که انسان‌ها و جوامع را به طغیان و استکبار سوق می‌دهد. این اعتقاد باطل، چنان در عمق جان مستکبران نفوذ کرده که چون تساوی سیاه و سفید، عرب و عجم و ارباب و رعیت را از پیامبر اسلام (ص) در آغاز بعثت شنیدند، با کمال شگفتی با آن برخورد کردند، ولی نشان دادن فساد این اعتقاد و سر دادن پیام مساوات و برادری، که ریشه در فطرت انسان‌ها داشت، مردمی را که عمری در استضعاف بودند، خوشحال و امیدوار ساخت و علیه مستکبران بسیج کرد. پیام عدالت، مساوات و برادری از سوی همه پیامبران، که تحقق آن مبارزه با صاحبان زر و زور و تزویر را طلب می‌کرد، جان تازه‌ای در کالبد مردم فقیر و محروم جوامع دمید. حتی پیروزی‌های محدود مارکسیسم در دهه‌های گذشته نیز با استفاده از همین شیوه در میان اقشار محروم جامعه بر ضد مستکبران به دست آمد.

دوم- فرهنگ جبر گرایی؛ این فرهنگ استکباری است و مستکبران به مردم تلقین می‌کنند که خواست خداست که شما مطیع و فرمانبردار و ما مسلط باشیم و نمی‌توان با مشیت الهی مخالفت کرد. مستکبران، با این ترفند، جلو هرگونه قیام و انقلاب را از سوی مستضعفان می‌گیرند؛ چرا که توده مردم با چنین اعتقادی، قیام علیه وضع موجود را مخالفت با اراده خدا تلقی می‌کنند. پس از نهضت امام حسین (ع) و شهادت آن حضرت و یاران باوفایش در کربلا، هنگامی که اهل بیت امام را به عنوان اسیر به کوفه و شام می‌بردند، همین شیوه از سوی حاکم کوفه مورد استفاده قرار گرفت. او خطاب به حضرت زینب (س) گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَفَضَحَكُمْ وَكَذَّبَ أَخِدُوْتَكُمْ» (۲)

(۱) - توبه (۹)، آیه ۱۲.

(۲) - نفس المهموم، حاج شیخ عباس قمی، ترجمه علامه شعرانی، ص ۲۲۵.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۱۵

سپاس خدای را که شما را کشت و رسوا کرد و دروغ‌هایتان را آشکار ساخت.

و پس از شنیدن پاسخی کوبنده از آن بانوی قهرمان، بار دیگر گفت:

«كَيْفَ رَأَيْتَ صُنِعَ اللَّهُ بِأَخِيكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ» (۱)

برخورد خدا را با برادرت و خاندانت چگونه یافتی؟!

او با این سخنان، که سپس شبیه آن را به حضرت سجاد (ع) نیز گفت: در پی آن بود که به اطرافیان و مردم وانمود کند که خدا چنین اراده کرده و پیروزی ما و شکست امام حسین (ع) بر اساس مشیت و اراده خدا بوده است و نباید کسی را سرزنش کرد.

این روش هم از سوی صاحبان قدرت ترویج می‌شود و هم از سوی صاحبان زر تا به محرومان تلقین کنند که فقرشان مطابق مشیت خداست و نباید با آن مخالفت ورزید. از این رهگذر، امکان هرگونه اعتراض و طغیانی از سوی محرومان و ستمدیدگان علیه چپاولگران منتفی می‌شود. امامان (ع) و پیروان آن بزرگواران، در طول تاریخ اسلام با تبلیغ فرهنگ ناب قرآنی، انسان را آزاد، مختار و مسؤول شمرده‌اند و با باطل شمرده‌اند قیام‌های مهمی علیه مستکبران سامان دهند.

ج- مقابله با مفاسد فرهنگ استکباری

فرهنگ استکباری به لحاظ ماهیت گمراهش، که بر مادیت مستقر است، افزون بر آن که تسلط مستکبران را در صحنه سیاسی و اجتماعی به دنبال دارد، مفاسدی دیگر نیز در جامعه به جا می‌گذارد. فساد اخلاقی و بی بند و باری در میان قشر مرفه و مترف و مستکبر و سرایت آن به مردم فقیر و محروم و مستضعف، ابتلا به مواد مخدر و مبتلا ساختن جوانان به این بلاهای خانمانسوز، از ره آوردهای این فرهنگ است. همچنین، در بعد اقتصادی و معیشتی جامعه نیز پیامدهایی نامطلوب می‌گذارد. رواج رشوه- که معلول روح استکباری برخی افراد است- ربا و ناهنجاری‌هایی از این قبیل، معلول فرهنگ استکباری است. جلوگیری از رواج فساد و ترویج ارزش‌های انسانی و معنویت و تربیت مردم بر این اساس، مبارزه‌ای اساسی با مستکبران است.

(۱)- نفس المهموم، حاج شیخ عباس قمی، ترجمه علامه شعرانی، ص ۲۲۶.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۱۶

۳- در بعد اقتصادی

اشاره

هدف نهایی استکبار از سلطه بر مردم، بهره‌کشی و استثمار و استفاده از منابع آن‌هاست و برای وابسته کردن ملت‌ها از راه‌هایی مختلف و پیچیده استفاده می‌کند. چنان که یک شخص ثروتمند و مترف، برای استخدام و حاکمیت بر افراد جامعه می‌کوشد تا آنان را از نظر مالی و اقتصادی به خود وابسته کند، مستکبران بین‌المللی نیز می‌کوشند تا ملل فقیر و محروم را به خود نیازمند سازند به خصوص آن که قطع وابستگی اقتصادی، به مراتب دشوارتر از قطع وابستگی سیاسی است. بسا که ملتی خود را از وابستگی سیاسی نجات دهد، اما وابستگی اقتصادی بتدریج، بار دیگر او را به کام مستکبران کشاند. انحصاری کردن بازارهای دنیا به ویژه در کالاها و محصولات اساسی که مردم در زندگی روزانه بدان نیازمندند، از سوی مستکبران عالم، با همین هدف انجام می‌گیرد. نیازمندی به دیگران، نه تنها عزت و کرامت انسان را متزلزل می‌کند، بلکه در نهایت او را برده دیگران می‌سازد. در مبارزه با مستکبران در صحنه اقتصادی، به نظر می‌رسد که دو راهکار مهم در پیش است:

الف- دمیدن روح قناعت و بی‌اعتنایی به ثروتمندان

قانع بودن و به مال و ثروت دیگران طمع نداشتن، در مکتب پیامبران، یک «ارزش» است. رسول اکرم (ص) در این باره می‌فرماید:

«مَنْ عَظَمَ صَاحِبَ الدُّنْيَا وَاحْتَبَهُ لَطَمَعَ دُنْيَاهُ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِ» (۱)

کسی که اهل دنیا را بزرگ دارد و به طمع دنیای او، او را دوست بدارد، خداوند بر او خشم می‌گیرد.

نه تنها قناعت به عنوان یک ارزش اخلاقی توصیه شده است، بلکه بی‌اعتنایی به ثروتمندان و طرد مترفان، از مهمترین وظایف پیامبران شمرده می‌شود، به طوری که خداوند متعال در شب معراج به پیامبرش می‌فرماید:

(۱) - ثواب الاعمال، ص ۳۳۱.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۱۷

از ثروتمندان دوری کن و از نشستن با آنان بپرهیز. «۱»

کلامی نورانی از امیرمؤمنان علی (ع) ارزش این فرهنگ را نشان می‌دهد:

«ما أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ تِيَهُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ» «۲»

چه زیباست تواضع ثروتمندان در برابر فقیران برای پاداشی که نزد خدا دارند و زیباتر از آن بی‌اعتنایی فقیران به ثروتمندان است برای اعتماد و تکیه‌ای که بر خدا دارند.

کسانی که در این مکتب تربیت یافته‌اند، عمری را در فقر و تنگدستی زندگی کرده‌اند و نه تنها دست نیاز به سوی احدی دراز نکرده، بلکه حتی به فرصتهای پیش آمده برای رسیدن به الاف و الوف هم توجهی نداشتند. امام صادق (ع) می‌فرماید:

مردی ثروتمند خدمت رسول خدا (ص) رسید و کنار آن حضرت نشست. اندکی بعد، فقیری ژنده پوش به مجلس وارد شد و کنار ثروتمند نشست. مرد ثروتمند لباس‌های خویش را جمع کرد تا به آن ژنده‌پوش نخورد و کثیف نگردد. رسول خدا (ص) خطاب به او گفت: «آیا ترسیدی که چیزی از فقر او به تو برسد؟!» ثروتمند گفت: «خیر!» حضرت فرمود: «پس چه چیز تو را به این رفتار وا داشت؟!» مرد گفت: «ای رسول خدا! مرا شیطانی قرین است که کارهای زشت را برایم زیبا و کارهای زیبا را برایم زشت می‌نماید [برای جبران این خطا] نصف مالم را به این مرد بخشیدم.

رسول خدا (ص) به مرد فقیر فرمود: «آیا می‌پذیری؟» او گفت: «خیر!» ثروتمند پرسید: «چرا؟!» فقیر پاسخ داد: «می‌ترسم همان حال تو، دامنگیر من نیز بشود.» «۳»

اگر چنین حالتی در افراد جامعه پدید آید، دیگر هیچ گاه به آنان اجازه فروتنی نزد ظالمان و مستکبران و پذیرفتن استضعاف نمی‌دهد، بلکه آنان را انسان‌های آزاده‌ای می‌گرداند که برای گسستن تمام قید و بندها قیام می‌کنند.

ب- ریشه کن کردن فقر و تنگدستی

مستکبران، برای به خدمت گرفتن توده مردم و تحمیل سلطه جابرانه خود بر آنان، از

(۱) - ارشاد القلوب، دیلمی، ص ۲۰۱.

(۲) - نهج البلاغه، حکمت ۴۰۶.

(۳) - الحیاء، حکیمی، ج ۳، ص ۳۴۵.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۱۸

روش‌های مختلفی استفاده می‌کنند که از جمله فقیر و نیازمند نگاه داشتن آنان است. هنگامی که مستضعفان در تنگنای اقتصادی قرار گیرند، طبیعی است که توان مبارزه را از دست خواهند داد و وقت و اندیشه آنان به امرار معاش مشغول خواهد شد و دیگر فرصت تفکر درباره وضع موجود و بررسی راه‌های مبارزه و اقدام نخواهند داشت. قرآن، از زبان مستکبران منافقی که خود را در ردیف یاران رسول خدا (ص) جای داده بودند، نقل می‌فرماید:

«لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا» (۱)

به یاران و اطرافیان پیامبر انفاق نکنید تا پراکنده گردند.

بنابراین، یک راه کار مبارزاتی، تأمین اقتصادی و مادی جامعه و مسلمانان است تا فقر، آنان را مجبور به سر خم کردن نزد مستکبران نکند و از مبارزه، به خود مشغول نگردند.

ج- کوشی برای استقلال اقتصادی

اگر ملتی قانع باشد و به آنچه خود دارد، اکتفا کند و در جهت پیشرفت اقتصادی و استقلال اقتصادی گام بردارد، هیچ گاه مستکبران نمی توانند آنان را به خضوع در پیشگاه خود وا دارند. در جهان امروز، مستکبران استعمارگر از راه های زیر برای وابسته ساختن ملت ها سود می جویند:

- تک محصولی کردن اقتصاد کشورهای کوچک؛

- از بین بردن اقتصاد ملی و سنتی؛

- تشکیل انحصارات بین المللی و قبضه کردن بازارهای دنیا؛

- تاراج منابع و ذخایر؛

- وام دادن و بدهکار کردن کشورها؛

راه مبارزه با استکبار در این زمینه، جلوگیری از سقوط در این دام هاست و البته، موفقیت در همه زمینه ها و از جمله در این زمینه، شکستباری، پشتکار و استقامت می طلبد.

(۱) - منافقون (۶۳)، آیه ۷.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۱۹

فصل پنجم: بنی اسرائیل از استضعاف تا استکبار

اشاره

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۲۰

بنی اسرائیل از استضعاف تا استکبار

زندگانی بنی اسرائیل از داستان های عبرت انگیز قرآن کریم است و بخش های مختلف آن، در سوره های گوناگون بیان شده است؛ مردمی که با لطف و عنایت خدا از ظلم و ستم فرعونیان نجات یافتند و زمینه حاکمیت و وراثتشان در سرزمین مصر فراهم شد، اما خود، روحیه استکباری پیدا کردند و قومی بد نام و ستمگر گشتند. مهمترین نکته ای که از این داستان می تواند برای همه ملت ها مایه عبرت باشد آن است که جهاد و مبارزه با ظلم و ستم و رها شدن از سلطه مستکبران و به وراثت و حاکمیت رسیدن کافی نیست، بلکه حفظ و نگهداری این نعمت بزرگ الهی، اهمیت بیشتری دارد؛ چرا که در شرایط سخت استضعاف، زمینه انحراف و گردنکشی در برابر حق و حقیقت اندک است، در حالی که با رسیدن به قدرت و حکومت، زمینه لغزش و آلودگی و استکبار فراهم می شود. از این رو، در این مرحله تسلیم خدا بودن و بر اساس قسط و عدل عمل کردن و با ایمان باقی ماندن، بسی دشوارتر است. به همین دلیل، صاحبان قدرت، به مراقبت و توجه بیشتری نیازمندند.

یوسف صدیق (ع) شرایط دشوار چاه و زندان را با صبر و بردباری پشت سر نهاد، اما هنگامی که به قدرت و حاکمیت مصر رسید، خطاب به خداوند بزرگ عرض کرد:

«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» (۱)

(۱) - یوسف (۱۲)، آیه ۱۰۱.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۲۱

پروردگارا! تو به من حکومت و سلطنت عطا فرمودی و علم تعبیر خواب آموختی. ای خالق آسمان‌ها و زمین! تو ولی و سرپرست من در دنیا و آخرتی، مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق فرما.

طبیعی است که در شرایط دشوار چاه و زندان، انسان به یاد خداست، ولی در مسند قدرت و حکومت است که زمینه غفلت و اعراض از یاد خدا پیش می‌آید. از این رو، حضرت یوسف (ع) در اوج قدرت به خدا متوسل می‌شود تا غفلت از یاد خدا و روز قیامت او را دچار لغزش نکند.

تاریخ زندگانی بنی اسرائیل را می‌توان به چند دوره تقسیم کرد و از گذر بررسی آن، درس‌هایی پر ارزش آموخت. این دوره‌ها عبارتند از:

۱- پیش از موسی (ع)

بنی اسرائیل، فرزندان و نوادگان حضرت یعقوب (ع) بودند. «اسرائیل» نام عبرانی یعقوب (ع) و مرکب از دو کلمه «اسرا» به معنای «بنده» یا «برگزیده» و «ایل» به معنای «خدا» است. بنابراین، «اسرائیل» به معنای بنده یا برگزیده خداست. «۱» یعقوب (ع) از پیامبران الهی است. او فرزند اسحاق (ع) و نواده ابراهیم بت شکن (ع) است. یعقوب (ع) را دوازده فرزند بود که یکی از آنان، یوسف (ع)، پیامبر و برگزیده خدا بود و دیگر فرزندان، از مسلمانان و مؤمن بودند.

«اسلام» وصیت و سفارش حضرت ابراهیم (ع) و حضرت یعقوب (ع) به خاندان و فرزندان خود است:

«وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ* أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَاللَّهُ ابَائِكُمْ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًُا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (۲)

(۱) - مجمع البحرين، طریحی، ج ۱، ص ۱۳۹.

(۲) - بقره (۲)، آیات ۱۳۲-۱۳۳.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۲۲

و ابراهیم و یعقوب [در واپسین لحظه‌های عمر] فرزندان خود را به آیین اسلام وصیت کردند که: «ای فرزندانم! خداوند، این آیین پاک را برای شما برگزیده است و جز به آیین اسلام از دنیا نروید.» آیا هنگامی که مرگ یعقوب رسید، شما حاضر بودید در آن هنگام که به فرزندان خود گفت: «پس از من چه چیز را می‌پرستید؟» گفتند:

«خدای تو و خدای پدران ابراهیم و اسماعیل و اسحاق؛ خدای یکتا را و ما در برابر او تسلیم هستیم.»

گرچه فرزندان یعقوب (ع) مانند بسیاری از مسلمانان در زندگی خود مرتکب گناه، خطا و اشتباهاتی شدند و از جمله، در حق برادر و پدرشان ظلم کردند، ولی هیچ گاه منکر خدا نشدند و کفر نورزیدند. آنان به پدرشان محبت داشتند و می‌خواستند همه عشق و

علاقه پدر را نصیب خود گردانند و در این راه، یوسف (ع) را مانع می‌دیدند و تصمیم گرفتند با از میان برداشتن او، قلب پدر را از محبت او خالی کنند و خود جایگزین یوسف شوند.

سخن آنان هنگام اجرای نقشه خویش علیه یوسف (ع) این بود:

«اَقْتُلُوا يُوسُفَ اوِ اطْرَحُوهُ اَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ اَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» (۱)

یوسف را بکشید یا او را به سرزمین دور دستی بیفکنید تا توجه پدر تنها به شما باشد و بعد از آن [از گناه خود توبه می‌کنید و] مردمی صالح خواهید بود.

سرانجام که دریافتند اراده خدا بر اراده آنان غالب است، از برادر و پدر عذر خواستند و از پدر خواهش کردند برای آنان از درگاه خدا طلب بخشایش کند.

یعقوب (ع) و فرزندان او در فلسطین زندگی می‌کردند و به دلیل خشکسالی شدیدی که پیش آمد، به مصر هجرت کردند. تفصیل ماجرا در سوره یوسف (ع) آمده است.

فرزندان یعقوب (ع) که برای تجارت و تهیه آذوقه به مصر می‌رفتند، با برادرشان یوسف (ع) برخوردند که در آن زمان خزانه داری مصر را بر عهده داشت و به تقاضای او، همگی به مصر مهاجرت کردند و در آن جا ساکن شدند. بنا بر آنچه در تاریخ آمده است،

(۱) - یوسف (۱۲)، آیه ۹.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۲۳

در آن زمان، هکوس‌ها در مصر حکومت می‌کردند. آنان از آسیا به مصر مهاجرت کرده بودند و بعد از متلاشی شدن خاندان سیزدهم فراعنه، بر مصر حاکم شده بودند و از حدود سال ۲۰۹۸ تا سال ۱۵۸۷ قبل از میلاد در مصر حکومت داشتند. چنان که از آیات قرآن نیز برمی‌آید، پادشاهان و حاکمان آن دوره مصر با این که مشرک بودند، رنگ و بویی از مردماری و عدالت داشتند و بنی‌اسرائیل خدا پرست در حکومت آنان به آسایش و امنیت زندگی می‌کردند. این وضع ادامه داشت تا این که حکومت هکوس‌ها منقرض شد و خاندان هجدهم فراعنه حاکم گشتند. با حاکم شدن فراعنه، وضع بنی‌اسرائیل دگرگون شد و به چند دلیل از جانب حکومت فرعون‌ی مورد ظلم و ستم قرار گرفتند. از آن جمله است:

۱- آنان را مصری اصیل نمی‌دانستند. بلکه خارجیانی به حساب می‌آوردند که در آن جامعه جای پا باز کرده و ماندگار شده بودند.

۲- بنی اسرائیل با هکوس‌ها رابطه حسنه داشتند و تقریباً از حامیان آنان بودند.

۳- بنی اسرائیل به دلیل حفظ اعتقادات و آداب و رسوم خود، به صورت یک جامعه بسته در درون جامعه بزرگ مصر به سر می‌بردند و این نسبت به آنان سوءظن ایجاد می‌کرد.

بنی اسرائیل با وجود فشار شدید فرعونیان، بر آداب و عقاید و رسوم آبا و اجدادی خویش پای می‌فشردند و حتی نسبت به خالص ماندن نژاد خویش تعصب می‌ورزیدند و حاضر نمی‌شدند فرهنگ و قومیت خود را رها کنند و تسلیم فرهنگ جاهلی و مشرکانه فرعون‌ی گردند. مقاومت و سرسختی آنان نیز بر قهر و غضب فرعونیان می‌افزود و احساسات کینه توزانه آنان را می‌شورانید تا بیشتر سختگیری کنند.

فراعنه مصر مردم را به پرستش خدایان و ارباب انواع دعوت می‌کردند و خود را در زمره خدایان بر می‌شمردند و بلکه فرعون زمان موسی (ع) خود را «برترین رب» (۱) معرفی می‌کرد؛ چنان که قرآن کریم از او حکایت فرموده است:

«اَنَا رَبُّكُمْ اَلْاَعْلٰی» (۲)

(۱) - ر. ک: المیزان، ج ۸، ص ۲۲۳.

(۲) - نازعات (۷۹)، آیه ۲۴.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۲۴

من پروردگار برتر شمایم.

«مَا عَلَّمْتُ لَكُمْ مِنْ آلِهِ غَيْرِي» (۱)

جز خودم، برای شما خدایی نمی‌شناسم.

بنی اسرائیل در برابر این عقاید باطل، مقاومت می‌کرد و از پذیرفتن آن ابا می‌ورزید و بر عقاید توحیدی خود پای می‌فشرد و این بر فراغه بسیار سخت بود. مقام معظم رهبری درباره مقاومت بنی اسرائیل می‌فرماید:

بنی اسرائیل برجسته‌ترین بندگان خدا و نژاد برگزیده الهی بودند- در آن دوران- و این هم آسان به دست نیامده بود، اینها سالهای متمادی در زیر فشار حکومت فرعون مبارزه کرده بودند، واقعاً مبارزه کرده بودند، ایستادگی کرده بودند، اینها با وجود حکومت عظیم فرعون در مصر- که معلوم است حکومت فرعون، میدانید که یک حکومت فوق العاده‌ای بوده که نشان و آثار حکومت فرعون حالا دارد در تاریخ نشان داده می‌شود- در زیر فشار آن حکومتی که هم متمدن بود هم قهار بود هم ظالم بود هم بسیار در اداره امور کشور موفق بود، در زیر فشار آن حکومت عادات خودشان را عوض نکردند چه برسد دین خودشان. دینشان را حفظ کردند، عاداتشان را حفظ کردند، سنتهایشان را حفظ کردند، نژاد خویش را حفظ کردند، نژاد را حفظ کردند و من احتمال می‌دهم اینکه فرعون گفت: «يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ»: مردهاشان را ذبح کنند و زنانشان را زنده نگه دارند نمی‌گویند آنها را رها کنند «یذرون نساءهم» و لشان کنند، نه، زنده نگه دارند «یستحیون نساءهم» برای این بوده که این نژاد را به هم بزنند و از بین ببرند، نگذارد این استقامت نژادی باقی بماند، نژاد را خراب کند. مقصودش این بوده بسپرد زنده‌ای اینها را دست سربازها و نوکرها و اینها که اصلاً این نژاد باقی نماند، بیچاره شده بود و الا در قضیه حضرت موسی (ع) اگر دنبال حضرت موسی (ع) بود کافی بود بچه‌ها را بکشد مردها را [لازم نبود] بکشد بعد هم نگه داشتن زنها خصوصیتی نداشت که رویش تکیه بکند.

(۱) - قصص (۲۸)، آیه ۳۸.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۲۵

این «يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ» که بخصوص ابقاء زنان، حفظ زنان و نگه داشتن زنان البته نه برای دائم، برای یک مدتی، برای یک نسلی یا برای کمتر از نسلی، برای این بود که نسل را خراب کند، می‌دید این نسل ایستا، مقتدر و قوی است، می‌بینید بنی اسرائیل اینها بودند، یک نژاد برگزیده، یک نژاد مبارز، یک نژاد طاقت آورده، صبر کرده و در مصائب در طول چند قرن. گمانم- حالا البته یادم نیست- چهار صد سال سلطه فرعون بر اینها بوده است که اینها را از مرکز خودشان که همان منطقه بیت المقدس است آورده بودند اینجا یا خودشان آمده بودند، از زمان حضرت یوسف آمده بودند و همان طور مانده بودند آنجا. حکومت، حکومت کفر بود، اینها عناصر مؤمن بودند. در آن حکومت آن دین یعقوبی و اسحاقی را حفظ کرده بودند، آن روش خودشان را و آن سخن خودشان را [حفظ کرده بودند]. (۱)

قرآن وضع اسفناک بنی اسرائیل در آن دوران را چنین بیان می‌فرماید:

«وَأَنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (۲)

فرعون در زمین سر برافراشت، و مردمش را طبقه طبقه ساخت؛ طبقه‌ای از آنان را زیون می‌داشت پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را [برای بهره‌کشی زنده بر جای می‌گذاشت که او از فسادکاران بود.

در چنین شرایط خفقان آوری که کسی جسارت و توان مقابله نداشت و همگان در خواری و مظلومیت به سر می‌بردند، موسی بن عمران (ع) به دنیا آمد. خدای سبحان محبت او را در دل زن مراقب قبضی نهاد و مانع گزارش او به دربار فرعون شد. درحالی که ترس و هراس تمام وجود مادر و خاندان او را فرا گرفته بود، به امر الهی، موسی (ع) را در صندوقی نهاده، به دریا افکندند. اراده خدا بر رشد او در دربار فرعون، تحقق یافت و موسی (ع) در خانه فرعون رشد کرد و به سن جوانی رسید. روزی موسی (ع) شاهد درگیری مظلومی از بنی اسرائیل با ظالمی از آل فرعون بود و به یاری مظلوم شتافت و با

(۱) - زمزم ولایت ۴، ص ۱۸ و ۱۹، روابط عمومی فرماندهی کل سپاه.

(۲) - قصص (۲۸)، آیه ۴ و نیز ر. ک به بقره (۲)، آیه ۴۹ و ۵۰؛ اعراف (۷)، آیه ۱۰۵.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۲۶

مشتی محکم ظالم را کشت و بدین سبب تحت تعقیب قرار گرفت و به ناچار از ترس مأموران حکومتی، از مصر خارج شد. «۱» بنی اسرائیل به دلیل وعده‌ای که از پیامبران پیش شنیده بودند، در انتظار ظهور پیامبری بودند که به داد آنان خواهد رسید و از شر فرعونیان نجاتشان خواهد داد. آنان مجبور بودند کارهای پست و دشوار انجام دهند و هرگونه ظلم و شکنجه‌ای را تحمل کنند و فریادرسی در مصر نداشتند.

۲- بعثت موسی (ع) و حاکمیت بنی اسرائیل

حضرت موسی (ع) از مصر به مدین سفر کرد و سال‌ها در خانه حضرت شعیب (ع) به سر بُرد. سرانجام، در راه بازگشت، به مقام نبوت رسید و مأموریت یافت که ضمن مبارزه با فرعون، بنی اسرائیل را از ظلم و ستم او برهاند. قرآن در این باره می‌فرماید: «وَلَقَدْ ارْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» «۲» در حقیقت، موسی را با آیات خود فرستادیم [و به او فرمودیم که قوم خود را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آور و روزهای خدا را به یادشان آور که بی گمان، در این [یادآوری برای هر شکیبای سپاسگزاری عبرت هاست. موسی (ع) و برادرش به پشت گرمی نوید الهی روانه دربار فرعون شدند تا آزادی بنی اسرائیل را از او بخواهند. خدای بزرگ، آنان را چنین وعده داده بود:

«نَجْعَلُ لَكُمْ سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمَا وَ مِنْ اتَّبَعَكُمْ الْغَالِبُونَ» «۳»

برای شما، هر دو، تسلطی قرار خواهیم داد که؛ [با وجود] آیات ما، به شما دست نخواهند یافت. شما و هر کس شما را پیروی کند، چیره خواهید بود.

خداوند، بارها برای تنبیه فرعونیان و آزاد کردن بنی اسرائیل از دست آنان، بلاهای

(۱) - قصص، آیات ۷-۲۱.

(۲) - ابراهیم (۱۴)، آیه ۵.

(۳) - قصص (۲۸)، آیه ۳۵.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۲۷

گوناگون همچون قحطی و خشکسالی، توفان، حمله ملخ‌ها به زراعت، آلودگی به شپش، حمله وزغ‌ها و تبدیل شدن آب آشامیدنی به خون به سوی‌شان گسیل فرمود، ولی هر بار که به درخواست آنان و دعای موسی (ع) عذاب برداشته می‌شد، بر عصیان و تکذیب

خود ادامه می‌دادند تا سرانجام به نابودی‌شان منجر شد؛ چنان که خدای سبحان در قرآن می‌فرماید:

«كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخَذَ عَزِيزٌ مُّقْتَدِرٌ» (۱)

همه آیات ما را تکذیب کردند؛ پس به قهر و اقتدار خود [گریبان آنان را گرفتیم].

در این زمان، ستم و استکبار فرعون، تنها متوجه بنی اسرائیل نبود، بلکه در میان قبطیان نیز افراد مؤمن توان اظهار ایمان و اعتقاد خود را نداشتند؛ چنان که مرد مؤمنی که موسی (ع) را از تصمیم فرعون بر قتل او آگاه ساخت تا از مصر خارج شود، «۲» دستگیر شد و به قتل رسید و جسدش قطعه قطعه گردید اما ایمانش را از کف نداد. «۳»

ساحران فرعون نیز که خود را در مصاف با موسی (ع) و معجزه او، ناتوان یافته بودند و به او ایمان آوردند، از سوی فرعون تهدید شدند که:

«أَمْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ ... لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ» (۴)

آیا پیش از این که به شما اجازه دهم، به او ایمان آوردید ... بی گمان، دست و پایتان را بر عکس می‌برم و حتماً همه شما را به دار می‌کشم.

آسیه، همسر فرعون نیز که پس از مشاهده معجزه موسی (ع) به او ایمان آورده بود، تحت شکنجه‌های فرعون جان داد. «۵»

مبارزه موسی (ع) با فرعون در مراحل مختلف و عزیمت آن حضرت همراه با بنی اسرائیل از مصر و تعقیب آنان از سوی لشکریان فرعون و گذر معجزه آسای آنان از

(۱) - قمر (۵۴)، آیه ۴۲.

(۲) - مؤمن (۴۰)، آیه ۴۵.

(۳) - بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۶۲، روایتی از امام صادق (ع).

(۴) - اعراف (۷)، آیات ۱۲۳ و ۱۲۴.

(۵) - تاریخ انبیا، سید هاشم رسولی، ج ۲، ص ۸۰.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۲۸

دریای نیل و غرق شدن دشمن و پیروزی نهایی بر فرعونیان تحقق یافت و بدین وسیله خدای سبحان بر بنی اسرائیل منت نهاد و آنان را از سلطه فرعون رهایی بخشید؛ چنان که می‌فرماید:

«وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَ قَوْمَهُمَا مِنَ الْكُوفِ الْعَظِيمِ وَ نَصَرْنَا هُمَا فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ» (۱)

و ما بر موسی و هارون منت گذاردیم و هر دو را با قومشان از بلای بزرگ [فرعونیان نجات دادیم و آنان را یاری دادیم تا غالب شدند.

۳- استکبار بنی اسرائیل

بنی اسرائیل به رهبری موسی (ع) پس از مدت‌ها تحمل آزار و شکنجه، نتیجه شکیبایی و استواری خود را یافتند و به اراده الهی، از ظلم و ستم فرعونیان رها گشتند، دشمنانشان غرق شدند و جانشینی در زمین بدانان رسید. ملتی که تا دیروز برده و تحت ستم بود، امروز آزاد شد و از جانب خداوند بزرگ، به فضیلت و بزرگی رسید:

«وَأَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ يُسْتَضَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا»

و مشرق‌ها و مغرب‌های پر برکت زمین را به آن قوم مستضعف واگذارديم و وعده نيك پروردگارت بر بنی اسرائیل به دليل شكيبايی شان، تحقق يافت.

«يا بنی اسرائیل اذکروا نِعْمَتِي الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاِنِي فَضَّلْتُكُمْ عَلَي الْعَالَمِينَ» (۳)

ای بنی اسرائیل! به یاد آورید نعمتی را که به شما بخشیدم و این که شما را بر جهانیان برتری دادم.

«وَ اذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اذْ جَعَلَ فِيكُمْ اَنْبِيَاءَ وَ

(۱) - صافات (۳۷)، آیات ۱۱۴ - ۱۱۵.

(۲) - اعراف (۷)، آیه ۱۳۷.

(۳) - بقره (۲)، آیه ۴۷.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۲۹

جَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَ اَتَيْكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ اَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ» (۱)

و آن گاه که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم! نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید آن گاه که در میان شما پیامبرانی قرار داد و شما را حاکم و صاحب اختیار ساخت و به شما چیزهایی بخشید که به هیچ یک از جهانیان نبخشیده است.

ولی متأسفانه، این مردم به جای شکرگزاری، تقوا، پایداری در ایمان و پابندی به عهد توحید، گذشته را فراموش کردند، فضیلت و برگزیدگی خدایی را به قومیت و نژاد خود نسبت دادند و از توحید و بندگی خارج شدند، استکبار ورزیدند و خیره سری کردند.

آنان، باید توجه می کردند که خداوند بر بیچارگی و درماندگی شان رحم آورده و آنان را از ظلم و ستم رهانیده و حکومت در زمین بخشیده تا پس از آن به رضای خدا عمل کنند؛ چنان که موسی (ع) پیش از نجات بنی اسرائیل به آنان وعده داده بود.

هنگامی که فرعون دستور قتل مردان و خفت و خواری زنان بنی اسرائیل را صادر کرد، موسی (ع) به قوم خود فرمود:

«اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا اِنَّ الْاَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ * قَالُوا اَوْذِنَا مِنْ قَبْلِ اَنْ تَأْتِنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ اَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» (۲)

«از خدا یاری جوید و پایداری پیشه کنید که زمین از آن خداست و آن را به هر کسی از بندگانش که بخواهد می بخشد و سرانجام برای پرهیزکاران است.» گفتند: «پیش از آن که به سوی ما بیایی آزار دیدیم و پس از آمدنت نیز آزار می بینیم!» گفت: «امید است پروردگار تان دشمن شما را هلاک کند و شما را در زمین جانشین سازد؛ پس بنگرد که چگونه عمل می کنید.»

ولی بنی اسرائیل معتقد به برتری نژادی شد و همین اعتقاد نادرست منشأ اعتقادات نادرست دیگر و فساد اخلاقی و عملی گشت و آنان را به مقابله با پیامبران و بندگان صالح

(۱) - مائده (۵)، آیه ۲۰.

(۲) - اعراف (۷)، آیات ۱۲۸ - ۱۲۹.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۳۰

خدا واداشت و کارنامه آنان را سیاه ساخت.

یهود گمان می کند که تنها ملتی است که ارتباط نسبی همه جانبه با آدم (ع) دارد و از سلاله آدم است و تنها آنان فرزندان آدم حساب می شوند و چون آدم بدون وساطت پدر و مادر، از جانب خدا خلق شده فرزند خداست و آنان نیز به واسطه آدم (ع) فرزندان خدا هستند و بقیه انسان‌ها در اثر تحول و تطور، از طبیعت مادی به وجود آمده‌اند و فرزندان زمین هستند و در حقیقت

حیواناتی هستند که شکل بشر به خود گرفته‌اند. «۱»

در تلمود- شرح کتاب مقدس- آمده است:

بعد از آن که خدا بر یهود غضب کرد و معبد آنان در بیت‌المقدس را [به دست بخت نصیر] خراب کرد، پشیمان شد و زاری می‌کرد و فریاد می‌کشید: وای بر من، زیرا اجازه دادم خانه‌ام غارت شود و هیکلم [معبد بیت‌المقدس] آتش زده شود و فرزندانم متفرق گردند. «۲»

در جای دیگر از تلمود آمده است:

ارواح یهود با ارواح بقیه مردم فرق دارد زیرا ارواح یهود جزئی از خدا است؛ مانند فرزند که جزئی از پدر است. بر هر یهودی لازم است که با بذل توان خویش مانع تسلط بقیه مردم در زمین گردد. اعتبار یهودی نزد خدا بیشتر از اعتبار ملائکه است. یهودی جزء خداست. پس اگر یک امی [غیر یهودی] را بزند مانند آن است که عزت الهی را کوبیده باشد و تفاوت درجه یهود با غیر یهودی مانند تفاوت درجه انسان با حیوان است. یهودی حق دارد در معامله غیر یهودی را فریب دهد و به دروغ برای او قسم بخورد. «۳»

در فرازهایی از کتاب پروتکل و صورت مجلس حکمای یهود چنین آمده است:

نطفه غیر یهودی مثل نطفه بقیه حیوانات است. اگر یهود نبودند، برکت از روی زمین برداشته می‌شد و آفتاب ظاهر نمی‌شد و باران نمی‌بارید. اجانب برای خدمت کردن

(۱)- ردّ علی التوراه، ندره الیازجی، ص ۲۳.

(۲)- بنو اسرائیل فی القرآن و السنه، طنطاوی، ص ۷۴ به نقل از «همجیه التعالیم الصهیونیه».

(۳)- همان، ص ۷۴، به نقل از الکنز المرصود فی قواعد التلمود، ص ۴۸.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۳۱

به یهود به صورت انسان خلق شده‌اند. اگر فردی بر غیر یهودی کوچکترین ترحمی روا دارد، از عدالت خارج است. غش و خدعه کردن با غیر یهودی بی مانع است.

زدی از یهودی حرام و از غیر یهودی جایز است. هرگاه یهودی و اجنبی شکایت داشته باشند، باید حق را به جانب یهودی داد اگر چه بر باطل باشد. ربودن اموال دیگران به وسیله ربا مانعی ندارد؛ زیرا خداوند یهودی را به ربا گرفتن از غیر یهودی امر می‌فرماید. غیر یهودی را هر چند صالح و پرهیزکار باشد، باید کشت. حرام است غیر یهودی را نجات دهید حتی اگر در چاهی بیفتد باید فوراً سنگی بر در آن گذاشت.

اگر یکی از اجانب را بکشیم مانند این است که در راه خدا قربانی کرده‌ایم. اگر غیر یهودی را در دریا غریق یافتی - نباید نجاتش دهی. تعدی کردن به ناموس غیر یهودی مانعی ندارد؛ زیرا کفار مثل حیوانات هستند و حیوانات را زناشویی نیست.

قسم دروغ خوردن جایز است، خصوصاً در معاملات با غیر یهود. ما باید دختران زیبای خود را به پادشاهان، وزرا و شخصیت‌های برجسته تزویج کنیم تا به وسیله آنان بر حکومت‌های جهان تسلط یابیم. «۱»

قرآن کریم، توهمات و اعتقادات باطل یهود را چنین بازگو می‌فرماید:

«قَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ ابْنَاءُ اللَّهِ وَاجِبَاءُ» «۲»

یهود و نصارا گفتند: «ما فرزندان خدا و دوستان اویم.»

«قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ أَلَّا آيَاتًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» «۳»

و یهودیان گفتند: «آتش دوزخ به ما نمی‌رسد، مگر چند روزی [و کیفر ما به دلیل امتیازی که بر دیگر اقوام داریم، بسیار محدود است.] و این افترا، آنان را در دینشان مغرور ساخت.

«قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ أَلَا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ» (۴)

(۱) - دنیا و یهود، شیرازی، ص ۱۲۲ - ۱۳۰.

(۲) - مائده (۵)، آیه ۱۸.

(۳) - آل عمران (۳)، آیه ۲۴.

(۴) - بقره (۲)، آیه ۱۱۱.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۳۲

گفتند: «داخل بهشت نمی‌شود، مگر کسی که یهودی یا نصرانی است.» این آمال و اوهام آنان است.

«مِنْهُمْ مَنْ أَنْ تَأْمَنَهُ بَدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيْنِ سَبِيلٌ» (۱)

برخی از اهل کتاب [یهودیان را اگر یک دینار امانت دهی، آن را به تو باز نمی‌گرداند مگر این که [برای گرفتن آن بیوسته بالای سرش بایستی و این بدان سبب است که گویند: «ما، در برابر امّیین / غیر یهودیان مسؤول نیستیم.»

۴- نموده‌های استکباری

اشاره

توهّمات باطل بنی اسرائیل، از همان هنگام نجات یافتن، آنان را به بیراهه کشانید و به کارهایی واداشت که نشانگر روحیه استکباری و خودبرترینی آنان بود. اینک، به مواردی از کزروی‌ها و تجاوزگری‌های بنی اسرائیل، که از آیات قرآن استفاده می‌شود، می‌پردازیم.

الف- شرک و بت پرستی

بنی اسرائیل، به محض عبور از رود نیل، از موسی درخواست خدایی اختصاصی، محسوس و ملموس کردند. قرآن کریم از ماجرا چنین سخن می‌گوید:

«وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا آلِهَةً كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» (۲)

و بنی اسرائیل را از دریا به ساحل رساندیم. پس، به قومی که به پرستش بتان خود مشغول بودند، برخوردند [و به آیین بت پرستی مایل شدند] و گفتند: «ای موسی! برای ما خدایی چون خدایانی که این بت پرستان دارند، مقرر کن.» موسی در پاسخ گفت: «شما مردمی سخت نادانید.»

(۱) - آل عمران (۳)، آیه ۷۵.

(۲) - اعراف (۷)، آیه ۱۳۸.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۳۳

در این ماجرا، دو موضوع شایسته دقت است: یکی تقاضای خدای محسوس و دیدنی؛ و علت آن چنان که علامه طباطبائی گفته است این بوده که گر چه بنی اسرائیل تا آن زمان بر دین توحیدی جدّ خود، ابراهیم (ع) بودند، ولی به واقع، مردمی مادی و حسی بودند و جز به شیء محسوس و مادی اعتقادی اصیل نداشتند. از طرف دیگر، مدت‌ها همجواری با قبطیان بت پرست در آنان بی تأثیر نبود؛ «۱» از این رو، تقاضای خدای دیدنی و محسوس کردند. موضوع دوم، تقاضای خدای اختصاصی است. آنان به دلیل ویژگی خودبینی و استکباری که یافته بودند، خود را از دیگر مردم جدا می‌دانستند و خدایی اختصاصی می‌خواستند و از این رو، به حضرت موسی (ع) گفتند: «اجْعَلْ لَنَا آلِهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ». حضرت موسی (ع) به سخن آنان پاسخ گفت و عمل بت پرستان را باطل شمرد و فرمود:

«اغْيِرِ اللَّهُ ابْغِيكُمْ الْهَاءَ وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» «۲»

آیا جز خدا را برای شما به خدایی بپذیرم و حال آن که او شما را بر جهانیان برتری داد؟!!

ولی متأسفانه این گرایش‌های زیانبار همچنان در یهود باقی ماند و چندی بعد ظهور کرد؛ هنگامی که حضرت موسی (ع) برای سی روز به میقات «طور» رفت و بر زمان میقات ده روز اضافه شد؛ پس از پایان یافتن سی روز و نیامدن حضرت موسی (ع) منحران از فرصت استفاده کردند و به سردمداری سامری، بر خلیفه موسی شوریدند و با ساختن گوساله، مردم را به گوساله پرستی کشانیدند؛ گوساله‌ای که نه می‌دید و نه می‌شنید و نه می‌توانست دردی از دردهای آنان را دوا کند. «۳»

ب- بهانه جویی

یکی دیگر از نمودهای استکباری بنی اسرائیل، بهانه تراشی‌های مختلف آنان در

(۱)- المیزان، ج ۸، ص ۲۴۳.

(۲)- اعراف (۷)، آیه ۱۴۰.

(۳)- جهان مذهبی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ص ۵۸۷؛ رد علی الیهود، ندره الیازجی، ص ۱۶۸؛ تحقیقی در دین یهود، جلال الدین آشتیانی ص ۲۳۹-۲۲۸، ۲۲۳، ۱۵۴، ۱۵۵؛ ادیان زنده جهان، رابرت هیوم، ص ۲۵۲، ۲۵۶. استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۳۴

مقابل پیامبر است. بنی اسرائیل، پس از عبور از نیل، به موسی (ع) اعتراض کردند که ما را از خانه هایمان خارج کرده و در این بیابان بی آب و غذا در برابر گرمای آفتاب آورده‌ای.

در این مرحله شیره درختان و نیز گوشت نوعی پرنده به عنوان غذا و نیز سایه بانی از ابر برای جلوگیری از حرارت خورشید و عمود نوری از آسمان برای روشن کردن اطرافشان در تاریکی شب فراهم گردید.

پس از مدتی که بهانه تشنگی را مطرح کردند، به امر خدای سبحان دوازده چشمه از سنگی جوشیدن گرفت و دوازده قبیله بنی اسرائیل از آن سیراب شدند. برخی مفسران جوشیدن دوازده چشمه و نیز باز شدن دوازده راه در نیل برای عبور آنان را دلیل بر اختلاف و ناسازگاری این دوازده تیره بنی اسرائیل دانسته‌اند که همواره با یکدیگر عناد و اختلاف داشته‌اند.

پس از مدتی، کفران نعمت کردند و بهانه‌ای دیگر گرفتند که ما از خوردن یک نوع غذا خسته شده‌ایم و خیار و عدس و سیر و ... می‌خواهیم. خداوند، «من و سلوی» را، که غذای بهتری بود و بی‌زحمت فراهم می‌شد، قطع کرد و آنان مجبور شدند برای تهیه غذا به کشت و کار بپردازند و گیاهان و حبوباتی که مایل بودند، از زمین برداشت کنند.

نمونه دیگر از بهانه جویی آنان در ماجرای ذبح گاو بود. هنگامی که فردی از بنی اسرائیل کشته شد و نتوانستند قاتل او را بیابند و به

موسی مراجعه کردند، خدای سبحان امر کرد که گاوی بکشند و قسمتی از آن را به مرده بزنند تا زنده شده و قاتلش را معرفی کند. به موسی (ع) گفتند: «آیا ما را مسخره می‌کنی؟!» «۱» پس از مدتی از ویژگی‌های گاو مورد نظر پرسیدند و آنقدر استفسار کردند که کار بر آنان مشکل شد. «۲» گروهی از علما با استناد به روایاتی از امامان (ع) معتقدند که اگر در همان ابتدا گاوی را ذبح می‌کردند، تکلیف از آنان ساقط می‌شد، ولی با پرسش‌های فراوان از ویژگی‌های گاو، یافتن حیوانی با آن ویژگی‌ها، کار را دشوارتر کرد. «۳»

(۱) - بقره (۲)، آیه ۶۷.

(۲) - همان، آیات ۶۸ به بعد.

(۳) - مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۳۶؛ بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۲۶۶، ۲۹۳ و ۲۹۴.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۳۵

سرّ این که دستور ذبح گاو به آنان داده شد، آن بود که گاو و گوساله - از زمان زندگی آنان در مصر و مشاهده گاوپرستی گروهی از مصریان - در ذهنشان قداستی یافته بود و سامری نیز از همین راه برای فریب استفاده کرد و خداوند می‌خواست که این قداست از قلبشان خارج شود.

خدای سبحان پس از نقل ماجرا، درباره آنان می‌فرماید:

«فَذَبْحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ» «۱»

پس گاو را سر بریدند، و چیزی نمانده بود که انجام ندهند.

ج - پیمان شکنی

بنی اسرائیل آنقدر در برابر پیامبرشان، پیمان شکستند که پیمان شکنی سیره و عادت آنان شد، به گونه‌ای که وقتی خداوند متعال تورات را به عنوان برنامه زندگی نازل فرمود تا از حلال و حرام آگاه گردند، از پذیرفتن آن سرباز زدند و خدای سبحان با قرار دادن بخشی از کوه در بالای سرشان، آنان را تهدید کرد. به ناچار سر به سجده نهاد، عذرخواهی کردند. اما دیری نپایید که با رفع عذاب، پیمان خود را فراموش کردند. «۲»

نمونه بارزی از این خصلت را در ماجرای «ممنوعیت صید در روز شنبه» مشاهده می‌کنیم:

با آن که حضرت موسی (ع) آنان را از صید ماهی در روزهای شنبه باز می‌داشت و آنان را موظف کرده بود که در این روز به امور دینی و عبادی خود پردازند، اما به خیال خام خود به فکر فریب خدا و موسی (ع) افتادند. تورهای ماهیگیری را در روز جمعه در نهر می‌گشودند و شب یکشنبه آن‌ها را بر می‌چیدند و ماهیانی که در آن‌ها افتاده بود، صید می‌کردند. «۳»

(۱) - بقره (۲)، آیه ۷۱.

(۲) - همان، آیه ۶۳.

(۳) - البرهان، بحرانی، ج ۲، ص ۴۲، بنابر بعضی روایات خندقها و حوضچه‌هایی می‌کنند تا روز شنبه ماهیها در آن حوضچه‌ها بیفتند و بازگشت به دریا برای آنها امکان نداشته باشد و روز بعد آنها را صید کنند.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۳۶

د - پیامبر کشی

ویژگی استکباری و دلخوشی به اوهام، تخیلات و آرزوها، بنی اسرائیل را به مقابله با پیامبران و حق گویان کشانید. از آن جا که پیامبران با استکبارشان به مبارزه برخاستند و خوش خیالی‌های آنان را باطل شمردند و این موافق طبع آنان نبود، به تکذیب و کشتن پیامبران اقدام کردند:

«أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ»

پس چرا هرگاه پیامبری [برای هدایت شما] چیزی را که خوشایند شما نبود، برایتان می‌آورد، کبر می‌ورزیدید و گروهی را دروغگو می‌خواندید و گروهی را می‌کشتید.

ه- تحریف و کتمان

تحریف و کتمان آیات حق، نمود دیگر روحیه استکباری یهودیان است. آگاهان و عالمان این قوم از طرفی به کتمان حقایق می‌پرداختند و از طرف دیگر دست به تحریف می‌زدند. آیاتی از کتاب حق را از دسترس عموم خارج می‌کردند و آیات دیگر را تغییر می‌دادند تا قدرت و شوکتشان را حفظ کنند.

همین یهودیانی که برای یافتن آخرین پیامبر، از سرزمین خود به حجاز هجرت کردند، چون آن حضرت را از عرب یافتند و دیدند که مشرکان مدینه در ایمان آوردن به او گوی سبقت را ربوده‌اند و با ایمان آوردن به پیامبر باید فضیلت‌های توهمی را به دور بریزند و با عرب‌های بیابانی پا برهنه مسلمان برابر نشینند، نتوانستند بر خیره سری و خود بزرگ بینی خویش غلبه کنند و اسلام را نپذیرفتند و آیات تورات را که مؤید قرآن و اسلام بود، تحریف یا کتمان کردند.

حسد ناشی از استکبار و خود بزرگ بینی چنان بر آنان چیره شد که حاضر شدند اعلام کنند شرک و بت پرستی از ایمان و دین مسلمانان برتر است «۱» و همین حسد و تکبر

(۱) - نساء (۴)، آیه ۵۱.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۳۷

آنان را به مقابله با حق و حق جویان و حق گویان کشانید به گونه‌ای که در دشمنی با مسلمانان گوی سبقت را ربودند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

یهود را سر سخت‌ترین دشمن مسلمانان و نصارا را نزدیکترین گروه‌ها از حیث دوستی به مسلمانان خواهی یافت.

سپس، درباره علت محبت نصارا به مسلمانان می‌فرماید:

به دلیل آن که در میان آنان عالمان و راهبان تارک دنیا بسیار هست و آنان استکبار نمی‌ورزند. «۱»

از این مقایسه یهود و نصارا آشکار می‌شود که علت عداوت و سرسختی یهود نسبت به مسلمان عبارت است از:

۱- نبودن عالمان راستین در یهود (عالمان آگاه و روشن ضمیر)؛

۲- نبودن زاهدان تارک دنیا؛

۳- خوی استکباری آنان.

(۱) - مائده (۵)، آیات ۸۲-۸۳.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۳۹

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۴۰

جهت گیری کلی ادیان

پیامبران، که برای هدایت بشر مبعوث شده، همگی اصول مشترکی را مطرح کرده‌اند، به گونه‌ای که در قرآن به جای تعبیر «ادیان»، تعبیر «دین» آمده و دین، «اسلام» خوانده شده است؛ «۱» چرا که همه پیامبران، حامل یک دین بوده‌اند و هر یک، دین و شریعت قبلی را به صورت کاملتر ارائه داده‌اند تا این که بعثت پیامبران و نزول دین، با ظهور پیامبر اسلام (ص) ختم شد.

مهمترین اصلی که محور دعوت پیامبران بوده، رهانیدن مردم از طاغوت‌ها و رساندن آنان به بندگی خداست؛ چنان که قرآن مجید می‌فرماید:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» «۲»

در میان هر امتی پیامبری مبعوث کردیم که خدا را پرستید و از اطاعت طاغوت پرهیزید.

رسیدن به مقام عبودیت، بالا-ترین نقطه کمال است که آدمی برای نیل بدان آفریده شده و دیگر اهدافی که پیامبران دنبال می‌کردند، برای رساندن انسان و جامعه بشری به این نقطه بوده است. بعثت انبیا برای رفع اختلافات مردم «۳» و هدایت آنان به یکتاپرستی، تعلیم و تربیت «۴»، و نیز تلاش و کوشش در جهت اقامه قسط و عدالت اجتماعی «۵»، همگی

(۱) - آل عمران (۳)، آیه ۱۹، بقره (۲)، آیات ۱۳۱-۱۳۳؛ نمل (۲۷)، آیه ۴۴؛ مائده (۵)، آیه ۴۴ و ...

(۲) - نحل (۲۷)، آیه ۳۶.

(۳) - بقره (۲)، آیه ۲۱۳.

(۴) - اسراء (۱۷)، آیه ۳۹.

(۵) - حدید (۵۷)، آیه ۲۵.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۴۱

در همین راستا بوده است.

از آن جا که هدف نهایی همه پیامبران یکی بوده، جهتگیری کلی آنان نیز در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و حقوقی مشترک است و این فصل عهده‌دار بیان برخی از این جهتگیری‌هاست.

۱- حمایت از مستضعفان

مهمترین پایه دعوت، «توحید» به معنای نفی معبودهای دروغین و طاغوت‌ها و اطاعت و پرستش خدای سبحان است. از این رو، عمده‌ترین جهتگیری ادیان، «مبارزه با استکبار و حمایت از محرومان و مستضعفان» است. این نکته در سیره انبیا، چنان روشن است که جای هیچ گونه تردیدی در آن نیست. مردم را از تحت اطاعت و عبودیت طاغوت‌ها خارج کردن و دست رد به سینه آنان زدن و خدای یگانه را به عنوان معبود و حاکم بر جهان و سرنوشت انسان شناختن، به طور طبیعی واکنش صاحب منصبان و مستکبران را- که قدرت و حاکمیت خود را در معرض زوال می‌بینند- بر می‌انگیزد. هیچ پیامبری را نمی‌توان یافت که در راه نجات مظلومان و مستضعفان از تحت سلطه ظالمان و مستکبران، با آنان در نیفتاده باشد؛ چنان که در افتادن با شرک و بت پرستی، جهالت، خرافه و

ظلم و ستم را یکی از نشانه‌های صداقت پیامبران دانسته‌اند. «۱» مستکبران، زورمداران و دنیا داران نیز پیامبران را مخالف منافع خویش یافته و در طول تاریخ جبهه مخالف را تشکیل داده‌اند.

قرآن کریم این حقیقت را چنین بیان می‌کند:

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَوْمِيهِ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» «۲»

ما هیچ هشدار دهنده‌ای به هیچ شهری نفرستادیم جز این که مترفان آن گفتند: «بی گمان، ما به رسالت شما کافریم.»

(۱) - وحی و نبوت، استاد شهید مطهری، ص ۱۵۱.

(۲) - سبأ (۳۴)، آیه ۳۴.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۴۲

پیامبران در این حرکت الهی، برای منزوی ساختن مستکبران و تحقق وعده الهی مبنی بر حاکمیت بخشیدن به مستضعفان، در مواقع لزوم عملاً وارد صحنه کارزار شده و با آنان می‌جنگیده‌اند؛ چنان که امام خمینی (قدس سره) می‌فرماید:

همه انبیاء آمدند و با قلدرها دعوا کردند. آنها که اطراف انبیا جمع شدند، مظلومها هستند، ما هیچ نبی‌ای سراغ نداریم که با یک قلدری ساخته باشد به ضد ملت خودش. «۱»

قرآن مجید، با شدت و تندى مؤمنان را خطاب می‌فرماید که:

«مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ...» «۲»

چرا در راه خدا و نجات مستضعفان نمی‌جنگید؟!

امام خمینی (ره) با بهره‌گیری از همین آیه شریفه، نبرد در راه خدا و مستضعفان را در رأس برنامه‌های اسلام دانسته است. «۳» پیامبران الهی (ع)، خود، از طبقه فقیر و محروم جامعه بوده و در تمام عمر با سختی‌ها و مشکلات همراه بوده‌اند. از این رو، درد محرومان و مستضعفان را به خوبی درک می‌کرده و سلطه جابرانه گروه اندک را بر توده مردم تاب نمی‌آورده‌اند. آنان به هر وسیله‌ای و در هر فرصتی حمایت خود را توده مردم در برابر زورگویان و ستمگران اعلام می‌کرده‌اند.

امام صادق (ع) درباره حضرت عیسی (ع) می‌فرماید:

زمانی که عیسی (ع) خواست با یارانش وداع کند، آنان را گرد آورد و وصیت کرد که ضعیفان را حمایت کنند و با ستمگران همراه نشوند.

پیامبر اکرم (ص) در بیست سالگی در پیمان «حلف الفضول» شرکت کرد؛ پیمانی که مفاد آن حمایت از مظلومان و مستضعفانی بود که اموالشان از سوی غارتگران غصب می‌شد. آن حضرت، پس از بعثت نیز بر حضور خود در این پیمان افتخار می‌ورزید و

(۱) - صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۱۰.

(۲) - نساء (۴)، آیه ۷۵.

(۳) - صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۰۹.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۴۳

استکبار و استضعاف در قرآن ۱۵۹

اظهار می‌داشت که اگر دوباره به چنین پیمانی دعوت شوم، اجابت می‌کنم. «۱»

هنگامی که رسول خدا (ص) برای هدایت اعیان و اشراف مکه، زحمت و مشقتی فراوان به جان خرید، این آیه شریفه نازل شد:

«وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» (۲)

ای پیامبر! همیشه با شکیبایی با آنان که صبح و شام خدا را می‌خوانند و رضای او را می‌طلبند، همراهی کن و یک لحظه از ایشان چشم‌پوش که به زینت‌های دنیا تمایل پیدا کنی و هرگز از آن کس که دلش را از یاد خود غافل کرده‌ایم و تابع هوای نفس خود شده و به تبهکاری پرداخته است، پیروی مکن.

این آیه شریفه، که درباره گروهی از صحابه مؤمن و فقیر پیامبر اکرم (ص)، مانند سلمان، ابوذر، صهیب، عمار، خباب نازل شده «۳»، به پیامبر دستور می‌دهد که به جای کسانی که همواره نزد تو می‌آیند و ایمان خود را مشروط به طرد مسلمانان فقیر می‌کنند، به سراغ مؤمنان راستین برو و خود را وقف آنان کن.

البته، پشتوانه انبیاء و اولیا در مبارزه با طاغوت‌ها و مستکبران همین توده‌های محروم بوده‌اند و پیامبران با اتکا بر خدا و اعتماد بر مردم محروم و مستضعف اهداف خود را دنبال کرده‌اند. امیر مؤمنان علی (ع) از جلب اعتماد توده‌های مردم از سوی حاکم و بی‌اعتمادی گروه‌های اندکی که همواره خود را از دیگران برتر می‌پندارند، به عنوان یک «اصل» یاد کرده، می‌فرماید:

برای والی، هیچ کس پرخرج‌تر در هنگام آسایش، کم‌کمک‌تر در هنگام سختی،

(۱) - تاریخ پیامبر اسلام، دکتر محمد ابراهیم آیتی، ص ۶۰.

(۲) - کهف (۱۸)، آیه ۲۸.

(۳) - مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۴۵.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۴۴

متنفرتر از عدالت و انصاف، پرتوقع‌تر، ناسپاس‌تر، عذر ناپذیرتر و کم‌طاقت‌تر در سختی‌ها، از «خواص» نیست. همانا استوانه دین و نقطه مرکزی جامعه مسلمانان و مایه پیروزی بر دشمن، «عموم مردم» اند. پس، توجه‌ات همواره به این طبقه معطوف باشد. (۱)

رهبر کبیر انقلاب اسلامی (قدس سره) نیز عدول از اصل «حمایت از محرومان و پابرهنگان» را، عدول از عدالت اجتماعی اسلام دانسته است. (۲)

۲- عدالت اجتماعی

رسالت پیامبران، بر پایی عدالت اجتماعی است و البته تحقق این عدالت به طور کامل، در سایه برقراری حکومتی الهی و حاکمیت حاکمی عادل ممکن است. گرچه بیشتر پیامبران در عهد خود حاکمیت سیاسی نیافتند تا این برنامه را به طور کامل پیاده کنند، اما جهتگیری کلی آنان، کاملاً روشن است.

از آن جا که محور مکتب انبیا بر مساوات و برابری است، هیچ انسانی به حسب خلقت، بر انسانی دیگر برتری ندارد و ملاک برتری، تنها، اموری اختیاری است که انسان با تلاش و کوشش آن‌ها را کسب می‌کند. قرآن، با بیان این مطلب، بر پندارهای نادرست جاهلی که در هر عصری کم و بیش رایج است و گروهی در جامعه خود را از دیگران برتر تصور می‌کنند، خط بطلان کشیده است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ» (۳)

ای مردم! ما شما را از زن و مرد آفریدیم و به صورت جماعت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. بی‌گمان، گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

بر همین اساس، عدالت پایه اصلی قوانین در مکاتب الهی شمرده می‌شود و مانند روحی در کالبد همه قوانین حقوقی، اقتصادی و فرهنگی، جاری است و بدون آن، حیات واقعی در جامعه ممکن نیست. و اصولاً بدون تحقق عدالت در ابعاد گوناگون، «حق» به

(۱) - نهج البلاغه، نامه ۵۳.

(۲) - صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۴۴.

(۳) - حجرات (۴۹)، آیه ۱۳.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۴۵

تمام معنا ادا نمی‌شود و این امر اختصاص به اسلام ندارد؛ چرا که قرآن این هدف را، هدف همه پیامبران می‌داند:

ما پیامبرانمان را با دلیل‌های روشن فرستادیم و با ایشان کتاب و ترازو نازل کردیم تا مردم به عدالت و راستی بگرایند. «۱»

در باره حضرت داود (ع) نیز می‌فرماید:

چون میان مردم حکم می‌کنی با قسط و عدالت حکم کن که همانا خداوند کسانی را که به عدالت حکم می‌کنند، دوست دارد.

«۲»

و از مؤمنان می‌خواهد که برای قسط به پا خیزند. «۳» و این همه به دلیل آن است که حکومت بر مردم، جز برای اجرای عدالت

ارزشی ندارد. در آیین اسلام، حاکمیت از آن حاکم عادل است که برای برقرار ساختن عدالت همه جانبه در جامعه تواناست؛ زیرا

نیل به حق و حقیقت در پرتو حاکمیت حاکم عادل ممکن است. امام صادق (ع) در این باره می‌فرماید:

در ولایت حاکم عادل و کارگزاران او، هر حقی احیا و هر ستم و فساد از بین می‌رود. «۴»

امام علی (ع) نیز شهید راه عدالت بوده است نخستین جنگی که در دوران حکومتش بر او تحمیل کردند، از سوی کسانی بود که به

بهانه‌های مختلف، مانند مهاجر بودن، قریشی بودن، سبقت در اسلام و حضور در جنگها، توقع برخورداری از حقوق و مزایای

اجتماعی بیشتری داشتند؛ در حالی که آن حضرت هیچ یک از این عنوان‌ها را، ملاک تبعیض نمی‌دانست. «۵»

در فقه اسلامی نیز وجود چنین امتیازاتی ملغی شده است؛ چنان که یکی از عالمان در این باره می‌نویسد:

(۱) - حدید (۵۷)، آیه ۲۵.

(۲) - مائده (۵)، آیه ۴۲.

(۳) - نساء (۴)، آیه ۱۳۵.

(۴) - تحف العقول، ص ۳۳۲.

(۵) - نهج السعادة، محمودی، ج ۱، ص ۲۰۰ و ۲۰۷ و ۲۲۸.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۴۶

شایسته است امام جامعه در تقسیم بیت المال میان مسلمانان، مساوات را رعایت کند و کسی را به دلیل شرافت و موقعیت اجتماعی

یا زهد و پارسایی یا علم و معرفت بر کسانی که دارای این امتیازات نیستند، برتری ندهد. «۱»

گر چه وظیفه حاکم اسلامی و دست اندرکاران حکومت، توجه و عنایت به کسانی است که در راه اعتلای اسلام، بیش از دیگران

ایثار و فداکاری کرده‌اند، این وظیفه، غیر از توقعات بیجایی است که کسانی چون اصحاب جمل توقع داشته‌اند.

۳- مواسات و تعدیل ثروت‌ها

در مکتب اسلام، اصل بر «مواسات و عدالت» در برخورداری از امکانات گوناگون عمومی است و وظیفه حاکم عادل نیز پاسداری از این ارزش است. در این آیین، میان مؤمنان رابطه اخوت یا برادری برقرار است. «۲» تعابیری همچون اخوت و آئینه بودن مؤمن برای دیگر مؤمنان، همگی از یک بینش ژرف درباره روابط معنوی یکایک افراد جامعه حکایت می‌کند. وجود این روابط و حقوق و تکالیف متقابل میان افراد جامعه، اقتضا می‌کند که مردم، هم نسبت به یکدیگر احساس وظیفه و تکلیف کنند و هم به حقوق یکدیگر وفادار باشند. در چنین بینشی و با تکیه بر چنان روابطی، همگان از حقوق و امکانات مساوی برخوردار خواهند بود.

آیات قرآن و احادیث معصومین (ع) گواه روشنی بر این اصل بنیادین است؛ چنان که امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید:

«الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ وَ حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يَشْبَعَ وَيَجُوعَ أَخُوهُ وَ لَا يَرُوى وَ يَعْطَشَ أَخُوهُ وَ لَا يَكْتَسِبُ وَ يَغْرَى أَخُوهُ، فَمَا اعْظَمَ حَقَّ الْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ!» (۳)

مسلمان، برادر مسلمان است و حق او بر برادر مسلمانش آن است که سیر نباشد

(۱) - مهذب، ابن البراج، ج ۱، ص ۱۸۶.

(۲) - حجرات (۴۹)، آیه ۱۰.

(۳) - سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۳۱.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۴۷

درحالی که برادرش گرسنه است و سیراب نباشد درحالی که برادرش تشنه است و دارای پوشش نباشد درحالی که برادرش برهنه است و چه عظیم است حق برادر مسلمان بر برادرش!

همچنین، نشانه «شیعه بودن» را «مساوات و برابری» با مؤمنان دانسته‌اند. «۱» اما معمولاً در جوامع مختلف، گروهی با توقعات نابجا، از امکانات بیشتری برخوردار می‌شوند. از این رو، دین اسلام مانع افزون‌طلبی است و تدابیری را برای جلوگیری از ایجاد فاصله شدید طبقاتی اندیشیده است. قوانین اقتصادی اسلام به گونه‌ای است که ثروت در میان مردم توزیع می‌شود و نه تنها از تجاوز به حقوق دیگران و استثمار و بهره‌کشی جلوگیری می‌گردد، بلکه ثروت مشروع توانگران نیز از راه‌های مختلف تعدیل می‌گردد.

امام خمینی (قدس سره) که اندیشه‌های نابش برگرفته از کتاب و سنت است، درباره مالکیت در اسلام می‌فرماید:

اسلام مالکیت را قبول دارد، ولی قوانینی در اسلام می‌باشد که مالکیت را تعدیل می‌نماید. اگر به قوانین اسلام عمل شود، هیچکس دارای زمین‌های بزرگ نمی‌شود.

مالکیت در اسلام به صورتی است که تقریباً همه در یک سطح قرار می‌گیرند. «۲»

بر اساس قوانین اقتصادی اسلام، گردش مال و ثروت و نقل و انتقال آن باید از هر نوع بیهودگی پاک باشد، «۳» معاملات جاهلانه و غرری باطل و ممنوع است، ربا، رشوه و احتکار حرام است، از ظلم و تعدی و تجاوز به حقوق افراد جامعه جلوگیری می‌شود.

برای همه افراد حقوقی یکسان در بهره‌برداری از مواهب طبیعی وجود دارد. همچنین، بر اساس تدابیری که قانونگذار اندیشیده است، از راه‌های مختلف - مانند زکات و خمس و شریک بودن فقیران و محرومان در ثروت توانگران - «۴» از تکاثر ثروت و ایجاد شکاف طبقاتی و به وجود آمدن دو قطب غنی و فقیر جلوگیری شده است. به مواردی از آیات و

(۱) - اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷۳ (نقل از الحیاء، ج ۵، ص ۱۱۸).

(۲) - در جستجوی راه امام از کلام امام، سخنرانی آن حضرت در تاریخ ۷/ ۱۰/ ۵۹.

(۳) - نساء (۴)، آیه ۲۹.

(۴) - صحیفه نور، ج ۲۲، ص ۲۹۲.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۴۸

احادیث که بیانگر این امر است، توجه می‌کنیم:

«وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (۱)

آنان که در مال و دارایی خود، حقی معین و معلوم کرده‌اند تا به فقیران سائل و فقیران آبرومند محروم رسانند.

«مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» (۲)

آنچه خدا از [دارایی ساکنان آن قریه‌ها عاید پیامبرش گردانید، از آن خدا و از آن پیامبر و متعلق به خویشاوندان [او] و یتیمان و بی‌نیویان و در راه ماندگان است تا میان توانگران شما دست به دست نگردد.

«أَنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ...» (۳)

مصرف صدقات تنها مختص فقیران و عاجزان و متصدیان اداره صدقات و برای تألیف قلوب و آزادی بندگان و قرض داران و در راه رضای خدا و برای در راه ماندگان است و این (مصارف هشت گانه) فرض و حکم خداست

حضرت رضا (ع) نیز در مقام بیان علت تشریح زکات می‌فرماید:

«علت تشریح زکات، تأمین مخارج فقیران و محدود کردن اموال ثروتمندان است؛ زیرا خداوند برخورداران از نعمت را به رسیدگی مردم گرفتار زمان خود مکلف ساخته است ... و آنان را به رعایت برابری و مساوات و تقویت و رسیدگی به محرومان و یاری آنان در امر دین برانگیخته است.» (۴)

بنابراین، برقراری عدالت اجتماعی و ایجاد زمینه رشد و تعالی افراد جامعه، بدون تحقق چنین شرایطی ممکن نیست.

(۱) - معارج (۷۰)، آیات ۲۴-۲۵.

(۲) - حشر (۵۹)، آیه ۷.

(۳) - توبه (۹)، آیه ۶۰.

(۴) - علل الشرائع، صدوق، ص ۳۶۹.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۴۹

وقتی خوی زمین خواری و باغداری و کاخ نشینی در بین مردم باشد، اسباب آن می‌شود که انحطاط اخلاقی بشود. اکثر این خوبیهای فاسد از طبقه مرفه به مردم دیگر صادر شده است. (۱)

وظیفه حاکم اسلامی

رسالت حکومت اسلامی در همین عرصه‌ها نمایان می‌شود و این همه تلاش و کوشش برای برقراری حکومتی عادلانه، برای آن است که همه افراد، از امکان مساوی برای استفاده از مواهب طبیعی بهره‌مند گردند، و بر اساس قسط و عدل زندگی کنند.

حاکم عادل باید همه اموال فقیران و ستمدیدگان و مستضعفان را از حلقوم توانگران و مترفان و مستکبران، که به ناحق غصب کرده‌اند، بیرون بکشد؛ چنانکه امام علی (ع) با رسیدن به حکومت، آشکارا اعلام فرمود:

«وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِنَّ النَّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِنَّ الْأُمَمَاءَ لَرَدَدْتُهِنَّ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ اضْطِيقُ» (۲)

به خدا سوگند اگر اموال نامشروع را بیابم که با آنها زنان شوهر داده شده یا کنیزان خریده شده باشند، همه را باز می گردانم. همانا در عدالت، وسعت و گشایشی است و بر کسی که عدل و درستی بر او تنگ آید، ستم و جور تنگتر خواهد آمد.

بر حاکم فرض است که با به اجرا گذاشتن مقرراتی که ثروت را تعدیل می کند، فقر و محرومیت را از چهره قشر وسیع جامعه بزدايد تا عناوین غنی و فقیر از جامعه رخت بر بندد؛ چرا که فلسفه عدالت در جامعه آن است که فقیری در جامعه باقی نماند «۳» و زکات به قدری به فقیران پرداخت شود که دیگر نیازمند نباشند. «۴» امامان (ع) درباره حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) فرموده اند:

-
- (۱) - صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۱۷.
- (۲) - نهج البلاغه، خطبه ۱۵.
- (۳) - کافی، ج ۱، ص ۵۴۲؛ روایتی از امام کاظم (ع).
- (۴) - وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۷۹ و ۱۸۰؛ روایاتی از امام ششم و امام هفتم (علیهما السلام).
استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۵۰
- او، چنان مواساتی میان مردم برقرار می کند که کسی به زکات نیازمند نمی شود. «۱»
- امام خمینی (قدس سرّه) نیز درک کردن درد فقیران و محرومان و قیام برای رفع محرومیت آنان و نرسیدن از قدرت ها را از ویژگی های حکومت محرومان می داند. «۲»
- در نظام عادلانه اسلامی، نه تنها باید توانگران از پول و ثروت خود به عنوان اهرم قدرت استفاده نکنند، بلکه با بیرون کشیدن حقوق محرومان از ثروت توانگران، از تکاثر ثروت نزد آنان نیز جلوگیری شود. حضرت صادق (ع) در پاسخ فردی که درباره دریافت پول در برابر تعلیم کودکان پرسیده بود، فرمود:
- مانعی ندارد، اما نباید کودکان نزد تو در تعلیم با یکدیگر متفاوت باشند. هیچ یک از آنان بر دیگران برتری ندارند [و آن که پول پرداخت کرده، نباید از امتیاز ویژه ای برخوردار باشد]. «۳»
- از این روایت بر می آید که حکومت وظیفه ای دشوارتر بر عهده دارد و آن فراهم ساختن امکانات مساوی برای همه اقشار جامعه است و فرزندان توانگران، نباید از امکانات ویژه ای برخوردار باشند.
- امیرمؤمنان علی (ع) از این که فردی مسیحی در حکومت اسلامی به کار گرفته شود و وقتی توان و نیرویش به پایان می رسد، رها گردد و بقیه عمرش را در فقر و محرومیت به سر برد، ناراحت می شود و کار گزارانش را مورد عتاب قرار می دهد و دستور پرداخت مخارجش را از بیت المال صادر می کند. «۴» در این مکتب، بر حاکم جامعه فرض است که تا وقتی فقر در جامعه وجود دارد، سطح زندگی اش را در حد فقیران جامعه پایین کشد تا تحمل فقر و محرومیت بر آنان آسان باشد. «۵»
- حاکم در این نظام سیاسی، پناهگاه مظلومان و مستضعفان و مأمور رعایت مساوات و عدالت است؛ چنان که امام علی (ع) به محمد بن ابی بکر، کارگزارش در مصر، دستور می دهد:

(۱) - بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۹.

(۲) - صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۵۲.

(۳) - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۱۲.

(۴) - همان، ج ۱۱، ص ۴۹.

(۵) - نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۲۰۹.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۵۱

بالت را برای ایشان [فقیران بگستر و پهلویت را برای آنان هموار کن و با آنان گشاده رو باش و آنان را به نگرستن زیر چشمی یا خیره شدن بر چهره‌شان یکنواخت بدار] و مساوات راحتی در نگاه کردن رعایت کن تا بزرگان در ظلم و ستم تو به سود خود طمع نکنند و فقیران از عدل و درستکاری تو ناامید نشوند. «۱»

وعده الهی

با توجه به وجود دو جریان حق و باطل در طول تاریخ و مظلومیت توده‌های مستضعف در برابر ظالمان و مستکبران، میان اقوام و ملل مختلف نیاز مشترکی مشاهده می‌شود و آن امید به برقرار عدالت و از بین رفتن ظلم و فساد و برقراری حکومتی جهانی و جامعه‌ای سعادت‌مند است.

از آن جا که خداوند متعال به همه نیازهای فطری انسان پاسخ مثبت داده و اسباب برآورده شدن آن‌ها را فراهم ساخته است، در پاسخ به این نیاز انسان نیز اراده‌اش بر حاکمیت نهایی قسط و عدل و برچیده شدن ظلم و بیدادگری تعلق گرفته است و مردم را به آمدن روزی نوید داده است که عدالت بر جهان حاکم شود این نوید اختصاص به امت اسلامی ندارد، بلکه کتاب‌های مقدس ملل و اقوام گذشته نیز تحقق چنین روزی را وعده داده و مردم را به ظهور دادگستری که جامعه آرمانی را ایجاد خواهد کرد، امیدوار ساخته‌اند؛ چنان که در کتاب زرتشتیان آمده است:

بامداد روز فراز آید، جهان را دین راستین فرا گیرد با آموزش‌های افزایش بخش پر خرد، رهانندگان کیانند؟ آنان که بهمن به یاریشان خواهد آمد از برای آگاه ساختن ... «۲»

در عهد عتیق نیز آمده است:

اگر چه تأخیر نماید، برایش منتظر باش؛ زیرا که البته خواهد آمد و درنگ نخواهد کرد ... بلکه جمیع امتها را نزد خود جمع می‌کند و تمامی اقوام را برای خویشتن فراهم

(۱) - نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۲۷.

(۲) - اوستا، بخش گاتها، ص ۹۸؛ ترجمه ابراهیم پور داد.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۵۲

می‌آورد ... «۱»

در مزامیر داوود آمده است:

زیرا که شریران منقطع خواهند شد و اما منتظرانِ خداوند، وارث زمین خواهند شد. «۲»

در انجیل نیز آمده است:

چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست و جمیع امتها در حضور او جمع شوند. «۳»

چنان که در قاموس کتاب مقدس آمده، هر چند در برخی موارد پسر انسان بر «عیسی» منطبق است، در بسیاری موارد دیگر با مصلحی نجات دهنده که در پایان جهان خواهد آمد، تطبیق دارد. «۴»

گر چه ممکن است ملل و اقوام مختلف، در تطبیق و مصداق این مصلح و حکومت جهانی اش با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند و یا دچار خطا و اشتباه گردند، اما در اصل این آرمان با هم متفقند.

قرآن کریم نیز به عنوان آخرین کتاب آسمانی، در آیات متعددی از تحقق چنین جامعه‌ای در آینده خبر می‌دهد. روشن‌ترین آیه‌ای از قرآن که حاکمیت صالحان و مؤمنان و نابودی ظالمان و مستکبران را بشارت می‌دهد، آیه «استخلاف» است. «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيَّرْنَا لِلَّذِينَ آمَنُوا مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» (۵)

(۱) - کتاب مقدس، عهد عتیق، ص ۱۳۵۸. کتاب حقیق نبی، باب دوم.

(۲) - همان، ص ۸۵۶، کتاب مزامیر، زمور ۳۷.

(۳) - همان، عهد جدید، ص ۴۴، انجیل متی، باب ۲۵.

(۴) - قاموس کتاب مقدس، ص ۲۱۹. پسر انسان بیش از هشتاد بار در انجیل و ملحقات آن آمده است که فقط سی مورد آن با حضرت عیسی تطبیق می‌کند و پنجاه مورد دیگر از مصلح و نجات دهنده‌ای سخن می‌گوید که در پایان جهان ظهور خواهد کرد.

(۵) - نور (۲۴)، آیه ۵۵.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۵۳

خداوند به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پا بر جا و ریشه دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آن چنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت.

علّامه طباطبائی ضمن مردود شمردن نظر کسانی که این آیه شریفه را تنها بر حاکمیت بنی اسرائیل پس از غلبه فرعون تفسیر کرده‌اند، می‌نویسد:

خدای سبحان به کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند، پدید آمدن جامعه‌ای صالح و خالی از کفر و نفاق و فسق را وعده داده است که در آن، جز عقاید و اعمال حق نیست و مردم در کمال آرامش و امنیت از هر دشمن داخلی و خارجی و آزاد از هر گونه حيله حيله گران و ظلم ظالمان و زور گویی زور گویان، خواهند زیست. (۱)

بسیاری از مفسران، آیه «استخلاف» را با توجه به روایاتی که از معصومین (ع) نقل شده است، دلیلی بر ظهور حضرت ولی عصر امام زمان (عج) دانسته‌اند. از جمله این روایات، حدیثی از امام سجاد (ع) است که حضرت پس از تلاوت این آیه، می‌فرماید:

به خدا سوگند، اینان شیعیان ما اهل بیت هستند و خداوند به وسیله مردی از ما، که مهدی این امت است، آنان را در زمین جانشین خواهد کرد. (۲)

علّامه طباطبائی در این باره می‌گوید:

چنین جامعه مقدّس و با فضیلتی، از زمان بعثت پیامبر اکرم (ص) تا کنون تحقق نیافته و در مقام تطبیق، جز با زمان ظهور حضرت مهدی (عج) با توجه به ویژگی‌های آن حضرت، که در اخبار متواتر از پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) نقل شده، منطبق نیست. (۳)

دومین آیه‌ای که متضمن وعده خداست، آیه «استضعاف» است. خداوند در سوره

(۱) - المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۵.

(۲) - مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۵۲.

(۳) - المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۵.

مبارک که قصص می‌فرماید:

«وَأُتِرِدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (۱)

و اراده کردیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند، منت نهیم و آنان را پیشوایان گردانیم و ایشان را وارث کنیم. از روایات امامان معصوم (ع) در تفسیر آیه شریفه مذکور که آن را بر حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) تفسیر فرموده‌اند، می‌توان اختصاص نداشتن آیه را به حاکمیت بنی‌اسرائیل دریافت. «۲» پاره‌ای از این روایات عبارتند از:

علی (ع) می‌فرماید:

«لَتُعْطَيْنَ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا» (۳)

دنیا به سوی ما باز می‌گردد و به ما مهربانی می‌کند؛ مانند بازگشت شتر بدخو به سوی فرزندش.

سپس، آیه «استضعاف» را به عنوان شاهد قرائت می‌فرماید.

در روایتی دیگر امام صادق (ع) می‌فرماید:

این آیه، مربوط به صاحب الامر است؛ کسی که در آخر الزمان ظهور می‌کند و جباران و فرعونیان را شکست می‌دهد و شرق و غرب عالم را مالک می‌شود و آن را چنان که از ظلم و جور پر شده است، پر از عدل و داد می‌کند. «۴»

علامه طباطبائی روایات نقل شده در تفسیر این آیه را، از قبیل «جری و انطباق» دانسته است «۵»؛ چنان که شهید مرتضی مطهری نیز برای اثبات حکومت جهانی حضرت

(۱) - قصص (۲۸)، آیه ۵.

(۲) - برخی از محققین آیه فوق را یکی از مصادیق آیه «استخلاف» شمرده و آن و آیات قبلی و بعدی را مختص بنی‌اسرائیل دانسته و عموم و شمول آن را نپذیرفته‌اند. (ر، ک. به جامعه و تاریخ، استاد مطهری، ص ۴۴۱، ۴۴۲).

(۳) - مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۷۵. نهج البلاغه، قصار الحکم، ۲۰۹، صبحی صالح.

(۴) - تفسیر برهان، ج ۳، ص ۲۲۰.

(۵) - المیزان، ج ۱۶، ص ۱۵.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۵۵

ولّی عصر (ع) به این آیه تمسک جسته است. «۱» حتی گروهی از نویسندگان معاصر و رهبر کبیر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی (قدس سرّه) از شمول آیه برای قیام ملت‌های مستضعف و مظلوم عالم پیش از ظهور حضرت ولّی عصر (ع) بهره جسته و پیروزی ملت مسلمان ایران را در برابر مستکبران، تحقق وعده الهی دانسته‌اند. آن امام بزرگوار، در پیامی به مناسبت روز قدس می‌فرماید:

من امیدوارم که یک حزب به اسم «حزب مستضعفین» در تمام دنیا به وجود آید و همه مستضعفین با هم در این حزب شرکت کنند و مشکلاتی را که سر راه مستضعفین است، از میان بردارند و در مقابل مستکبران و چپاولگران شرق و غرب قیام کنند و ... اکنون که نمونه‌ای از پیوند مستضعفین در بلاد مسلمین تحقق پیدا کرد، این نمونه باید در یک سطح وسیع‌تری در تمام قشرهای انسان‌های تاریخ حال و آینده تحقق پیدا کند و با اسم حزب مستضعفین که همان «حزب الله» است و موافق اراده خدای تبارک و تعالی است که مستضعفین باید وارث زمین بشوند، ما از جمیع مستضعفین عالم دعوت می‌کنیم که با هم در «حزب مستضعفین» وارد بشوند. «۲»

نکته شایسته توجه آن است که حاکمیت مستضعفان و رهایی‌شان از سلطه سیاسی و اقتصادی مستکبران، زمینه هدایت و گرایش

عمومی به فطرت توحیدی و پذیرش اسلام و حاکمیت قوانین حیاتبخش آن را فراهم خواهد ساخت.

امام خمینی (قدس سرّه) در این باره می‌فرماید:

با گسترش انقلاب اسلامی ایران، قدرت‌های شیطانی به انزوا کشیده خواهند شد و حکومت مستضعفان بر پا و زمینه حکومت جهانی مهدی آخرالزمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف و ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - مهیا خواهد شد. «۳»

(۱) - قیام و انقلاب مهدی، ص ۶۵.

(۲) - صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۵۰.

(۳) - در جستجوی راه امام از کلام امام، سخنرانی آن حضرت در مورخه ۶ / ۱ / ۵۹.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۵۶

رمز پیروزی مستضعفان

پیروزی جبهه حقّ و مستضعفان و محرومان بر مستکبران، بر اساس سنّت‌های ثابت حاکم بر جهان، جز با تلاش و کوشش و اراده ملت‌ها حاصل نخواهد شد و به عبارت دیگر، مستضعفان برای رسیدن به حقوق خود، که خداوند به آنان مرحمت فرموده است، باید علیه مستکبران قیام کنند و حق خود را از آنان باز ستانند؛ چنان که امام خمینی (قدس سرّه) خطاب به مستضعفان عالم می‌فرماید:

هان ای ملت‌های جهان که همه مستضعفید! از جای برخیزید و حق خود را بستانید و از عربده‌های قدرتمندان نهراسید که خداوند با شماست و زمین ارث شماست و وعده خداوند متعال تخلف‌ناپذیر است. «۱»

آن امام بزرگوار، راه و رمز مبارزه و نیل به پیروزی را چنین ترسیم می‌کند:

وقتی مهیا بشویم برای جلوگیری از ظالم، ظالم عقب می‌نشیند، هر چه زیادتر فشار بیاوریم، او عقب می‌نشیند، شما یک قدم عقب بنشینید، او جلو می‌آید و اگر شما یک قدم جلو بروید، او عقب می‌رود. این یک سنت الهی است. «۲»

البته، مستضعفان باید در این راه شکیبایی و پایداری کنند و از خداوند متعال یاری بجویند که بدون آن وراثت و حکومت در زمین ممکن نیست. قرآن مجید می‌فرماید:

«اشْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» «۳»

از خداوند یاری بجویند و شکیبایی پیشه کنید که همانا زمین از آن خداست و هر کسی از بندگانش را که اراده کند، وارث آن خواهد کرد.

(۱) - صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۵۹.

(۲) - در جستجوی راه امام از کلام امام، ج ۱، ص ۲۹، سخنرانی امام در مورخه ۲۸ / ۲ / ۵۸.

(۳) - اعراف (۷)، آیه ۱۲۹.

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۵۷

فهرست منابع

قرآن مجید

اختصاص، شیخ مفید، انتشارات اسلامی

ارشاد القلوب، دیلمی، انتشارات اسلامی

اوستا، بخش گاتها، ترجمه ابراهیم پورداد

اندیشه‌های سیاسی در اسلام، حمید عنایت، ترجمه بهاء الدین خرّمشاهی، انتشارات خوارزمی

انجیل متی، انتشارات کتابهای مقدس

اصول کافی، ثقة الاسلام کلینی، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اهلیت، مکتبه اسلامی

بحار الانوار، علامه مجلسی، بیروت

البرهان، بحرانی، مکتبه علمیّه.

بنو اسرائیل فی القرآن و السنّه، محمد سید طنطاوی، الزهراء مصر

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، دانشگاه تهران

تاریخ پیامبر (حیوة القلوب)، علامه مجلسی، انتشارات سرو

تاریخ انبیاء، سید هاشم رسولی محلاتی، کتابفروشی اسلامی

استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۵۸

تاج العروس، سید محمد مرتضی الزبیدی، نشر لیبی

تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، انتشارات اسلامی

تبیان، شیخ طوسی، نجف اشرف، مکتبه الامین

تفسیر کبیر، فخر رازی، دارالکتب العلمیه، طهران

تفسیر صافی، فیض کاشانی، کتابفروشی اسلامی

تفسیر کاشف، محمد جواد مغنیه، دارالجواد بیروت

تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، کتابفروشی علامه قم

تفسیر برهان، بحرانی، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان

تنقیح المقال، ما مقانی، مرتضوی نجف

ثواب الاعمال، شیخ صدوق، مکتبه الصدوق

جوامع الجامع، طبرسی، دانشگاه تهران

جهان بینی توحیدی، شهید مرتضی مطهری، صدرا

جهان مذهبی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، نشر فرهنگ اسلامی

دائرة المعارف القرن العشرون، محمد فرید وجدی، دارالمعرفه بیروت

داستان راستان، شهید مرتضی مطهری

در جستجوی راه امام از کلام امام، انتشارات اطلاعات

دنیا و یهود، سید محمد شیرازی، مؤسسه سید الشهداء

رد علی التوراة، ندره الیازجی، طلاس سوریه

روح البیان، اسماعیل حقی بروسوی، کتابخانه جعفری تبریز
زمزم ولایت، آیت الله خامنه‌ای، سپاه پاسداران
سفینه البحار، شیخ عباس قمی، کتابخانه سنایی
شرح نهج البلاغه، محمد عبده، ابن ابی الحدید، دار احیاء التراث العربی
شناخت استکبار جهانی، جواد منصوری، آستان قدس رضوی
استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۵۹
صحیفه نور، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی وزارت ارشاد اسلامی
الصحاح، جوهری، انتشارات امیری
عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، علمی تهران
علل الشرائع، شیخ صدوق، کتابفروشی بوذرجمهری
عهد عتیق، کتاب «حقوق نبی» انتشارات کتب مقدس
غررالحکم، آمدی، انتشارات علمی
الفین، علامه حلّی، نجف
قاموس کتاب مقدس، انتشارات کتابهای مقدس
قصص قرآن، سید هاشم رسولی محلاتی، انتشارات علمیه اسلامیة
قصص قرآن، مصطفی زمانی، انتشارات فراهانی
قیام و انقلاب مهدی، شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا
کتاب مقدس (عهد عتیق، عهد جدید)، انتشارات کتابهای مقدس
کشاف، زمخشری، انتشارات آفتاب تهران
لسان العرب، ابن منظور، دار المصادر، بیروت
المصباح المنیر، فیومی، مصر
مفردات، راغب، دارالمعرفه، بیروت
المنجد، لويس معلوف، انتشارات اسماعیلیان
منجد الطلاب، محمد-م، انتشارات اسلامی
مجمع البیان، شیخ طبرسی، دار احیاء التراث العربی بیروت
المیزان، علامه سید محمدحسین طباطبائی، انتشارات اسلامی
جهان بینی اسلامی، شهید مرتضی مطهری، صدرا
مکاتیب الرسول، علی احمدی میانجی، انتشارات یس
المستضعفین فی القرآن، سید محمدحسین فضل الله، بیروت
استکبار و استضعاف در قرآن، ص: ۱۶۰
مهدب، ابن بزّاج، دفتر انتشارات اسلامی
نهج السعادة، شیخ محمد باقر محمودی، اعلمی بیروت
نورالثقلین، الحویزی، کتابفروشی علمیه قم

نهایه، ابن اثیر، المكتبة الاسلاميه
نفس المهموم، شیخ عباس قمی، ترجمه علامه شعرانی، انتشارات اسلامی
ندای حق، انجمن های اسلامی دانشجویان، انتشارات قلم
وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، داراحیاء التراث العربی
وحی و نبوت، استاد مرتضی مطهری، صدرا

•